

مجموعه
میراث ایران و اسلام

تفسیر محمد مومن مشهدی
دانشمند فیاض دهم جری

جزئی اُم قرآن مجید

تصحیح و
تألیف
علی محدث

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

مفسر ما محمد مؤمن مشهدی که تفسیرش به نام خود وی مضبوط است از دانشمندان
سده یازدهم هجری یعنی نیمه دوم عهد صفوی است.

این تفسیر که تمام جزء سی ام قرآن را در بردارد، موافق با نصوص قرآن
کریم و مطابق با اخبار و روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت، تحقیق و
تألیف شده است؛ و در آن دو جنبه نحوی و بیانی، و عرفان و تصوف بیش از وجوه
دیگر جلب نظر می کند.

در این تفسیر احوال مشایخ و بعض آثار منظوم آنها، در کنار قصص قرآن و
آیات و روایات شریفه چنان به نظم نشسته اند که خواننده را خستگی نخواهد داد.



۲	۸
۲۱	۹

مولانا محمد مؤمن بن شاه قاسم
السبزواری، از اهالی مشهد و صاحب
تفسیر محمد مؤمن مشهدی، در
شانزدهم ذیقعد سال ۱۰۰۵ متولد، و
در سال ۱۰۷۷ درگذشت.

وی بیست و چهار ساله بود که
شروع به مقابله کتب اربعه و تصحیح
و تنقیح آنها و مطالعه کتب فقهی
و... نمود. این اشتغال سی و شش
سال به طول کشید که یازده سال آن
در زمان حیات پدرش و باقی پس از
وفات وی بود. مؤمن همه اوقات عمر
را به تحصیل مسائل ضروری و
فراگیری آداب و عبادات و اشتغال به
زیارت و تلاوت قرآن و ذکر معبود
پرداخت تا آنکه ستش از شخصیت
گذشت و ضعف و فقرت در قوای
بدنی وی پدیدار شد. پس به خود آمد
و به روح صاحب روضه یعنی ثامن
الائمه متوسل شد که خدای متان
توفیق دهد که تفسیری نویسد که
حاصل عمر وی باشد.

علی محدث در سال ۱۳۲۷ در
تهران متولد شد. پس از اخذ دیپلم
وارد دانشگاه مشهد شد و در سال
۱۳۵۰ از این دانشگاه لیسانس
گرفت. سپس وارد دانشگاه تهران
شد و فوق لیسانس خود را در رشته
ادبیات عرب به پایان رساند. وی
کار دولتی را به عنوان مترجم در
مؤسسه روابط بین المللی آغاز کرد.
مدتی در دانشکده ادبیات دانشگاه
تهران تدریس ادبیات عربی
می نمود و اکنون نیز مسؤول بخش
خطی کتابخانه ملی می باشد. از
وی مقالاتی در برخی از مجلات
ادبی منتشر شده و دو دفتر نیز به
چاپ رسیده است: پیدایش الفبا
(ترجمه) نوشته مطران اندراوس
صنا- شرح تائیه دُعیل خُزاعی از
محمد باقر مجلسی.



۱۹۵۶

تفسیر محمد مؤمن مشہدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّهُ وَابِعٌ عَلَيْنَا.
يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

(نفره: ۲۶۸، ۲۶۹)

به نام خدای مهربان بخشاینده و خدای فراخ کاراست و دانای.
بدهد حکمت آن را که خواهد، و آن را که دهد حکمت، بدرستی که
داده شد نیکی بسیار، و نه پند گیرد مگر خداوندان خردها.

(از: ترجمه تفسیر طبری)

مجموعه
میراث ایران و اسلام

تفسیر محمد مؤمن مشهدی

بر
جزء سی ام قرآن مجید

با تصحیح و مقدمه

علی محدث

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

پنج هزار نسخه از این کتاب در سال ۱۳۶۱ در چاپخانه وزارت فرهنگ و آموزش عالی چاپ شد

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

فرهنگ اسلامی، که با کتاب خدا و سنت رسول اکرم (ص) و آداب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) پایه‌ریزی شده است، مقدس‌ترین و استوارترین فرهنگ جهانی است. این فرهنگ، که پس از چهارده قرن همچنان زنده و پویاست، بهترین عناصر و مسایه‌های فرهنگهای باستانی از جمله فرهنگ ایرانی را جذب کرده، تعالی بخشیده و در بنای خلل‌ناپذیر وحدت تمدن اسلامی به کار برده است.

آثار این فرهنگ درخشان در فراخنای جهان همه جا به چشم می‌خورد و تلالو آنها در موارد بیشماری خیره‌کننده است. از جمله این ذخایر گرانبها کتب و رسایلی هستند که در معتبرترین گنجینه‌های دنیای شرق و جهان غرب خفته‌اند و در لایه‌ای اوراق آنها حاصل تجارب ظاهری و باطنی هزاران رهرو طریق علم و ایمان بازتاب یافته است.

بجرات می‌توان گفت که آثار مکتوب فارسی و عربی به‌طور عمده و در اساس، مبلغ و مروج اندیشه‌های اسلامی‌اند. از این رو برای بیرون کشیدن این آثار پرازش از زیر گرد غلیظ نسیان هرچه کوشش شود اندک است. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، برای اساس و نیاز، مجموعه میراث ایران و اسلام را به یاری خداوند بنیان نهاده است.

هدف این است که به اندیشه‌های اصیل فرهنگ اسلامی جان تازه بخشیم، ارزش آنها را در پرتو معنویت انقلاب اسلامی بازشناسیم و با ارائه سهم پرافتخاری که این افکار در فرهنگ جهانی داشته‌اند، اعتماد به نفس روشنفکران مسلمان را تقویت کنیم.

این مجموعه آثار قدما را در رشته‌های گوناگون معقول و منقول در برمی‌گیرد و در آن، نخست به نشر امهات کتب و مصنفات معتبری توجه می‌شود که چشم‌اندازهایی تازه در جهان اندیشه و ذوق گشوده و کلید دروازه‌های روضات معنوی نوی را به دست داده‌اند. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی امیدوار است به حول و قوه الهی و با پایمردی و قدم‌صدق ارباب علم و معرفت، در این راه خجسته، خدمات ارزنده‌ای تقدیم دارد. ان شاء الله.

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

به مادرم تقدیم می‌دارم

فهرست مطالب

پیش گفتار مصحح	۷
مقدمه مؤلف	۱
سورة النبأ	۱
سورة النازعات	۱۷
سورة عبس	۲۷
سورة التکویر	۳۷
سورة انفطرت (الانفطار)	۴۶
سورة التطفیف (المطففین)	۵۴
سورة الانشقاق	۷۱
سورة البروج	۷۷
سورة الطارق	۸۴
سورة الاعلی	۹۰
سورة الغاشية	۹۶
سورة الفجر	۱۰۳
سورة البلد	۱۱۷
سورة الشمس	۱۲۶
سورة اللیل	۱۳۵
سورة الضحی	۱۳۹

١٥١	سورة ألم تشرح (الانشراح)
١٥٥	سورة التين
١٥٩	سورة العلق
١٧٩	سورة القدر
١٨٣	سورة البينة
١٨٧	سورة الزلزلة
١٩٠	سورة العاديات
١٩٤	سورة القارعة
١٩٧	سورة التكاثر
٢٠١	سورة العصر
٢٠٣	سورة الهمزة
٢٠٨	سورة الفيل
٢١١	سورة قريش
٢١٤	سورة الماعون
٢٢٣	سورة الكوثر
٢٢٦	سورة الكافرون
٢٣٠	سورة النصر
٢٣٦	سورة تبت
٢٤٠	سورة الاخلاص
٢٤٤	سورة الفلق
٢٤٩	سورة الناس
٢٥٣	فهرستها

پیش گفتار

آنچه در معرفی مفسر و تفسیر حاضر فراهم آمده در چند بخش از نظر خواننده ارجمند خواهد گذشت:

- ۱- معرفی مفسر و تفسیر او
- ۲- تألیفات محمد مؤمن
- ۳- تاریخ تألیف تفسیر حاضر
- ۴- موقعیت علمی تفسیر
- ۵- نسخه اساس طبع
- ۶- روش تصحیح

معرفی مفسر و تفسیر

مفسر ما محمد مؤمن مشهدی از دانشمندان سده یازده هجری یعنی نیمه دوم عهد صفوی است. شیخ حر عاملی در امل الآمل اورا چنین معرفی کرده است:^۱
«مولانا محمد مؤمن بن شاه قاسم السبزواری، ساکن المشهد. فاضل عالم محقق متکلم فقیه محدث عابد معاصر، له تفسیر القرآن، و حواشی شرح اللمعة، و غیر ذلک». از دو جهت می توان بر این نوشته اعتماد نمود: اول وثاقت شیخ حر، و دوم اینکه هر دو دانشمند معاصر و هم شهری یکدیگر بوده اند.
میرزا محمد علی کشمیری در نجوم السماء گفته های حر عاملی را چنین ترجمه نموده است:^۲

۱- ص ۲۲۹ نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۸۱۲/ع، و ص ۲۹۶ ج ۲ چاپ بغداد مکتبه الاندلس، ۱۳۸۵ هـ.

۲- نجوم السماء، چاپ هند، ص ۱۴۸.

«مولانا محمد مؤمن بن شاه قاسم السبزواری — از ساکنین مشهد مقدس روضه رضیه رضویه — علی را قدیها آلاف التحية — بود چنانچه در امل الآمل آورده که مولانا محمد مؤمن ابن شاه قاسم السبزواری ساکن المشهد فاضل عالم محقق متکلم فقیه محدث عابد معاصر است. از تصانیف اوست تفسیر قرآن مجید و حواشی بر شرح لمعه و غیر آن از کتب و رسائل».

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مطلع الشمس (ج ۲ ص ۴۱۱) گفته:
 «مولانا محمد مؤمن بن شاه قاسم — اصلاً سبزواری است اما در مشهد مقدس می نشسته. شیخ حرّ در وصف او میفرماید محقق متکلم فقیه محدث عابد معاصر؛ او را تفسیری است بر کلام الله مجید، و حواشی بر شرح لمعه و غیرها».
 شیخ آقا بزرگ طهرانی در ذریعه (ج ۴ ص ۳۱۶) تفسیر مؤمن را بنقل از حرّ عاملی چنین معرفی کرده است: «تفسیر الأمير محمد مؤمن بن الشاه قاسم السبزواری معاصر الشیخ الحرّ. ذکره فی الأمل».

نیز شیخ آقابزرگ در جلد ۲۲ ذریعه ص ۱۷ میگوید:
 «مقتبس الانوار من الاثمة الاطهار» — فی تفسیر القرآن للمولی محمد مؤمن السبزواری المتوفی بین سنة ۱۰۷۰ الی ۱۰۷۷.....».
 صاحب ذریعه نسخه این تفسیر را در کتابخانه مدرسه سپهسالار نشان داده، پس بسراغ کتابخانه سپهسالار و فهرست چاپ شده آن میرویم.
 آقای ابن یوسف شیرازی در فهرست آن کتابخانه (ج ۱ ص ۱۷۵ — ۱۷۶) این تفسیر را چنین معرفی کرده است:

«تفسیر مقتبس الانوار من الاثمة (عربی)

این تفسیر تألیف حضرت محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری متوفی بین سالهای ۱۰۷۰ و ۱۰۷۷ است که از جمله دانشمندان و علماء قرن یازدهم بوده اند. مؤلف محترم شرح حال مختصری از خود در مقدمه همین تفسیر ذکر نموده و در آنجا است که پس از سالها تحصیلات اصولی چون نجات را در تمسک بذیل ائمه اطهار دیدم از اصولیین بریدم و باخباریین پیوستم. در هنگام مطالعه و تصحیح و مقابله و مباحثه اخبار بر آن شدم که قرآن کریم را موافق اخبار وارده از اهل بیت عصمت که مخاطبین اولیه قرآن و مصداق «یعرف القرآن من خوطب به» اند تفسیر نمایم بطرزیکه نه فقط نقل روایت بدون بیان مراد و تحقیق در موضوع و نه عاری از روایات باشد. مؤلف معانی آیات را بنحویکه از اخبار ائمه علیهم السلام درک کرده اند بیان و گاهی هم روایات آن را نقل و قصص قرآن را هم نقل از تفسیر

مجمع البیان نموده و قبلاً هم خودشان بدان تصریح میکنند در سال (۱۰۵۹) از تفسیر سورة بقره فراغت یافته و دیباچه و مقدمات را بدان افزوده‌اند و در روز عرفه سنه (۱۰۶۹) بختم تفسیر سورة اعراف جلد اول را خاتمه داده و شروع بتألیف جلد دوم از سورة انفال کرده ولی اجل موعود در رسیده و ظاهراً تا تفسیر آیه (۲۴) از آن سوره را که عبارت از «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول» باشد چنانکه در نسخه ذیل است بیشتر توفیق بر تألیف نیافته رحمة الله علیه رحمة واسعة. بحدی قلم شیرینی دارد که هر اندازه وقت صرف مطالعه این کتاب شود خستگی نخواهد داد. قبل از شروع بتفسیر چند فصل ذیل را مقدمه ذکر نموده است:

فصل اول در عدم تواتر قرآن و اینکه قرآن منزل بر پیغمبر مخزون نزد ائمه علیهم السلام است.

فصل دوم: در عدم جواز تفسیر قرآن جز باحادیث صحیحه.

فصل سوم: در بیان و ادله لزوم عمل باخبار بدان نحو که اخبار بین عمل میکنند.

خاتمه: در بیان جواز اراده معانی متعدده حقیقی و مجازی از الفاظ قرآن.

آغاز: بسملة والاستعانة بالله العزيز العليم، الحمد لله الذي شرفنا بعبوديته وهدانا الى الاعتقاد بربوبيته.

این نسخه را که مشتمل بر تمام قسمت تألیف شده میباشد چنانکه فوقاً گفته شد سید علی استرآبادی بخط نسخ خوب بامر مؤلف محترم در سال (۱۰۷۷) از روی مسوده‌های ایشان تحریر نموده ولی چندین ورق بکتابت آخر جلد اول مانده که اواخر سورة اعراف باشد مؤلف برحمت ایزدی پیوسته و در خاتمه جلد اول که کاتب اسم خود را رقم نموده مؤلف را بدعاء قدس الله روحه الشریف ذکر کرده و چند حاشیه را که بر این چند ورق اخیر مؤلف نوشته‌اند بدعاء «رحمة الله علیه» ختم کرده ولی قبل از آن هر جا که حاشیه از مؤلف نوشته منه سلمه الله یا مدظله خاتمه آنست و بر اوائل کتاب حاشیه‌هایی بامضاء منه عفی عنه موجود است ظاهراً خط خود مؤلف است و بموجب ادله فوق این اولین نسخه کتاب است.

* * *

این جانب برای دیدن نسخه بکتابخانه سپهسالار رفتم و ساعتی نسخه را ملاحظه کردم. مقدمه آن را چون حاوی شرح حال و افکار مؤلف است گزیده و ترجمه نمودم. مؤلف چنین میگوید:

«پدرانم گرچه شیعی اثنا عشری بوده‌اند اما اهل دانش نبودند، روستائینی بودند که بکارهای دنیوی اشتغال داشتند. چون پدرم بوجود آمد، از همان آغاز عمر خداوند محبت علما و صلحا را در دل او افکند، و او پیوسته در اوقات طاعات و صلوات ایشان همراهشان بود.

چنین بود تا داعی توفیق او را به مشهد مقدس کشانید و با دختر یکی از خدام صالح آن روضه مقدس ازدواج نمود، و بسبب آن ازدواج مقیم مشهد گشت. و همه اوقات خود را بتحصيل مسائل ضروری و فراگیری آداب عبادت و اشتغال بزيارت و تلاوت میگذرانید، و بر فقر و تنگدستی سخت پیوسته صابر بود، و به هیچ یک از ارباب دنیا روی نمی آورد و باندازه دانه خردلی برای ایشان ارزش قائل نبود. براین حال بود تا وفات یافت. زندگیش زندگی صالحان و مرگش مرگ پرهیزگاران بود.

شکی نیست که وجود یافتن از چنین بنده صالحی و تربیت در دامان او از بزرگترین نعمات است. ۵۰ روز از عمرم نگذشته بود که سرزمین خراسان از خبث مخالفان و رجس معاندان پاک شد و مشهد مقدس محط رحال اکابر علما و فضلا و مجمع اعظم صلحا و اتقیا گشت.

خداوند در ابتدای زندگیم شوق طاعات و عبادات و محبت علما و سادات را در دلم افکند، من بمجالست ایشان راغب بودم و آنان بمن توجه می نمودند و توفیق مرا از خدا می خواستند. تا آنکه ۱۲ سال از ستم گذشت و خداوند در این هنگام مرا بجد و جهد و سعی بلیغ در اکتساب انواع علوم ادبی و حکمی توفیق داد. و من نزد محققان معروف و مدققان مشهور چندی در مشهد و چندی در اصفهان — زیر نظر پدرم و با سعی و همراهی او در سفر و حضر — درس فرا گرفتم.

چون خاطر او از جانب من آسوده شد، او که در آن هنگام در مشهد بعبادت میگذرانید و جد و جهد مرا در اکتساب علوم خصوصاً اقسام ریاضیات دانست، از استمرار من بر آن حالت و ترک مقصود اهم — یعنی اکتساب علوم شرعی از تفاسیر اهل بیت و احادیث ایشان — بیمناک شد، و عدم رضایت خود را نسبت باقامت من در اصفهان اعلام داشت. من با وجود سعی و شوق و نیز با آنکه اکابر دانشمندان محقق بر من شفقت داشتند و مرا از خروج منع نمودند پیروی از پدر را برگزیدم و در نخستین روز زمستان از اصفهان خارج شده بخدمت پدر پیوستم. و کراهِت او را از آنچه میخواندم دانستم.

در این هنگام ۲۴ سال از عمر من گذشته بود که شروع بمقابله کتب اربعه و تنقیح و تصحیح آنها و مطالعه کتب فقهی و... نمودم... پس در مباحثه احادیث و تصحیح و تهذیب و حل مشکلات و جمع بین مختلفات آنها مبالغه نمودم و مدت اشتغال من باین امور ۳۶ سال کشید، که یازده سال آن در زمان زندگی پدرم و بقیه پس از وفات او بود.

در مدت اشتغال به تتبع احادیث در خاطر می گذراندم که تفسیر مبسوطی بنگارم مشتمل بر احادیث وارد از مشکات نبوت و معدن رسالت، و آن احادیث را بر آیات تطبیق دهم.... تا آنکه ستم از ۶۰ گذشت و ضعف در قوا پدیدار شد. پس بخود آمدم و بروج صاحب این روضه یعنی ثامن الائمه و آباء طاهرین و ابناء معصومین او متوسل شدم، پس

شروع بتحریر و تنقیح تفسیر نمودم تا چون تفسیر سورة بقره به بهترین صورتی که در خاطر میگذراندم پایان رسید، ترسیدم که مرگ فرا رسد و کسی از برادرانم از آن بهره‌مند نگردد و کوشش من تباه شود و حسرت آن در دلم باقی ماند، پس شروع بخطبه نمودم و مقدماتی که ناگزیر پیش از شروع هر تفسیر اطلاع بر آنها لازم است افزودم، و همه را پاکتویس کردم، سپس به تفسیر سورة آل عمران آغاز نمودم.

پس اگر خداوند مرا توفیق اتمام آن دهد و اجل مرا بتأخیر اندازد نعمتهای سابق خود را تمام نموده، و اگر مصلحت او انتقال من از سرای غرور باشد، این بخش که تألیف شده نمونه‌ای خواهد بود تا شاید کسی آن را ادامه دهد، و این تفسیر را «مقتبس الانوار من الائمة» نامیدم.

* * *

این مقدمه چنانکه ملاحظه شد احوال مؤلف را بیان میدارد، و از ضمن آن دو تاریخ که برای ما قابل اهمیت است استخراج میشود، یکی تاریخ تولد محمد مؤمن، و دیگری تاریخ وفات پدرش شاه قاسم.

در آنجا که میگوید: «۵۰ روز از عمرم نگذشته بود که سرزمین خراسان... پاک شد» بگمان من اشاره به نبرد شاه عباس اول صفوی با ازبکان در سال ۱۰۰۶ هجری است که در نتیجه آن سپاهیان ازبک را در هرات شکستی سخت داد بطوریکه تا مدتی شریان ایشان از آن حدود دفع شد.^۱ و چون پیروزی شاه عباس بر ازبکان در تاریخ ۶ محرم ۱۰۰۶ بوده است، پنجاه روز قبل از آن یعنی ۱۶ ذی‌قعدة سال ۱۰۰۵ تاریخ تولد محمد مؤمن است.

چنانکه از نوشته‌های آقای ابن یوسف شیرازی معلوم شد وفات محمد مؤمن بین ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۷ واقع شده. و نیز آقای ابن یوسف گفته است که کاتب نسخه بامر مؤلف در سال ۱۰۷۷ بکتابت نسخه پرداخته و مؤلف در هنگام رونویسی جلد اول آن زنده بوده است. پس بر این اساس، محمد مؤمن در سال ۱۰۰۵ متولد و در سال ۱۰۷۷ وفات یافته است. پدر او شاه قاسم نیز — با محاسبه سنوات مقدمه مقتبس — در سال ۱۰۴۰ در گذشته است.

* * *

شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه گفته:^۲

«محمد مؤمن بن شاه قاسم السبزواری — ساکن مشهد، شیخ عالم فاضل محقق متکلم فقیه محدث عابد معاصر (ح مل) صاحب تفسیر القرآن و حواشی شرح لمعه و غیر

۱ — تاریخ مفصل ایران — عباس اقبال — ص ۶۷۷ — انتشار کتابفروشی خیام — بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی.

۲ — ج ۲ ص ۵۹۹ چاپ کتابخانه مرکزی.

ذلک. و این شیخ جلیل والدجناب محقق سبزواری است، و خط شریفش را در ظهر کتابی زیارت کرده‌ام».

مقصود از محقق سبزواری دانشمند شهیر محمد باقر سبزواری صاحب ذخیره و کفایه است. او در سال ۱۰۱۷ متولد^۱ و بسال ۱۰۹۰ در گذشته است، بنابراین نمی‌تواند پسر محمد مؤمن مفسر ما باشد.

در ایجاز المقال فرج الله حویزی و ریاض العلماء عبدالله افندی ممکن است ترجمه حال مفسر ما آمده باشد. ولی چون این دو کتاب مخطوط است دسترسی به نسخه‌های خطی آنها برای من ممکن نشد.

تألیفات محمد مؤمن

۱ - تفسیر قرآن عربی - یعنی همان مقتبس الانوار که در باره اش گفتگو کردیم. مؤلف در آغاز این تفسیر خود را محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری معرفی نموده، و تفسیر او متکی بر اخبار است، خصوصاً از تفسیر علی بن ابراهیم قمی و مجمع البیان طبرسی فراوان نقل میکند. مفسر بر بسیاری از دانشمندان شیعی خرده گرفته از آن رو که بمانند اهل سنت استناد می‌نمایند و بی‌توجه بآراء اهل بیت بر مذاق اهل سنت قرآن را تفسیر میکنند. مفسر در این تفسیر به‌مانند بسیاری استناد کرده و قسمتی از آنها را که من دیدم در اینجا یاد میکنم: - تفسیر علی بن ابراهیم قمی و مجمع البیان طبرسی، که بیش از همه استناد باین دو تفسیر است.

- محاسن برقی
- تأویل الآيات الظاهرة فی مناقب العترة الطاهرة
- کافی کلینی
- عیون اخبار الرضا، صدوق
- جامع سلمی، ازین کتاب بسیار نقل کرده
- توحید، صدوق
- تفسیر علامه نیشابوری
- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری
- صحیح بخاری
- فهم السنن حارث محاسبی
- موطأ ابن وهب

- مغازی موسی بن عقبه
- شرح شاطبیه جعبری
- مسند کبیر ابو یعلی موصلی
- فوائد مدنیة فاضل استرآبادی
- من لا یحضره الفقیه
- تهذیب شیخ طوسی

آنچه در اینجا گفتنی است مذاق نویسنده این تفسیر و چگونگی اختلاف و اتفاق آن با تفسیر فارسی حاضر است. وجه اشتراک هر دو تفسیر اینست که در هر دو بمسائل ادبی و نحوی توجه شده ولی وجه افتراق این دو آنست که تفسیر عربی تراوشات قلم یک محدث شیعی راسخ در اعتقاد خود است، در حالیکه نویسنده تفسیر فارسی یک صوفی است که تفسیر خود را با اتکا بر کشف زمخشری نگاشته است. این موضوع شخص را به تفکر وامیدارد که نکند نویسنده این دو تفسیر دو شخص مختلف باشند؟ باری اگر دو شخص باشند، هیچ اطلاعی در باره محمد مؤمن مشهدی در دست ما نیست چه کتب تراجم و شرح حال در باره او حتی یک کلمه سخن نگفته و فقط شرح حال پسر شاه قاسم سبزواری را بیان داشته اند.^۱

میرزا محمد قمی مشهدی در تفسیر خود «کنزالدقائق» از این تفسیر سود جسته و مطالبی نقل کرده است.^۲

۲ — تفسیر قرآن بفارسی — یعنی همین تفسیر جزء سی ام قرآن، که مؤلف خود آن را ترجمه نامیده است.

۳ — حواشی شرح لمعه (امل).

دیگر نوشته های محمد مؤمن را بنقل از یادداشتهای پژوهشگر ارجمند آقای سید محمد جزایری یاد میکنم.^۳

۱. اگر فرض بالا را اصالت دهیم، یعنی نویسنده این دو تفسیر را دو شخص مختلف بدانیم، چرا کتب تراجم شرح حال «محمد مؤمن مشهدی» را بیان نکرده اند؟

چنانکه ازین پیش گفتار بدست آمد، مأخذ اطلاع همه ترجمه نویسان از محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری همان امل الآمل شیخ حرعاملی است. و چنانکه میدانیم شیخ حرّ خود محدثی متوغل در حدیث بوده و با صوفیه دشمنی سخت میورزیده است، و حتی کتابی در ردّ صوفیه نوشته؛ بنابراین طبیعی است که شیخ حرّ با چنین سابقه ای که با صوفیه داشته، شرح حال «محمد مؤمن مشهدی» را که یک صوفی است در کتاب خود نیاورده است. والعلم عندالله.

۲ — در پیج ۱۸ ص ۱۵۴.

۳ — پس از آنکه مقدمه این کتاب را نوشته بودم، دیداری بطور تصادفی با آقای جزایری دست داد و از ایشان خواستار اطلاعات بیشتری در باره مفسرمان شدم. ایشان نیز یادداشتهای خود را در اختیار من قرار دادند. از بابت آنها سپاسگزارم. و درین مقدمه یادداشتهای ایشان را همه جا با نام خودشان ذکر نموده ام.

- ۴ - اعمال السنة - نسخه‌ای از این کتاب را آقای جزایری در تملک خود داشته‌اند. این نسخه ضمن مجموعه‌ای بوده بخط محمد زمان بن جعفر بن سلطان و بتاریخ ۱۲ - ۲ع - ۱۰۶۱.
- ۵ - رساله‌ای در جواز عمل بظن - که برای معاصرش ملاخلیل قزوینی فرستاده، و ملاخلیل جواب او را در حواشی همان رساله نوشته است. این رساله نزد آقای مرعشی است. [الروضة النضرة، تألیف شیخ آقا بزرگ تهرانی].
- ۶ - اجازه مفصلی از محمد مؤمن بخط خودش بر روضه کافی. شیخ آقا بزرگ تهرانی آن را دیده و نسخه آن در کتابخانه امیرالمؤمنین در نجف است. [الروضة النضرة].

تاریخ تألیف تفسیر حاضر

مفسر ما چنانکه در آخر نسخه آمده در ۱۷ رجب ۱۰۸۹ از تصنیف این تفسیر فارغ شده است. او در مقدمه کتاب خود را «وسيلة شرف بساط بیوسی مجلس بهشت آیین شاه عباس» ساخته است.

تضاد آشکاری بین این دو تاریخ بچشم می‌آید، چه شاه عباس دوم صفوی از سال ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ بر ایران سلطنت می‌کرده و در ۲۴ ربیع الاول ۱۰۷۷ وفات یافته است.^۱ بنابراین تاریخ آخر نسخه ۱۲ سال پس از مرگ شاه عباس است. جواب روشن است که:

طبق دانسته‌های قبلی، محمد مؤمن حداکثر تا سال ۱۰۷۷ زنده بوده، بنابراین تاریخ آخر نسخه اشتباه است. مؤلف کتاب نبذالتاریخ نیز مفسر ما را از علمای عهد شاه عباس ثانی دانسته است.^۲ و آنچه در آغاز تفسیر ما آمده نشانگر آنست که مؤمن با شاه عباس آشنائی داشته است.

۱ - تاریخ مفصل ایران - عباس اقبال - ص ۶۹۸.

۲ - الروضة النضرة (بنقل از یادداشت‌های آقای جزایری). و در باره کتاب نبذالتاریخ رجوع شود به ذریعه (ج ۲۴ ص ۳۴).

موقعیت علمی تفسیر محمد مؤمن وافکاراو

خواننده پس از مطالعه این تفسیر، یا با یک مراجعه بفهرست کتاب، منابع متعددی را که مورد رجوع مفسر ما بوده است خواهد دید. آنچه در اینجا باید گفته شود اینست که دو جنبه متمایز در این تفسیر بیش از همه نظر را بخود جلب میکند.

۱- جنبه نحوی و بیانی.

۲- جنبه عرفان و تصوف.

جنبه نحوی و بیانی که در حقیقت استخوانبندی این کتاب را تشکیل میدهد تقریباً همه مأخوذ و برگزیده از کشف زمخشری است، و مفسر ما آنچه در این راه انجام داده ترجمه‌ای همراه با تلخیص بوده که از بعضی مباحث کشف بعمل آورده است. جنبه عرفانی نیز چگونگی اندیشه و جهان‌بینی مفسر را نشان میدهد. در این بخش نیز دو امر متمایز از نظر خواننده میگذرد:

۱- مباحث علمی و تحقیقی عرفانی.

۲- داستانها و منقولات صوفیانه.

در مباحث علمی، مفسر ما نکات عرفانی را مورد تدقیق قرار داده و گاهی از محققان صوفیه مطلب نقل میکند یا مطالب آنها را نقد می‌نماید. و نیز گاهی معتقدات و گفتارهای صوفیان قشری و بی‌مایه را رد نموده است.

در بخش داستانهای صوفیانه، مفسر سرگذشتها و منقولات فراوانی از صوفیه در کتاب خود وارد نموده که بگمان من اگر نه همه لاقلاً بیشتر آنها گرفته شده از تذکره الاولیای عطار است. البته داستانهای صوفیانه در بسیاری از متون تصوف آمده و خوانندگان می‌توانند داستانهای مذکور در این کتاب را در دیگر متون صوفیانه بیابند، چنانکه مصحح خود چنین کرد و برای نمونه در بعضی موارد در حاشیه نشان داد که فلان سرگذشت در فلان مأخذ بعینه یا مفصل‌تر یا مختصرتر آمده است.

مؤلف با کتابهای عطار انس فراوان داشته و از منظومه‌های مختلف او بکرات اشعاری نقل نموده است. با تصنیفات محمد غزالی و اشعار جلال‌الدین مولوی نیز الفت بسیار داشته از آنها و نیز از خواجه عبدالله انصاری و بزرگان صوفیه فراوان نقل نموده است.

تفاسیری که از پایان سده ششم هجری باین طرف تألیف شده، بیشتر قریب باتفاق آنها از خوان گسترده سوارکاران علم تفسیر و بزرگان عالم اسلام یعنی ابوالفتح رازی و زمخشری و طبرسی و فخررازی و... کم و بیش سودجسته و در کار خود بتوعی پیروی از ایشان کرده اند. و این بجز تحشیه ها و تلخیص ها و شرح های فراوانی است که بر آنها شده است.

خصوصاً کشاف زمخشری، که یک مراجعه به فهرستها نشان میدهد چه اندازه مورد اقبال دانشمندان و پژوهندگان قرار گرفته است. مفسر ما محمد مؤمن نیز در این تفسیر از پیروان زمخشری است. او در موارد بسیاری به کشاف استناد کرده، از این رو مصحح تفسیر حاضر را با کشاف مقابله و مقایسه نمود و ملاحظه کرد که تقریباً همه مباحث ادبی و نحوی و بیانی و حتی بسیاری از مطالب روایی ترجمه و برگزیده ای از آن کتاب است.

مفسر ما محمد مؤمن با آنکه از علمای شیعی اواخر عهد صفوی است، و مفسران شیعه دوران صفوی در تفاسیر خود غالباً نقل از متون تفسیر و حدیث شیعه را اصل قرار داده و در درجه دوم از متون اهل سنت روایت میکنند، اما مؤلف ما مطلقاً از این رویه برکنار است. او حتی در نقل احادیث پیروی از زمخشری نموده است.

البته این بدان معنی نیست که هر چه زمخشری نوشته او نقل نموده است؛ بلکه او عمل یک مؤلف را انجام داده، یعنی آنچه را با اعتقادات خود — که یک شیعی صوفی مشرب بوده — موافق دیده روایت نموده است. و نیز از متون حدیث شیعه چون صحیفه الرضا و... و از صحاح سته اهل سنت چون سنن ابی داود و... احادیث روایت کرده است.

مفسر ما بهیچ وجه نوع اخباری را که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی بفروانی ملاحظه میکند نقل ننموده است. او حتی به احادیث و اقوال رایج بین دانشمندان و مفسران شیعه آن عصر اشاره ننموده، مثلاً تفاسیر شیعه مقصود از فاعل را در «عبس و تولى» بنابقولى عثمان میدانند، و مقصود را از «تنزل الملائكة والروح» نزول جبرئیل بامام زمان میدانند؛ اما مفسر ما حتی اشاره ای باین اقوال ننموده است.

مفسر در ص ۲۳۴ داستانی نقل کرده که: «روایت کرده اند که در روزگار موسی (ع) دو برادر بودند، یکی زاهد و یکی فاسق....».

نقل این قبیل داستانها با آنکه مفسر خود میداند که فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره و.... بگمان من نشانه ای است از تنفر مؤلف نسبت به تعصبات قشریان و نیرنگهای اهل ریا و سالوس که چون نمی توانسته یا نمی خواسته مستقیماً بآنها بتازد پیام خود را در ضمن چنین داستانهای ادا نموده است. همین گفته نسبت به بسیاری از این گونه داستانها که در کتب صوفیان آمده تطبیق دارد. و نظیر این اشارات در کتابهای دوره آخر صفوی کم نیست. برای نمونه خواننده را بنوشته یکی دیگر از دانشمندان این دوره یعنی محمد صالح قزوینی

شارح نهج البلاغه جلب میکنم. او در کتاب دیگر خود حکمت اسلام^۱ (ص ۱۶۰) می‌نویسد:

«و این فقیهان متشیع و علمای ظاهر ما در انکار مردم و طعن و قدح طوایف ارباب ملل طریق تعدی و افراط می‌سپارند و هیچ عذر از کسی نمی‌پذیرند، خدا همه راهدایت کند!»

در آخر اگر بخواهیم مقایسه‌ای بین تفسیر محمد مؤمن و تفسیر دانشمند معاصر او شریف لاهیجی بعمل آوریم — گرچه هر دو کار خود را ترجمه نامیده‌اند — اندیشه محمد مؤمن را پیشرفته‌تر می‌یابیم، چه جز بحثهای ادبی و نحوی که ستون‌بندی تفسیر او را تشکیل میدهد، مباحث عرفانی آن را آراسته است، و حال آنکه در تفسیر شریف لاهیجی رگه‌های تفسیر علی بن ابراهیم نمودی آشکار دارد.

آخرین مطلبی که گفتنی است شیوه نثر محمد مؤمن در این تفسیر است. نثر او برای فارسی زبان امروزه سنگین است، و خواننده با خواندن این تفسیر انشای مدرسان نحورا می‌بیند که هنوز تا روزگار ما روش خود را حفظ کرده‌اند، و با انشای مخصوص سستی، سبک خاص خود را دارند. مثلاً در ترجمه «عَلَمَتِ الْحَسَابِ» می‌گویند: من او را حساب را آموختم. و حال آنکه انشای شریف لاهیجی روان و سلیس است، بطوریکه گویا تفسیر او در دوره خود ما نوشته شده است.

نسخه اساس طبع

چاپ این کتاب بر اساس یک نسخه خطی بوده است. و این نسخه منحصر بفرد ضمن مجموعه‌ای است بقطع ۱۰ × ۲۱/۵ سانت بدو خط نسخ و نستعلیق و گویا از دو کاتب. جلد مقوائی یک‌لا، کاغذ فرنگی. برخی از کلمات با مرکب سرخ نوشته شده، و روی بعضی از کلمات نیز خطی با مرکب سرخ کشیده شده است. در این مجموعه تاریخ کتابت بچشم نمی‌خورد ولی نسخه بحدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پیش بنظر می‌آید. این مجموعه متعلق است به کتابخانه پدرم خلد آشیان علامه میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث.

مجموعه شامل کتابها و رسالات زیر است:

۱ — تفسیر محمد مؤمن مشهدی. از ص ۱ — ۲۲۰. در باره این نسخه گفتگو خواهد

شد.

۲ — رساله درباره وجود و واجب الوجود. در آخرش نوشته شده: هذا تألیف من افادات استاد الكلّ فی الكلّ مولانا رجب علیا — رحمه الله تعالى.

آغاز: بسمله، الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله أجمعین.

بدانکه این نوشته مشتمل است بر مقدمه و پنج مطلب و خاتمه، مقدمه در بیان معنی وجود.....

انجام: و بمعنی وجوب واجب چنانچه در ممکنات است. سبحان ربّ العزّة عمّا یصفون و سلامّ علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.

۳ — ترجمه الصلوة از محسن بن مرتضی. از ص ۲۳۲ — ۲۴۱.

رساله ایست درباره نماز و معنی اذکار آن.

آغاز: بسمله. هر که نه گویا بتو خاموش به هر چه نه یاد تو فراموش به انجام: و غرض اصلی بیان اصل نماز و ترجمه اذکار آن بود در تفصیل احکام و شرایط خوض نموده و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله المعصومین.

۴ — کیفیت نماز میت. از ص ۲۴۱ — ۲۴۲.

۵ — شجرة الهیة. تألیف محمد بن حیدر المدعوب رفیع الدین الحسینی الطباطبائی.

از ص ۲۴۴ — ۲۸۷. مؤلف در پیش گفتار خود نام شاه عباس را با القاب و تمجید یاد کرده^۱، و در ربیع الآخر ۱۰۴۷ از تألیف آن فارغ شده است.

آغاز: بسمله. حمد بیکد و ثنای بی عد معبودی را سزد.....

انجام: بتاریخ شهر ربیع الآخر سنه ۱۰۴۷ از تألیف و تنمیق این رساله فراغ افتاد بحمد الله علی متعال و صلوة بر نبی و آل ختم نمود.

* * *

نسخه تفسیر محمد مؤمن بخط نسخ متوسط و کاتب آن محمد مهدی است.

کاتب چنانکه از نسخه بر می آید یکی از بی سوادترین افراد روزگار خویش بوده است. او براحتی و با سعه صدر کلمات را غلط می نویسد. گویا حواس پرتی هم داشته است. تأویل و تهویل و تعویل را همیشه غلط می نویسد، تجویز اثبات را تزویج اسباط نوشته و... این نوع کلمات را نمی توان ازو متوقع بود، او حتی سوره را در بسیاری از جاها صوره می نویسد.

اما با همه معایب تنها نسخه موجود است که ما می شناسیم. روان کاتب شاد باد که اگر او ننوشته بود اکنون تفسیر محمد مؤمن را نداشتیم.

۱ — میرزا رفیعا کتاب خود را بنام شاه صفی پرداخته است (ذریعه ج ۱۳ ص ۲۸) و نام شاه عباس در نسخه ما نادرست است.

روش تصحیح

در تصحیح نسخه منحصر بفرد پرغلط راهی جز تصحیح قیاسی وجود ندارد. مصحح بسیاری از مشکلات مباحث ادبی و بیانی و ترجمه و تفسیر آیات را در مقابله با کشاف زمخشری حل نمود، و نیز کتاب را در بسیاری از موارد با تفسیر ابوالفتح و تفسیر گازر و تفسیر شریف لاهیجی مقایسه نمود.

در بسیاری از موارد هنگامی که مؤلف به مأخذی استناد کرده، مورد نقل را در آن مأخذ با ذکر سال چاپ و صفحه و نام ناشر یاد کرده‌ام.

در مواردی نیز مؤلف مأخذی یاد ننموده که مصحح برای اطلاع خواننده یا بجهت تصحیح مطلب، کتاب را با مأخذ دیگر مقابله کرد و نتیجه را در پاورقی نوشت.

در مواردی مأخذ مؤلف برای ما گمنام است که مصحح از روی فهرستهای دسترس خود آنها را معرفی نموده است.

در ص ۶۸ مفسر ما گفته: «صاحب انوار فرموده...». بجز انوار التنزیل قاضی بیضاوی که بسیار مشهور است در فهرستها کتابهای دیگری با نام انوار معرفی شده است، و بر مصحح معلوم نیست که کدام یک از این کتب مقصود مؤلف است. در چنین مواردی مصحح در پاورقی چیزی ننوشت و یا خواننده را به فهرستها ارجاع داده است.

دیگر اشکالات کتاب هر چه بوده بروش قیاسی تصحیح شده است. در تصحیح این موارد مصحح بیش از آنچه انتظار داشت به دردرس افتاد. چه در بعضی موارد کلمه‌ای چون قلوه‌سنگی بر سر راه تصحیح قرار میگرفت که مدتها و روزها برای حل آن وقت صرف شد. نمونه‌ای در اینجا ذکر میکنم:

دو کلمه «دود کرده» را در حاشیه صفحه ۱۵۵ ملاحظه میکنید. مصحح برای فهمیدن این دو کلمه با استفاده از کتب لغت بجائی نرسید. با چند نفر از اهل فضل از جمله یک پزشک حاذق که از طب قدیم نیز آگاه است مشورت کردم که نتیجه‌ای بدست نیامد. حدسیاتی میزد که مثلاً «کرده» مصحف کدواست و دود کدو شاید مقصود همین بیماری کرم کدو باشد! تاباشاره دوستی بکتب طب قدیم روی بردم که مخزن الادویه مشکل را حل کرد. باین طریق که در آن کتاب زیر کلمه «تین» فوائد و خواص بسیاری برای آن بیان کرده که در بین آنها کلمه «گرده» چندین بار بکار رفته است. با مراجعه بکتب لغت دانستم که گرده بضم گاف بمعنی کلیه است. و تقریباً بر من مسلم شد که کلمه «کرده»

در نسخه ما باید گرده خوانده شود. کلمه «دود» نیز با احتمال زیاد مصحف درد است و دود کرده را به درد گرده تصحیح نمودم. البته مطالب کتاب مخزن الادویه نیز این تصحیح را تأیید میکند.

* * *

از برادر میرهاشم محدث سپاسگزاری میکنم که نسخه این تفسیر را بمن نمود و خود بخط خوش برای چاپ رونویسی کرد و در مقابله قسمتی از آن مدد کارم بود. اگر در تصحیح کتاب یا نگارش مقدمه مرتکب لغزشی شده باشم از خواننده پوزش میطلبم و سخن را بیاد آن عزیز پایان می برم.

دلت بوصل گل ای بلبل صبا خوش باد	که در چمن همه گلبنانگ عاشقانه تست
بتن مقصرم از دولت ملازمت	ولی خلاصه جان خاک آستانه تست
من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخی	در خزانه بمهر تو و نشانه تست
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار	که توسنی چو فلک رام تاز یانه تست

انفس انك و سوره ميگست در دل قرا از جهت بخشن كه ايشان غيب است
 و در جني گفته اند كه بيان ناس است چه مراد از ناس چيويست كه شيا
 انز و جن است بليل قول خدا يتعا در سوره جن بعز و دن بر جلال
 الحق و لكن اين دو را است چه جن باجن مينامند از جهت خفاي ايشان
 و ناس و اناس مينامند از جهت ظهور ايشان و او مشتق است از اين
 ناس كه آن ابصار است و اگر واقع بود كه ناس را الملاق ميگردد
 بر جن و انفس اين صحيح نمي بود ثابت ميشد اما اين صاحب جنت
 قائل نمي بود و جبر است از اين احتمال انك مراد بناس ناس باشد
 و بعد از آن بيان شده باشد چي و انفس چه اين دو موصوفند
 حق تعالي در افتاح كلام الهي بحرف با و اختتام بحرف سين و بين
 سهيت چه اين هاء و حرف بس باشد و حكيم ثنائي قدس سره فرموده
 اول و آخر قرآن چه با آمد و سين يعني الله و بين رجب و قرآن بس

و حضرت رسالت ص فرموده كه هر كدام سوره معوذتين بخواند
 بس كه يك خوانده كتابهاي را كه خدا يتعا نازل ساخته فارغ شده
 از تصنيف اين كتاب بناي نهم الاثني عده هم شهر حجج
 ۸۹ نه كسبه الفقير الحقير سوا يا تقصير محمد مهدي عني

تمت
 ۲

تفسیر محمد مؤمن مشہدی

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه تفتي

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه و
مظهر لطفه محمد وآله الطيبين الطاهرين.

وبعد

بخاطر فاطر فقیر کثیرالتقصیر محمد مؤمن مشهدی رسید که جزو آخر قرآن
مجید را که بیشتر سور آن را در نماز می خوانند و خلائق را بدانستن معانی آن
ضرورت تمام است ترجمه ای نویسد، و آن را وسیله شرف بساط بوسی مجلس
بهشت آیین شاه عباس — خلد الله ملکه و سلطانه و أفاض على العالمين برّه
واحسانه — سازد و ما توفیقی آلا بالله وهو حسبی ونعم الوکیل.

سورة التبا

وهی أربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (١) عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ (٢) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (٣)

اصل عم «عن ما» بوده، ادغام کرده اند نون را در میم و بعد از آن جهت
فرق میانه استفهام و خبر الف را حذف کرده اند، و این استفهام جهت تعظیم شأن

مستفهم عنه است، نه آنکه برخدای تعالی چیزی مخفی باشد پس استفهام نماید. و ضمیر یساءلون یا راجع است به کافران مگه، زیرا که بعضی کافران سؤال از بعضی می نمودند، گروهی جازم بودند در انکار بعث و گروهی شک داشتند در آن با اعتقاد به بقای روح یا بعدم آن، و این سبب سؤال و اختلاف شده بود. و یا راجع است بمؤمنان و کافران و سؤال مؤمن جهت ازدیاد علم بوده و سؤال کافر جهت استهزا.

و مراد از نبأ عظیم قرآن است چه او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدادند و میگفتند. و بقولی نبأ عظیم نبوت آن حضرت است و سؤال براین وجه که آیا او پیغمبر است یا ساحر یا شاعر یا مجنون. و بعضی برآند که آن چیز بعث است و در آن مختلف بوده اند، گروهی قائل به قیامت بودند و لکن میگفتند بتان ما را شفاعت خواهند کرد، هؤلاء شفاعونا عند الله، و برخی انکار مطلق می نمودند و می گفتند: ان هی الا حیاتنا الدنیا^۱ و گروهی شک در وقوع ولا وقوع داشتند: بل هم فی شک منها^۲.

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵)

ردع است مرجعی را که سؤال از روی استهزا می نمودند، و وعید است مرایشان را به آنکه زود باشد که بدانند که آنچه از آن سؤال مینمودند و برآن خنده میزدند حق است و بلاریب واقع خواهد شد، و تکرار ردع با «ثُمَّ» مشعر بر شدت وعید است برآنکه وعید ثانی ابلغ و اشد است از اول، یا آنکه علم اول علمی است اجمالی که حاصل میشود در اول یوم البعث، قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون^۳، و ثانی علمی است تفصیلی که بوده حاصل میشود بعد از اطلاع بر بعضی از خصائص آن روز.

۱. از آیه ۱۸ سوره یونس.

۲. از آیه ۲۹ سوره انعام و ۳۷ سوره مؤمنون.

۳. از آیه ۶۶ سوره نمل.

۴. آیه ۵۲ سوره یس.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً (٦)

چون کافران منکر بعث بودند خدای تعالی میفرماید که کسی که کمال قدرت بر خلق کردن این اشیاء عجیبه داشته باشد چون او را قدرت بر بعث نباشد و حال آنکه آن نیز مثل اینهاست.

میفرماید آیا نگردانیده ایم زمین را فراش گسترده تا قرارگاه شما باشد؟

وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً (٧)

و نگردانیده ایم کوهها را میخهای زمین تا بدان استوار باشد چنانکه خیمه
بمیخ؟

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً (٨)

و بیافریده ایم شما را نرو ماده تانسل شما باقی ماند، یا صنف صنف شما
را خلق کرده ایم سیاه و سفید، دراز و کوتاه، خوب و زشت.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً (٩)

و گردانیده ایم خواب شما را بمنزله موت تا قطع حس و حرکت کند قوای
حیوانیه و برآساید. و بنابراین مراد از معاش که در فقره آتیه خواهد بود آنست که:
نگردانیده ایم خواب شما را راحت بدنهای شما؟

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً (١٠)

و گردانیده ایم شب را پوشش تا آنکه بظلمت شما را بپوشاند اگر اراده
نمایید که از دشمن بگریزید، و پنهان کنید چیزی را که نخواهید که غیر بر آن

اطلاع یابد.

یکی از محققین فرموده که: شب لباس اصحاب لیل است که ایشان را از نظر اغیار بیوشاند تا در خلوات خود از لذت مکالمه یا محاذره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخوردار یابند.

خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده: شب پرده رونندگان راه است، روز بازار بیداران سحرگاه است. بیت:

چون در دل شب خیال او یار من است من بنده شب که روز بازار من است
در منهاج العابدین^۱ آورده که: ابراهیم ادهم (ره) فرموده که: من در جبل لبنان با اکثر رجال آن صحبت داشتم، پس در حین مفارقت من وصیت کردند که در وقتی که رجوع کنی به ابناء دنیا ایشان را وعظ گوی بچهار چیز: من یكثر الأكل لا یجد لذة العبادة، و من ینم کثیراً لا یجد فی عمره برکة، و من طلب رضا الناس فلا ینتظرن رضا الرب، و من یكثر الکلام بفضول و غیبة فلا یرج من الدنیا علی دین الاسلام^۲.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱)

و گردانیدیم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصول آن جستجویی کنید.

وَبَتَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲)

و بنا کردیم زبر شما هفت آسمان سخت و استوار که مرور از منه باعث در تأثیر آن نمیشود و انحلال و انکساری در و راه نمی یابد.

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (۱۳)

۱. منهاج العابدین محمد غزالی چند بار چاپ شده است (معجم المطبوعات العربیة سرکیس، ص ۱۴۱۵). و درباره آن رجوع شود به کشف الظنون و غزالی نامه جلال همائی (ص ۲۶۶، تهران - ۱۳۴۲) و ذریعه شیخ آقائیزگ (ج ۲۳، ص ۱۶۵) که آن را با تردید به غزالی منسوب دانسته و دیگر مآخذ.

۲. منهاج العابدین، ترجمه عمر بن عبدالجبار ساوی، ص ۹۴، چاپ تهران - ۱۳۵۹ ش.

و گردانیدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان که جامع نور و حرارت است، یعنی آفتاب.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُفْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً (۱۴)

و فرو فرستادیم از ابرهایی که مشرف بر آن شده باشد که باد او را بیفشارد پس باران تولّد نماید آبی ریزان بکثرت و انبوهی. پس بیان علت انزال نموده میفرماید که:

لِيُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتاً (۱۵) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافاً (۱۶)

تا بیرون آریم بدان آب دانه‌ای که قوت را شاید چون گندم و جو، و نباتی که علف را شاید چون کاه و گیاه. و مثل آن از آنست که فرموده کلوا وارعوا أنعامکم^۱، وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ^۲، و بوستانهایی که اشجار آن درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک باشد.

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتاً (۱۷)

بدرستی که روزی که میانه خلایق جدایی افتد ثبت است در حکم خدای تعالی و تقدیر او، و وقتی مقرر است برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان که دنیا منتهی میشود در آن وقت.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ

۱. از آیه ۵۴ سوره طه.

۲. آیه ۱۲ سوره رحمن.

و این بدل است از «یوم الفصل» یا بیان اوست. روزی که دمیده شود در صور بنفخه ثانیه.

فَتَاتُونَ أَفْوَاجاً (۱۸)

پس بیایید گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر، هر گروهی با امام خود. و از معاذ — رضی الله عنه — منقول است که او از حضرت رسالت (ص) سؤال کرد از افواج، پس آن حضرت فرمود که: یا معاذ سؤال کردی از امر بزرگی، پس آن حضرت گریان شد و گفت: حشر کرده شوند از امت من ده صنف، بعضی بر صورت بوزینگان، و بعضی بر هیأت خوکان، و برخی نگونساران که ایشان را بروی در دوزخ میکشند، و بعضی نابینایان، و بعضی کران و گنگان، و بعضی میخایند زبانهای خود را و آن برسینه های ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلاب می کند و اهل محشر از آن کراحت داشته باشند، و بعضی دست و پای بریده باشند، و بعضی از دارهای آتشین آویخته، و بعضی را نتنی باشد بدتر از مردار، و بعضی را جبهه ها پوشانیده باشند از قطران که بجلوایشان ملصق باشد.

اما بوزینگان سخن چینان باشند، و خوکان حرام خواران، و نگونساران خوارندگان ربا، و کوران جورکنندگان از حکم، و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند، و زبان خایندگان علما و واعظان که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده، و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگانند، و آویختگان ازار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین، و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای تعالی از اموال خود، و پوشندگان لباس قطران اهل تکبر و نازش.

و روایت کرده شده از حضرت رسالت (ص) که آن حضرت فرمود که در وقت قیام قیامت بیرون آیند قومی از قبرهای خود و برای ایشان ایستاده باشند شتران اصیل و ایشان بر آن شتران سوار شوند و این شتران را بالهای سبز باشد که طیران می نموده باشند در عرصات قیامت تا آنکه بیایند بنزدیک جنت، پس در آن وقت ملائکه جنت ایشان را ببینند، پس بعضی از ایشان بیعضی دیگر بگویند که

آیا این جماعت چه کسانی؟ آن بعض بگویند: ما این جماعت را نمیدانیم گویا از امت محمدند صلی الله علیه وآله. پس ملائکه نزد ایشان آیند و پرسند: آیا اعمال شما را سنجیده اند یا نه؟ و گویند آیا حساب شما کرده اند؟ گویند نه پس ملائکه گویند بروید که جمیع اینها مر شما راست، پس ایشان گویند آیا چیزی بما عطا کرده شده بود تا حساب ما بکنند؟

و در خبر دیگر مذکور است که مادر دنیا مالک چیزی نبودیم تاجور کنیم یا عدالت کنیم ولیکن در دنیا عبادت خدای تعالی می کردیم تا آنکه مرگ در رسید پس ما اجابت کردیم، پس منادی ندا کند که بندگان من راست گفتند، نیست بر نیکوکاران سوالی. و اشارت باین است قول خدای تعالی: أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ يَّاتِي آمَنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱ و جای دیگر فرموده: يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدَاهُ وَنُسَوِّقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا.^۲

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹)

و شکافته شود آسمانها در آن روز و بسیار شود ابواب مفتحه از برای نزول ملائکه، گویا آسمانها نیست مگر درها.

وُسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰)

و رانده شود کوهها در هوا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تفرق اجزا بر حقیقت جبلت باقی نمانند.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱)

بدرستی که دوزخ باشد گذرگاه خلق که همه را بدو گذر باید کرد، پس مؤمن بر آن میگذرد تا داخل میشود بهشت را، و کافر داخل میشود او را با ترس که

۱. از آیه ۴۰ سورة فصلت.

۲. آیه های ۸۵ و ۸۶ سورة مریم.

خزئه دوزخ انتظار کفار میبرند، و خزئه بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محفوظ باشند.

لِلظَّالِمِينَ مَا بَأْسًا (۲۲)

و این جهنم میباشد مرکافران را که از حد درگذشتگانند بازگشت، یعنی آرام جای و قرارگاه.

لَا يَنْبَغِي فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳)

درنگ کنندگان باشند در جهنم روزگارهای دراز. و مراد از حُقْب عدد محصور نیست بلکه مراد از دوام است یعنی هر گاه حُقبی منقضی شد حقیبی دیگر، هکذا الی غیرالتهایه.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حُمِيمًا وَعَسَاقًا (۲۵)

نمی چشند در دوزخ خنکی هوا را که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ را از ایشان باز دارد.

و گفته اند که مراد از «برد» خواب است یعنی ایشان را در دوزخ خواب نیست تا آسایش یابند، و نمی آشامند شرابی مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود. و مگر عَسَاق و آن ریم است که از جراحتهای ایشان روان میشود، یا زمهریر که بآن معذب گردند.

و بعضی گفته اند که مراد از حُقْب هشتاد سال است و بنابرین معنی چنین خواهد بود که کافران درنگ کننده باشند در جهنم چند حُقْب که نچشند در آن برد و شراب را مگر حمیم و عَسَاق را. پس بعد از انقضای احقَاب معذب شوند ایشان بجنس دیگر از عذاب که غیر حمیم و عَسَاق باشد.

جَزَاءٌ وِفَاقًا (۲۶)

پاداش داده میشوند پاداشی موافق کردار خود، چه عذاب ایشان موافق ذنب ایشان است، زیرا که هیچ گناه زیاده از شرک نیست و هیچ عذاب زیاده از نار.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸)

بدرستی که ایشان امیدوار نبودند حساب را، چه ایشان منکر بعث بودند و تکذیب میکردند آیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند تکذیب کردنی. پس بنابراین کِذَاب بمعنی تکذیب خواهد بود و صاحب کشف فرموده که این شایع است^۱.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹)

و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن شمرده ایم آن را در حال کتابت کرده شده در لوح محفوظ یاد رصحف کرام الکاتبین. و میتواند بود که مصدر باشد که کتاباً بمعنی إحصاء باشد یا احصیناه بمعنی کتبناه باشد، و این آیه اعتراض است.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰)

چون ایشان منکر حساب بودند و تکذیب آیات می نمودند این انکار و تکذیب سبب این خطاب گردیده میفرماید: پس بچشید عذاب دوزخ را پس نمی افزایم شما را همیشه مگر عذابی بر بالای عذابی. مخفی نیست که کلمه لَنْ بمذهب اصحّ از برای نفی مؤبد است، فَعَلَى

۱. کشف زمخشری، ج ۲ ص ۵۱۹ چاپ مصر، مطبعة شرفیه، ۱۳۰۷ هـ.

هذا ترك زیادتی عذاب بمنزلۀ محال خواهد بود، و طریقه التفات شاهد است برمبالغه در غضب، و در خبر آمده که این آیه سختترین آیات قرآن است بردوزخیان.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱)

بدرستی که مرپرهیزگاران راست رستگاری از عذاب، یا جای فوز و فلاح و بنابراین:

حَدَائِقَ وَأَنْبَارًا (۳۲)

تفسیر مفاز خواهد بود، میفرماید مرایشان راست باغهایی دروی درختان میوه دار، و درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است.

وَكُوعًا آبًا (۳۳)

ومرایشان راست دختران نارستان همه همزادان. در تفسیر زاهدی آورده^۱ که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و دو ساله، و در اکثر تفاسیر هست که اهل بهشت مردان و زنان سی و دو ساله باشند.

۱. تفسیر زاهدی تألیف ابونصر احمد بن الحسن بن احمد السلیمانی معروف بزاهدی است که در سال ۵۱۹ آن را پرداخته است (ادبیات فارسی استوری، ترجمه استاد مرحوم عباس اقبال، ص ۷۶، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - دفتر، تهران - ۱۳۴۰).

نسخه های این تفسیر را استوری و فهرستهای دیگر معرفی کرده اند. جز آنها دونسخه کهن از این تفسیر در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است، و چون تاکنون فهرست آنها بچاپ نرسیده بمعرفی مختصر آن دو در اینجا می پردازم. و از آقای عبدالحمین حائری رئیس دانشمند کتابخانه مجلس که اطلاعات فوق را در اختیار من نهادند سپاسگزارم.

نسخه اول - بشماره ۱۲۱۵۰ دارای جلد چرمی زرد، کاغذ هندی، با قطع رحلی کوچک. نسخه از اوائل سوره بقره است تا پایان سوره انفال، و تاریخ کتابت سال ۷۶۱ هجری است.

نسخه دوم - بشماره ۱۲۲۹۸، کاغذ ترکی، خط تعلیق، از سوره محمد است تا اوائل سوره تحریم، تاریخ نسخه مربوط بحدود سده ۸ و ۹ است.

وَكَا سَادِمًا قَا (۳۴)

ومرایشان راهست جامهای پراز شراب.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا

نمیشنوند متقیان در بهشت سخنان بیهوده و باطل را. و از این کلام قبح لغو مستفاد میشود.

و از امام زین العابدین (ع) منقول است که آن حضرت در ادعیه استعاذه می نمودند از انواع ذنوب، از آن جمله استعاذه می نموده اند از ذنوبی چند که پرده عصمت را میدرد و آن شرب خمر است و لعب بقمار و فرا گرفتن چیزی چند که مردم را بخنداند و سخنان بیهوده لا طائل و مزاح و عیب مردم را ذکر کردن و نشستن با اهل تهمت.

و از سفیان بن عبدالله منقول است که او از حضرت رسول (ص) سؤال کرد که یا رسول الله چه چیز است بیشتر چیزهایی که میترسی بر من؟ آن حضرت فرمودند: زبان! باز فرمودند: زبان!

و از بعضی محققین صوفیه منقول است که گفته که: من نفس خود را یافته ام که متحمل صوم میشد در گرمای سخت در بصره و متحمل آن نمیشد که یک کلمه لغو را ترک کند. و از مالک دینار منقول است که گفته هرگاه بیابی قساوت و تیرگی در دل خود و سستی از عبادت در بدن خود و حرمان در رزق خود بدان که سخن لغو گفته ای!

و نقل کرده اند که حسان بن ابی سنان بعمارتی گذشت پس گفت: این را که بنا کرده؟ بعد از آن خطاب بنفس خود کرد و گفت: ای نفس تسلی شدی باین کلمه لایعنی پس او را معاقب ساخت بروزه یک سال.

و از بعضی علماء محققین صوفیه منقول است که گفته: خالی از آن نیست که آنچه بدان لغو گفته میشود حرام بوده باشد. و لغو اگر حرام است پس درد عذاب خدای تعالی را چگونه تحمل توان نمود، آن چنان غذایی که کس را

طاقت تحمل آن نیست، چنانچه مرویست از حضرت رسالت پناه(ص) که فرمود که در شبی که مرا با آسمان بردند نگاه کردم در آتش، دیدم قومی را که گوشت مردار میخوردند، گفتم یا جبرئیل اینها چه جماعتند؟ گفت اینها آن جماعتی اند که در دنیا گوشت مردم میخوردند. و گفته اند مثل غیبت کننده مثل آن کسی است که منجبتی نصب کرده باشد و بآن اعمال حسنه خود را بشرق و غرب و یمین و شمال می انداخته باشد.

و از بعضی زهاد منقول است که گفتند فلان غیبت تو کرد، پس او طبقی را پر از رطب کرد و بنزد او فرستاد و گفت که بما رسیده که تو حسنات خود را به هدیه نزد ما فرستاده ای ما را از آن خوش آمد ما در برابر آن هدیه ای فرستادیم. و ذکر غیبت نزد عبدالله مبارک کردند پس گفت اگر من غیبت کننده میبودم غیبت مادر خود میکردم چه او سزاوارتر است بحسنات من. و اگر مباح می بود لغواتی چند است در او:

اول آنکه مشغول ساخته ای کرام الکاتبین را بنوشتن این، و هیچ فایده ای در ضمن این نیست، و سزاوار آن است که کسی از ایشان شرم داشته باشد و ایشان را ایذا نکند. قال الله: ما یلفظ من قول الا لیه رقیب عتید.

دویم آنکه فرستاده ای کتابی بخدای تعالی از لغو و لا طائل. پس باید که بنده از این حذر نماید و از خدای تعالی بترسد. و ذکر کرده شده که بعضی از زهاد گذشت بشخصی که او تکلم بلغو می نمود پس گفت: وای بر تو بر خدای تعالی کتابتی املا میکنی پس نظر کن که چون املا میکنی!

سیم آنکه خوانده خواهد شد این کتابت نزد ملک جبار در روز قیامت در وقت بودن تو تشنه و برهنه و گرسنه منقطع از جنت و محبوس نعمت. ولقد صدق القائل حیث یقول: اغتتم رکعتین فی ظلمة اللیل اذا كنت خالیاً مستریحاً و اذا ما هممت باللغو بالباطل فاجعل مکانه تسبیحاً.

ولا کذاباً (۳۵)

بتشديد و تخفيف، يعنى همچنين نشنوند متقيان در بهشت تكذيب كردن بعضى را، يا دروغ نشنوند، و از اين قبح كذب مستفاد ميشود. خداى تعالى در سورة براءت فرموده يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ^۱. و حضرت رسالت (ص) ميفرمايد كه بر شما باد كه از دروغ پرهيزيد زيرا كه دروغ شما را ميرساند بفسق و فسق شما را ميرساند بآتش.

از انس بن مالك منقول است كه او از حضرت رسالت (ص) فرموده كه مؤمن هرگاه دروغى بگويد بى عذر لعنت ميكند او را هفتاد هزار ملك و بيرون ميآيد از دهن او بوى مردارى تا آنكه ميرسد بعرش پس جمله عرش او را لعنت ميكنند، و كتابت ميكند خداى تعالى از براى او بسبب هردروغى هفتاد زنا كه فروترين آن زناها آن باشد كه با مادر خود زنا کرده باشد!

از امام جعفر صادق (ع) منقول است كه آن حضرت فرموده كه دروغ بداست مگر در دفع شر ظالم يا مصالحه ميانۀ دو مؤمن.

در خبر است كه حضرت موسى (ع) گفت: اى پروردگار من کدام از بندگان بهترند از روى عمل؟ خداى تعالى فرمود كه: آن بنده اى كه دروغ نگفته باشد و در دل او گناه نگذشته باشد و فرج او زنا نكرده باشد.

و از امام حسن عسكرى (ع) منقول است كه آن حضرت فرموده كه: بديهها تمام در خانه اى جمع شده و كليد آن خانه دروغ است.

جَزَاءُ مَنْ رَيَّكَ عَطَاءً حِسَاباً (۳۶)

جزاء مصدر است و منصوب است بفعلى كه از «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً» مستفاد ميشود كه آن «جزى» است. و عطاء يا بدل است از جزاء يا منصوب است باو، مثل نصب معمول به، اى جزاهم عطاء كثيراً كافياً، و از اينجا است قول ايشان: أعطاني فأحسبني، اى اكثر على حتى قلت حسبي.

ميفرمايد جزاداد ايشان را جزادادنى از پروردگار تو بمقتضاي وعده، و جزاداد ايشان را عطايى كافى.

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً (۳۷)

بر قرائت عاصم رب مجرور است بآنکه بدل از ربّک باشد، والرحمن صفت ربّ است. میفرماید آفریدگار آسمان و زمین و آنچه میان ایشان است، آفریدگار بزرگ بخشایش، مالک نباشند اهل آسمان و زمین از او خطاب را، یعنی برآنکه خطاب کنند با خدای تعالی به شیئی از نقصان عذاب یا زیادتی در ثواب مگر آنکه خدای تعالی ایشان را اذن دهد؛ و بآنکه در قول خدای تعالی «منه» در تقدیر «من خطابه» باشد، ای «من خطاب الله تعالی» و حال باشد از خطاباً و مقدم براو شده باشد، یعنی مالک نمیشوند از خطاب خدای تعالی خطاب واحدی را از اوامر و نواهی بی که در آن تصرف نمایند بز یادتی در آن یا نقصان در آن تصرف که مالکان را می باشد.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً (۳۸)

ظرف متعلق است به «لا یملکون» یا به «لا یتکلمون» و مراد بروح جبرئیل است، یا لشکری از لشکریهای خدای تعالی، یا ملکی است که خلق نکرده است خدای تعالی بعد از عرش اعظم ازورا.

در معالم^۱ گفته که او تنها صفی باشد. و درعین المعانی^۲ از ابن مسعود روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح

۱. در کشف الظنون و ذریعه کتابهای بسیاری با عنوان معالم معرفی شده است، ولی احتمالاً مقصود از معالم در این کتاب «معالم التنزیل» است، چه مفسر ما پس از این از معالم التنزیل نیز نام برده است.

حاجی خلیفه در کشف الظنون می گوید: «معالم التنزیل فی التفسیر للامام محیی السّنة أبی محمد حسین بن مسعود الفراء البغوی الشافعی المتوفی سنة ۵۱۶ هـ و هو کتاب متوسط، نقل فیہ عن مفسری الصحابة والتابعین و من بعدهم. واختصره الشیخ تاج الدین أبونصر عبدالوهاب بن محمّد الحسینی المتوفی سنة ۸۷۵».

۲. در کشف الظنون گفته: «عین المعانی فی تفسیر السبع المثانی لمحمد بن طیفور السجاوندی الغزنوی.... فی المائة السادسة، ومختصره انسان عین المعانی».

میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد. یا ارواح بنی آدم یا خلقی بر صورت بنی آدم، میخورند و می آشامند و می نوشتند و ازیشان نیستند. و صفّاً حال است یعنی در حالی که در برابر یکدیگر صف بایستند، یا «صفّاً» بمعنی «صفوفاً» باشد. میفرماید در روزی که بایستد روح و ملائکه که افضل خلایق و اشرف خلایق و اکثر ایشانند از روی طاعت صف زدهگان یا صفها، مالک نمیشوند ایشان تکلم را مگر کسی که دستوری دهد او را خدای تعالی در تکلم یا در شفاعت، و تکلم بصواب کند در امر شفاعت با کسی که خدای تعالی اذن دهد در شفاعت او و گفته باشد در دنیا کلمه توحید، یعنی جز مؤمن را شفاعت نکند قوله تعالی: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى^۱.

ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءَ (۳۹)

آن روز روزیست که بودنی البته خواهد بود، پس آن کس که خواهد فراگیرد بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتی را.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا

بدرستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم از عذاب نزدیک که آن عذاب دنیا است. و بعضی گفته اند روز بدریا عذاب آخرت، چه هرچه بیاید قریب است.

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

بعضی گفته اند مراد از مرء کافر است و بعضی گفته اند عام است و تخصیص گردانیده نشده بکافر. و از قتاده منقول است که مراد مؤمن است و «ما» احتمال دارد که استفهامی بوده باشد یا موصوله.

میفرماید که روزی که بنگرد کافر چیزی را که پیش فرستاده دو دست او از اعمال سیئه، یا روزی که بنگرد مؤمن چیزی که پیش فرستاده دو دست او از اعمال حسنه و سیئه، پس امید ثواب داشته بر اعمال صالحه و خوف عقاب داشته بر اعمال سیئه.

وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرَابًا (۴۰)

و بگوید کافر کاشکی میبودم من خاک در دنیا پس مخلوق نمیشدم، یا آنکه کاشکی میبودم من خاک درین روز پس مبعوث نمیشدم.
و بعضی گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافران این تمنا کنند و قوی آن است که مراد ازین کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را میستود که من از آتش مخلوقم. چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد کاشکی من از خاک بودمی و نسب آدم داشتمی.
از رسول خدا (ص) منقول است که هر که سوره عمّ یتساءلون بخواند خدای تعالی او را در روز قیامت از شراب سرد سیراب گرداند.

سورة التازعات

وهی ست و اربعون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

والتازعات غرقاً (۱)

سوگند بکشندگان بقوت یعنی ملائکه که جانهای کافران را بسختی نزع کنند از سرهای انگشتان ایشان و ناخنهای ایشان. یا به نجوم که کشیده میشوند از مشرق و مغرب. و مراد از اغراق ایشان در نزع آن است که قطع تمام فلک میکنند. یا به اسبان غُزاة که عنان کشیده روند عنان کشیدن سختی. و بعضی گفته اند مراد بنازعات دستهای غُزاة یا نفسهای ایشان است که کمانها را پر میکنند.

والتایشطات نشطاً (۲)

سوگند بفرشتگان بیرون برنده ارواح مؤمنین بیرون بردنی بنرمی، یا به اسبان بیرون آینده از دار اسلام بدار حرب، یا به نجوم بیرون آینده از برجی ببرجی، یا به نفس مؤمن که نشاط میکند نزد موت.

والتایشحات سبْحاً (۳)

و سوگند بملائکه شناه کننده شناه کردنی، یعنی آمد شد نمایند در رفتن

و شتافتن در آن^۱، چنانچه اهل سیاحت، از جهت قبض ارواح مؤمنین یا از جهت امتثال امر، یا به نجوم و شمس و قمر که در فلک سیاحت و سرعت نمایند، یا به اسبان غزا که سرعت نمایند یا بمرگ که سرعت در نفوس مینماید.

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴)

سوگند بملائکه پیشی گیرنده برهم پیشی گرفتنی در فرمانبرداری، یا به اسبان غزا که سبقت گیرند ببهشت در صف جهاد، یا بارواح مؤمنین که سبقت گیرند ببهشت، یا به نجوم که سبقت گیرند بعضی بر بعضی در سیر، یا مرگ که سبقت گرفته بنفوس.

فَالْمُدِيرَاتِ أُمْرًا (۵)

پس سوگند بملائکه که تدبیر کننده اند کار دنیا را. و بعضی گفته اند خدای تعالی سوگند باین مذکورات خورده و مراد ربّ مذکورات است. و محققین صوفیه گفته اند مراد نفوس کامله واصله اند که کشیده شده اند و بیرون آمده اند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا تکمیل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند. و بر هر تقدیر جواب قسم این است که شما مبعوث و محاسب خواهید شد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶)

ظرف متعلق است به «لتبعثن» محذوف که جواب قسم است. میفرماید البته شما را مبعوث خواهیم گردانید در روزی که بجنبید جنبنده ای که آن نفخه اولی است و بلرزند کوه و زمین از هیبت آن، و زندگان از هول آن بمیرند. وصف کرده نفخه اولی را بحرکت، از جهت حرکت جمیع اشیاء در آن وقت.

۱. شاید این کلمه تصحیف «آب» باشد.

تَتَّبِعْهَا الرَّادِفَةُ (۷)

در حالی که از پی درآینده باشد او را از پی درآینده ای که آن نفخه ثانیه است، و میانه نفختین چهل سال خواهد. گذشت، و مبعوث شدن در بعض این مدت خواهد بود که آن وقت نفخه ثانیه است، پس لازم نیاید که بعث در نفخه اولی باشد، و میتواند بود که مراد از رادفه قیامت باشد، یا آنکه مراد از راجفه زمینها و کوهها باشد و مراد از رادفه آسمانها و کوهها.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸)

واجفه صفت مبتداست پس مبتدا تخصیص بصفت یافته، و «أبصارها خاشعة» خبر اوست. دلها ترسان است در غایت اضطراب در آن روز.

أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)

دیده های خداوندان دلها یا دیده های دلها ذلیل و فروخوابانیده است.

يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰)

میگویند منکران بعث امروز در دنیا از روی استهزا و انکار: آیا بازگردانیده شدگانیم بحالت اولی؟ یعنی ما را بعد از مرگ بهمان هیأت که داشتیم رد خواهند کرد؟ پس از آن استبعاد ایشان زیاده میشود میگفتند:

إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱)

آیا چون گردیدیم استخوانهای کهنه میان خالی که باد درو میرود ما را مبعوث گردانند؟

قَالُوا يَلَكُ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲)

پس گفتند از روی استهزا: چنین باشد، رجعت ما آنگاه آن رجعت بازیان باشد! یعنی اگر ما را رجوعی باشد ما زیانکاران باشیم، چه پیوسته تکذیب آن کردیم.

فَأَنَّمَاهِ زَجْرَةً وَاحِدَةً (۱۳)

متعلق است بمحذوفی که آن «لَا تَسْتَصِيبُوهَا» است یعنی گمان مبرید این رجعت را دشوار بر خدای تعالی که این بسیار سهل و آسان است نزد او، پس جز این نیست که این رادفه یک نفخه واحد است که اسرافیل در مرتبه دوم بدمد، پس در وقتی که دمیده شد.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)

پس آنگاه ایشان زنده‌ها باشند بر روی زمین بعد از آنکه مرده‌ها بودند در میان زمین.

هَلْ أَتَىكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵)

آیا آمد بتو سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم؟

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶)

چون بخواند موسی را پروردگار او بوادی پاکیزه که آن «طوی» است. و آن نام وادی است، یا طوی بمعنی مرتین است، یعنی دوبار پاکیزه شده یا دوبار ندا کرده شده.

إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۱۷)

برو برسالت بسوی فرعون بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ (۱۸)

پس بگو مراو را که ای طاغی! هیچ هست ترامیلی و رغبتی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان!

وَاهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (۱۹)

و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا بشناخت آفریدگار تو پس بترسی از عذاب او و حذر نمائی از سرکشی و نافرمانی؟
و از این آیه کریمه مستفاد میشود که ترس بعد از معرفت است، قال الله تعالی: انما يخشى الله من عباده العلماء^۱ و چون مدار بر خشیت است او را مخصوص بذکر ساخته چه کسی که بترسد از خدای تعالی میآید از همه خیرها و کسی که ایمن باشد جرأت مینماید بر همه شرها.

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ (۲۰)

چون موسی (ع) بحکم خدای تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید پس نمود او را موسی (ع) معجزه بزرگتر که قلب عصابود بحیه، و چون قلب بحیه بعضا تابع اول است آن مخصوص بذکر شد. یا مراد از آیه کبری قلبین باشد و چون ثانی تابع اولست هردو را یکی گردانیده.

فَكَذَّبَ وَعَصَى (۲۱)

پس تکذیب کرد فرعون موسی و آیه کبری را و گفت این ساحر و سحر است و عاصی شد در خدای تعالی بعد از آنکه دانست صحت امر را و اینکه طاعت واجب است براو.

ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۲۲)

پس چون از دها را دید بترسید پس پشت بر موسی کرد یعنی روی ازو بگردانید.

فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (۲۴)

پس جمع کرد سحره را و لشکر خود را پس ندا کرد در آن مقام که جمع شده بودند پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما! یعنی اصنام که بر صورت منند همه خدا باشند و من از همه بهترم، یا امر کرد منادی را که این ندا کرد، و بعضی گفته اند که خلائق را جمع کرد و در میان ایشان بطریق خطیبی ایستاد و این ندا کرد.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (۲۵)

پس گرفت او را خداوند به عقوبت آخرت که آن سوختن است و عقوبت اولی که غرق شدن است. یا آنکه مؤاخذ ساخت او را بنکال این دو کلمه، کلمه اولی: ما علمت لكم من آله غیرى^۱، و کلمه ثانیه این سخن.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶)

بدرستی که در گرفتن فرعون هرآینه پندی است و اعتباری مرکسی را که از شأن او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد.

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنِيهَا (۲۷)

اشدّ که خبر مبتداست محذوف است و «بَنِيهَا» حال است از خبر محذوف، و این خطاب مرمکترین بعث راست، یعنی آیا شما صعب‌ترید از روی خلقت و ایجاد یا آسمان بزرگتر است در حالی که بنا کرده است خدای تعالی آن را؟ بعد از آن بیان بنا فرموده:

رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّيْهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضَحِيهَا (۲۹)

برداشت سقف آن را از زمین و بلند گردانید، یا گردانید مقدار رفتن او را در جانب بلندی رفیع بقدر پانصد سال راه، پس آن را مستوی ساخت بی آنکه فتور و قصوری در آن باشد، و تاریک گردانید شب آن را و بیرون آورد روز آن را. اضافه شب و روز بآسمان جهت آن است که احداث آن را سبب اوست. و بعضی گفته اند که شب و روز بآسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آفتاب و ماه برو.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا (۳۰)

والارض منصوب است بمضمی که مابعد مفسر اوست. و زمین را بعد از آفرینش آسمان بگسترانید و مبسوط ساخت. جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانها و گستردن آن بعد از آن بوده است.

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعِيهَا (۳۱)

بیرون آورد از زمین گسترده آب را بانفجار عیون، و بیرون آورد گیاه زارها

و چراگاههای او را.

وَالْجِبَالِ أَرْسِهَا (۳۲) مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳)

وَالْجِبَالِ منصوب است بمضمری که ما بعد مفسر اوست. و کوهها را ثابت گردانید بر روی زمین تا زمین ساکن شد. اثبات کوهها و انفجار آنها و ظهور چراگاهها از برای برخورداری است مرشما را و مرچهار پایان شما را.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴)

پس چون بیاید بلیۀ بزرگتر که از جمله بلاها سخت تر باشد که آن قیامت است، یا نفخۀ ثانیه یا آن ساعتی که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را ببهشت رانند.

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَبُورَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى (۳۶)

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ» بدل است از «فَإِذَا جَاءَتِ» یعنی در وقتی که ببیند آدمی اعمال خود را مدّون در کتاب خود، آن اعمال او را بیاد آید و حال آن که او را فراموش شده باشد، و ظاهر شود دوزخ مرکسی را که اهل بینش باشد، یعنی ظهور تامی پیدا کند، که هر احدی که او را بصری باشد ببیند. و جواب «فَإِذَا جَاءَتِ» محذوف است و «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ» دلالت بر آن میکند و آن «فَالْأَمْرُ كَذَلِكَ» است.

فَأَمَّا مَنْ ظَفَى (۳۷) وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹)

پس هر که از حدّ برده شده باشد و نگرویده باشد و برگزیده باشد زندگانی دنیا را بر آخرت و تابع لذات و شهوات دنیوی شده باشد پس بدرستی که

دوزخ جای اوست.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ
الْمَأْوَى (۴۱)

اما هر کس که ترسیده باشد از ایستادن خود نزد پروردگار خود، یعنی در موقف عرض بازداشته باشد نفس خود را از آرزو و اتباع شهوات پس بدرستی که بهشت آرام جای اوست. بعضی گفته اند که این آیه در شأن کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بر آن قادر باشد، خلاف نفس نموده از خدای ترسد و از آن عمل دست باز دارد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا (۴۲)

می پرسند ترا ای محمد از روز قیامت و میگویند کی باشد اقامت آن و در چه زمان بیاید؟ یا کی باشد منتهای آن؟

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا (۴۳)

در چه چیزی توازاینکه ذکر کنی وقت قیامت را از برای ایشان و تعلیم کنی تو ایشان را بآن وقت؟ یعنی نیستی تواز ذکر قیامت از برای ایشان و تبیین وقت قیامت برایشی. مرویست که حضرت رسالت (ص) دائم ذکر قیامت میکرد و سؤال از قیامت میکرد تا این آیه نازل شد.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَىٰ (۴۴)

بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت، یعنی کسی را خبر ندهد، چه

اطلاع برآن خاصه حضرت اوست.

وبعضی گفته اند «فیم» انکار است مرسؤال ایشان را، یعنی درچه چیز است این سؤال؟ پس فرموده: ارسال تو در حالی که خاتم انبیائی و آخر رسولانی که مبعوث شده ای در اول ساعت، این ذکر است از ذکرهای قیامت و علامتی است از علامات او، پس ایشان را همین کافی است و همین دلالت میکند بر نزدیکی قیامت و مشارفت او، دیگر سؤال از قیامت بعد ازین معنی ندارد.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنِ يَخْشَاهَا (۴۵)

یعنی تو مبعوث نشده ای از برای آنکه عالم گردانی ایشان را بوقت قیامت، آن چنان علمی که ایشان را در آن فایده ای نباشد، بدرستی که تو مبعوث شده ای تا آنکه بترسانی از احوال قیامت.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

روزی که ببینند کفار مکه قیامت را که از آن می پرسند گویا که درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر یک شبانگاهی یا چاشت روز شبانگاهی. و از اضافه ضحی به عشیه بیرون می آید که گمان می برند که توقف ننموده اند روزگار کاملی، بلکه گمان دارند که ساعتی از روز توقف نموده اند که عشیه اوست یا ضحای او.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره والتازعات بخواند خواهد بود از آن کسانی که خدای تعالی نگاه داشته باشد او را در قبر و قیامت تا آنکه داخل میشود بهشت را بمقدار صلاتی مفروضه.

سورة عبس

وہی اثنتان وأربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲)

در خبر آمده که عبداللہ بن امّ مکتوم یک روز بمجلس حضرت رسالت(ص) حاضر شد و نزد آن حضرت اکابر قریش بودند مثل عتبہ و شیبہ و ابوجہل و امیہ و ولید بن مغیرہ و آن حضرت ایشان را بہ اسلام ترغیب مینمود بامید آنکہ بسبب اسلام ایشان غیرایشان نیز مسلمان شوند، پس گفت: یا رسول اللہ بخوان بر من و تعلیم ده مرا از آنچه خدای تعالی بتو تعلیم داده، و این سخن را مکرّر میساخت و سخن را بمحضرت رسالت(ص) قطع میکرد و نمی دانست کہ آن حضرت مشغول بقوم است. آن حضرت از قطع کلام ملول شدہ روی مبارک ترش گردانید و از و اعراض نمود پس این آیہ نازل شد کہ ترش کرد روی خود را و روی بگردانید بآنکہ آمد بسوی او نایبنا یعنی عبداللہ.

و ذکر اعمی اشعار است بعد از او بر قطع کلام سید انام علیہ الصلاۃ والسلام و برزیادتی انکار، گویا گفته است کہ نزد تو او مستحقّ عبوث و اعراض است بسبب آنکہ اعمی است؟ و حال آنکہ این بایست باعث برزیادتی تعطف و ترؤف باشد.

و مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت (ص) او را اکرام کرد و از او سؤال کرد که آیا ترا چه حاجت است تا روا گردانم، و او را دوبار خلیفه مدینه ساخت. و آن حضرت وقتی که او را میدید میفرمود: خوشا کسی که پروردگار من از جهت او بمن عتاب کرده. و روایت کرده‌اند که بعد از آن آن حضرت در روی فقیر روی ترش نکرد و روی باغیا نکرد و بایشان اقبال ننمود.

و از سفیان ثوری مرویست که فقرا در مجلس آن حضرت امرا بودند.

روایت کرده حسان بن یحیی از ابی عبدالله (ع) که مرد فقیری نزد حضرت رسالت (ص) آمد و پیش آن حضرت مردی غنی نشسته بود، پس در وقتی که آن فقیر نشست غنی جامه‌های خود را جمع نمود و از او دوری جست، پس حضرت رسالت (ص) بغنی خطاب کرد و گفت: چه چیز ترا باعث شد بر آنچه کردی؟ آیا ترسیدی که فقرا و بتوبچسبد یا بچسبد غنای تو بر او؟ پس گفت: یا رسول الله چون شما چنین فرمودید من نصف مال خود را بدو دادم. پس آن حضرت روی مبارک بفقیر کرد و فرمود: آیا قبول میکنی از او؟ او گفت: نه، آن حضرت فرمود: چرا قبول نمیکنی؟ گفت: میترسم که داخل شود مرا آنچه او را داخل شده است از تکبر و حرص و حب دنیا و غیر اینها.

و نقل است که سلمان فارسی — رضوان الله علیه — تأسف میخورد در حین موت، پس بدو گفتند که تأسف تو بچیست؟ گفت تأسف من بردنیا نیست ولکن رسول الله (ص) عهد گرفته از ما و فرموده که می باید زاد شما مثل زاد راکب باشد تا بمنزل رسیدن بلکه قبل از آن تمام شود و من میترسم که از امر او در گذشته باشم و در گرد من این اشیاست، و اشاره کرد بآنچه در خانه او بود، و آن دست جامه او بود و شمشری و کاسه بزرگی.

و روایت کرده شده که خدای تعالی خطاب بموسی (ع) کرد که: ای موسی راضی باش به پاره ای نان جو و بخرقه ای که سترعورت تو شود و صبر کن بر مصیبتها که هرگاه دنیا بتو روی آورد پس بگو انا لله وانا الیه راجعون، این عقوبتی است که تعجیل شد در دنیا، و هرگاه ببینی که دنیا از تو روی گردانید پس بگو مرحباً بشعار الصالحین، ای موسی عجب مکنید آنچه آمده بفرعون و او از آن بهره‌ور میشود بدرستی که او آرایش زندگانی دنیاست.

و مرویست که حضرت عیسی (ع) میفرمود: خدمتکار من دستهای من

است و مرکب من پایهای من است و بستر من زمین است و بالشت من سنگ است و پوستین من در زمستان جاهای آفتاب برآمدن است و چراغ من در شب قمر است و نان خورش من خوف است و لباس من پشم است و میوه من و ریاحین من آن چیزهایی است که از زمین میروید، بواسطه وحوش و انعام شب را بروز میکنم و مرا هیچ نیست، و روز را بشب میکنم و مرا هیچ نیست، و با وجود اینها من بر روی زمین از خود غنی تری نمی یابم.

از سویدبن غفلة منقول است که گفت من داخل شدم نزد امیرالمؤمنین (ع) بعد از آنکه آن حضرت بخلافت نشسته بود و آن حضرت بر حصیر کوچکی نشسته بود و در منزل آن حضرت غیر از این هیچ نبود، پس من گفتم ای بهتر مؤمنان بدست تو است بیت المال و نمی بینم من در خانه تو هیچ چیز از آنچه خانه باو محتاج میباشد! پس آن حضرت فرمود: ای پسر غفله! زیرک و دانا متاع خانه نمی نهد جایی که از او نقل باید کرد و ما را خانه ما هست و ماچیزهای خوب خود را آنجا فرستاده ایم و اینجا باندکی میگذرانیم.

و از آن حضرت منقول است که هرگاه میخواست جامه بخرد ببازار داخل میشد پس دوجامه میخرید پس قنبر را مخیر میساخت در آنکه بهتر را بردارد پس بنزد درودگر میآمد و یکی را از دو آستین میکشید و میگفت به تیشه خود این را بزن و میفرمود که این پاره برای مصلحت دیگر بکار میآید و آستین دیگر را بحال خود میگذاشت و میفرمود این را از بازار برای حسن و حسین گرفته ام!

و حضرت عیسی (ع) خطاب کرد با مت خود که: راضی باشید باندکی از دنیا با سلامت دین خود چنانچه راضی اند اهل دنیا باندکی از دین با سلامت دنیای ایشان.

و روایت کرده اند که یک روز حضرت رسالت (ص) گرسنه شد پس آن حضرت سنگی بر شکم مبارک خود نهاد پس فرمود بسا کسی که گرامی میدارد نفس خود را و حال آنکه او خوارکننده نفس خود است، بسا نفسی که گرسنه باشد و برهنه در دنیا و سیر و نرم و نازک باشد در آخرت.

نقل است که ابراهیم ادهم درویشی را دید که می نالید گفت: پندارم که درویشی را رایگان خریده ای؟ درویش گفت: درویشی را نیز خرند؟ گفت: من باری بملک بلخ خریده ام و هنوز بهتر می ارزد!

و چون وارد براو فرود آمدی گفתי کجایند ملوک دنیا تا ببینند که این چه کار و با راست تا از ملک خودشان تنگ آیند!

و یکی از خلفا از او پرسید که: هیچ پیشه ای دانی؟ گفت دانم. گفت آن چیست؟ گفت دنیا را بطلبین دنیا بگذاشتم و عقبی را بطلبان عقبی رها کردم و بگزیدم در این جهان ذکر خدای را و در آن جهان خدای را.

و نقل است که گفت یک روز گرسنه چند روزه بودم، بخوشه چیدن شدم، هر بار که خوشه برگرفتمی مرا بزدندی تا چهل بار همچنین کردند، بار چهل و یکم هیچ نگفتند تا برفتم، آوازی شنیدم که یا ابراهیم این چهل بار در مقابل آن چهل سپرزین است که در پیش تو میبردند!

وَمَا يَذْكُرُكَ إِلَّا لَئَلَّهَ يَرْكَبُ (۳)

و چه چیز ترا دانا کرد شاید او پاک شود از بعضی گناهان بسبب آن چیزی که از تو بشنود.

أَوَيْدَكَرُّ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ (۴)

یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن و موعظه تو.

و بعضی گفته اند که ضمیر در «لَئَلَّه» راجع است بکافر. یعنی بدرستی که تو طمع داری آنکه پاکیزه شود باسلام یا پند گرفته گردد پس نزدیک سازد این پند تو او را با آنکه حق را قبول کند، چه چیز ترا دانا گردانیده بآنکه آنچه تو طمع داری در او ثابت و محقق خواهد بود؟

أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶)

اما آن که توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان، پس برای او روی میآری، یعنی بر او اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان او!

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ (۷)

و نیست بر تو وزری و و بالی بر آنکه مستغنی پاک نشود باسلام، چه بر تو بلاغ است و بس.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

و اما آنکه میآید بسوی تو در حالتی که میشتابد در طلب خیر و او میترسد از خدای خود، یا از کفار مگه بسبب آمدن نزد تو، یا آنکه میترسد از افتادن بزمین بسبب نداشتن قاعدی، پس تو از و مشغول میشوی؟
منقول است که جبرئیل (ع) این آیات میخواند و بشره مبارک آن حضرت متغیر میشد. در لباب آورده که یک ساعت نرگس دیده آن سروجویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه ای که میرفت و راه نمیدید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای مگه را مشرف سازد.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ (۱۲)

منع است از مرتکب شدن آن چیزی را که عتاب بواسطه آن چیز واقع شده و عدم معاودت بر آن، بدرستی که این موعظه یا آیات قرآنی پندیست مرخلاق را پس هر که خواهد حفظ کند این را. و چون تذکرة در معنی ذکر و وعظ است ضمیر را مذکر آورده.

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

«فی صحف» یا صفت تذکرة است یا منصوب است که حال باشد از

۱. تفاسیر متعددی با عنوان لباب نوشته شده، برای ملاحظه آنها به فهرستها رجوع شود.

«ها» یا خبر مبتدای محذوف است، ای هی فی صحف.

صفت این تذکره آن است که مثبت است در صحیفه ها یا در حالتی که این آیات قرآن مثبت اند، یا این آیات مثبت اند در صحیفه های گرامی داشته شده نزد خدای تعالی، برداشته شده در آسمان هفتم، و مراد لوح است، یا بلند قدر منزّه از دستهای شیاطین، مس نمیکند ایشان را مگر دستهای ملائکه مطهرین که از لوح محفوظ انتساخ کردند، بزرگان نزدیک خدای تعالی، یا کریمان و مهربانان بر مؤمنان که استغفار میکنند مرایشان را و نیکان و متقیان.

قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷)

لعنت کرده شده باد کافر! و بعضی گفته اند مراد امیة بن خلف است یا عتبة بن ابی لهب، چه چیز برانگیخته او را بکفر؟ و این استفهام از روی توبيخ و سرزنش است یا آنکه از روی تعجب است یعنی تعجب کنید از کفر او با آنکه او میداند:

مِنْ آيٍ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸)

که از چه شیء حقیری خلق کرده است او را خدای تعالی. و بیان او نموده:

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹)

متعلق است به «خلق»، خلق کرده او را از نطفه پس مهیا ساخت او را چند طور، اول نطفه بود پس علقه شد تا آخر خلقت.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰)

«السبیل» منصوب است بآنکه ما اضمربه باشد، پس آسان ساخت راه او را از شکم مادر تا متولد شد، یا راهی را که اختیار سلوک آن میکند براو

آسان ساخت که آن راه خیر و شر است، یا آنکه بیان کرد با او راه خیر و شر را.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱)

پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر، پس گردانید او را صاحب قبریا امر کرد که در قبر کنند او را از جهت مکرمیت میت و احتراز از سباع و طیور.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲)

پس چون خواهد خدای تعالی باز زنده گرداند او را.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

منع است مرانسان را از آن چیزی که انسان برآن است. بجای نیاورد انسان هنوز با این دوری زمان تا این غایت آنچه امر کرده است آن را خدای تعالی تا آنکه از عهده جمیع اوامر خدای تعالی بیرون آمده باشد. چون خدای تعالی نعمتهایی که در نفس ایشان بود شمرده شروع کرد در نعمتهایی که بآن محتاجند.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴)

پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت، و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود.

أَنَا صَبَّأُ الْمَاءَ صَبًّا (۲۵)

فتح «أنا» بآن است که بدل از «الی طعامه» باشد و کسرا و بدان که مستأنف باشد. ما ریختم آب را از ابر ریختنی.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶)

پس بشکافتیم زمین را شکافتنی.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹)

پس برویانیدیم در زمین دانه را که قوت توان کرد چون گندم و جو و امثال آن، و تاک انگور و سیب و درخت زیتون و خرما بنان را.

وَخَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰)

احتمال دارد که حدیقه متصف به «غلب» تواند بود بسبب کثرت اشجار و عظم آن، یا آنکه اشجار آن حدیقه غلب باشد یعنی عظام و غلاظ باشد.

وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱)

و میوه‌ها و چراگاه اینها همه کردیم.

مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)

از جهت منفعت مرشما را و چهارپایان شما را.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ (۳۳)

پس چون بیاید آواز کرکننده. مراد نفخه ثانیه است. جواب ادا آنکه ببینید احوال و شدائد بسیار. پس خدای تعالی بیان وقت فرمود:

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶)

روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود مؤانست و مهربانی، و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او راست، و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از او دیده، و از زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده، و از فرزندان خود با وجود محبت و کمال میل بدیدن ایشان. و وجه گریختن اشتغال او خواهد بود بخود یا آنکه یقین خواهد کرد که اینها در این روز بکاری نمی آیند. و بعضی گفته اند که فرار از جهت آن بود که حذر نمایند از مطالبه ایشان. برادر گوید که تو مؤانست بمن در مال خود نکردی، و پدر و مادر گویند که تو تقصیر در نیکویی ما کردی، وزن گوید که تو طعام حرام بمادادی، و فرزندان گویند که تو ما را تعلیم ندادی.

لِكُلِّ افْرِءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷)

هر مردی را از اهل قیامت در آن روز کاریست که مشغول میدارد او را از مهم دیگران. و در این باب شیخ عطار فرموده:

کشتی آورد در دریا شکست	تخته ای ز آن جمله در بالانشت
گربه و موشی در آن تخته بماند	کارشان بایکدگر پخته بماند
نه زگربه موش را روی گریز	نه بموش آن گربه را چنگال تیز
هر دو را از هول دریا ای عجب	در تحیر باز مانده خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود	یعنی آنجا نه تو و نه ما بود

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُنْفِرَةٌ (۳۸) صَاحِبَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹)

رویهایی باشد آن روز تابان و درخشان، خندان و فرحناک و شادمان، بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان.

و از ابن عباس منقول است که این از قیام لیل میشود از جهت آنکه مرویست که هر که نماز او بسیار باشد در شب، نیکو می باشد روی او در روز. از ضحاک منقول است که از آثار وضو است. و بعضی گفته اند که از درازی آنکه غبارآلوده شده باشد در راه خدای تعالی.

وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرَكَّتْهَا قِطْرَةٌ (۴۱)

و رویهایی باشد در آن روز غبارآلود و تیره، فرو گرفته باشد او را تاریکی و سیاهی. و روی سیاه غبارآلود بدترین رویهاست.

اولئك هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲)

آن گروهی که روی سیاه و گردآلود دارند ایشانند کافران دروغگوی نابکار.

سورة التکویر
وهی تسع وعشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱)

رفع شمس بفعلى است مضمّر که کورت مفسر اوست. يعنى در وقتى که شمس درهم پیچیده شود و نور او زایل شود، و مراد زوال شمس است، زیرا که مادام که او باقیست لق ضوء او متصور نیست. یا آنکه در وقتى که شمس بر طرف شود، یا آنکه در وقتى که شمس بیفتد از فلک خود در آتش در روز قیامت، خدای تعالی شمس و قمر و نجوم و اوّثان را جمع خواهد کرد و در آتش خواهد انداخت تا آنکه آن جمعی که ایشان را می پرستیده اند ببینند. قوله تعالى: انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم^۱.

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲)

و آنگاه که ستارگان تیره شوند.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳)

و آنگاه که کوهها سیر کنند از روی زمین و دور شوند، یا آنکه کوهها سیر کنند در هوا همچو سیر کردن ابر.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴)

عشار ناقه ایست که ده ماه از حمل او گذشته، و این نفیس ترین اموال عرب است، میفرماید که آنگاه که این ناقه فرو گذاشته شود، یعنی با وجود نفاست کس را پروای رعی و مراعات او نماند. و بعضی گفته اند اهل ناقه ایشان را معطل دارند که پروای دوشیدن ایشان نداشته باشند از جهت کثرت اشتغال ایشان بنفس خود.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵)

و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند از هر جانی. قتاده گفته حشر کرده میشود جمیع اشیا حتی مگس از جهت قصاص. و بعضی گفته اند چون میان ایشان حکم کنند باز خاک میشوند، و از حیوانات هیچ باقی نمی ماند مگر آنکه دخل در سرور بنی آدم داشته باشد و صورت او باعث بر تعجب میشده باشد مثل طاوس و مانند آن. و بعضی گفته اند که مراد از حشر موت است یعنی آنگاه که وحوش بمیرند.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶)

و آنگاه که دریاها آمیخته گردد و تلخ و شیرین با یکدیگر ممزوج گردد تا همه یک دریا شود. و بعضی گفته اند پراش شود، و بعضی گفته اند خشک شود که یک قطره آب درو نماند.

وَإِذَا الثُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷)

و آنگاه که نفسها را جفت گردانند یعنی هرکس را با مانند او، صالح را با صالح و طالح را با طالح، یا نفوس مؤمنین را با حور عین جفت نمایند و کافران را با شیاطین، یا ارواح را با اجساد جفت نمایند یا بکتب و اعمال ایشان.

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)

آنگاه که از دختران زنده در خاک شده پرسیده شود، یعنی از کاروی قتله را سؤال کنند که بکدام گناه کشته شده است، و قولی آنکه ازو پرسند که چرا کشته شدی، وفایده سؤال آنکه کودک جواب دهد که مرا بیگناه کشته اند تا قاتل وی مخدول گردد.

اکثر عادت عرب آن بود که هرگاه زن ایشان دختر میآورد و اراده آن میکردند که زنده او را بگذارند او را جبه ای می پوشانیدند از صوف، و او را می فرستادند که شتر و گوسفند بچرانند در صحرا، و اگر اراده آن داشتند که او را بکشند او را می گذاشتند تا شش سال، پس بمادر او میگفتند که او را زینت ده و بوی خوش براوزن که او را نزد خویشان تو میبرند، و چاهی در صحرا برای او مهیا ساخته بودند، پس او را بسر آن چاه میآوردند و میگفتند در اینجا نظر کن، چون نظر میکرد او را در آن چاه می انداختند و چاه را پراز خاک میکردند تا مساوی بروی زمین میشد. و موءوده او را براین اعتبار مینامند یعنی بقتل گردانیده شده بتراب.

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰)

آنگاه که صحف اعمال پراکنده شود در روز قیامت.
و از قتاده منقول است که صحیفه توای پسر آدم در نور دیده میشود حین موت سپس در روز قیامت پراکنده شود، پس باید که نظر کند مرد که چه چیز املا میکند در صحیفه خود.

مولانای رومی (ره) در مثنوی معنوی فرموده:

گوشه ای رونامه بگشا و بخوان بین که حرفش هست در خوردشهان

گرنباشد درخور آن را پاره کن نامه دیگر نویس و چاره کن و از حضرت رسالت (ص) منقول است که آن حضرت فرموده حشر کرده خواهد شد خلائق عریان پابرهنه، پس ام سلمه سؤال کرد که یا رسول الله حال زنان چون خواهد بود؟ پس آن حضرت فرمود که مشغول خواهند بود خلائق ای ام سلمه، پس ام سلمه گفت که شغل ایشان از چه ممر خواهد بود؟ آن حضرت فرمود صحیفه ها پراکنده خواهد شد و هم وزن ذره ای و دانه سپیدی ایشان را مشغول خواهد ساخت!

و از مرثدبن وداعة منقول است که در وقت قیام قیامت صحیفه ها از تحت عرش پُران شوند پس واقع شود صحیفه مؤمن در دست راست او و در آنجا مکتوب باشد که فی جنة عالیة و واقع شود صحیفه کافر در دست چپ او و در آنجا مکتوب باشد که فی سموم و حمیم.

مخفی نباشد که این صحف، غیر صحف اعمال است.

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱)

و آنگاه که آسمان کشیده شود و زایل شود چون کشیدن پوست از ذبیحه و کشیدن پرده از شی.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ (۱۲)

و آنگاه که دوزخ افروخته شود افروختن شدیدی، و غضب خدای تعالی و خطایای بنی آدم باعث برزیادتی افروختن او شود.

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُلْفَتْ (۱۳)

آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای تعالی.

عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ (۱۴)

جواب «اذا الشمس كورت» است با جمیع چیزهائی که برو معطوف است. یعنی در وقت وقوع این اشیاء مذکوره بدانند هر نفسی که چه حاضر کرده از خیر و شر، برنیکی حسرت خورد که چرا زیاد نکردم و بربدی اندوه خورد که چرا مباشر شدم.

فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶)

لازاید است، میفرماید که سوگند میخورم من بستاره‌های رجوع کننده که صفت ایشان آنست که سیر کننده غایبند. آورده اند که مراد خمسة متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد که با شمس و قمر سیر میکنند، پس رجوع میکنند تا بحدی که در تحت نور شمس پنهان میشوند، پس خنوس ایشان عبارت ازین رجوع است و کنوس ایشان عبارت ازین استتار. و بعضی گفته اند که مراد جمیع کواکب است که ظاهر میشوند در شب و مخفی میباشند در روز. و بعضی گفته اند مراد ملائکه اند و گفته اند خُنس گاو کوهی است و کُنس آهو.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷)

و سوگند بشب آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند، یا پس رود و ظلمت زایل شود. این کلمه از اضداد است.

وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸)

۱. در کشاف گفته: «قيل: هي الداررى الخمسة: بهرام وزحل وعطارد والزهرة والمشتري تجرى مع الشمس والقمر».

و سوگند بصبح آنگاه که نفس زند، و مراد بتنفس صبح روح نسیم است که در حین ظهور او بهم میرسد و این را از روی مجاز تنفس نامیده اند.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)

بدرستی که قرآن قول فرستاده ایست بزرگوار نزد خداوند تعالی، یعنی جبرئیل (ع)، و اضافه قرآن باوی بواسطه آنست که او نازل ساخته قرآن را. و در تبیان آورده که مراد محمد (ص) است.^۱

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰)

که صاحب قوای شدیده است و نزدیک خداوند عرش باجاه و منزلت.

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱)

فرمانبرده شده در میان ملائکه، هر چه گوید ملائکه فرمان او برند، و امین است در وحی گزاری.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲)

و نیست صاحب شما یعنی محمد (ص) دیوانه چنانکه گمان میبرد. صاحب کشف فرموده^۲ که از این صفات بیرون میآید جلالت مکان جبرئیل (ع) و فضل او بر ملائکه و دوری منزلت او از منزلت افضل انس را که آن محمد (ص) است، چه جبرئیل را متصف ساخته است بآنکه صاحب قوای شدیده است، و نزدیک خداوند عرش باجاه و منزلت است، و ملائکه مقریین فرمان او میبرند، و امین وحی است، و پیغمبر (ص) را متصف ساخته بعدم جنون.

۱. شیخ طوسی در تبیان (ج ۱ ص ۲۸۶، چاپ نجف، ۱۳۸۳ هـ) گفته: «رسول کریم وهو جبرائیل (ع) فی قول قتادة والحسن.... وقال: يجوز أن يراد به محمد (ص) فإنه أتى به من عند الله».

۲. کشف ج ۲ ص ۵۲۸ چاپ مصر، بسال ۱۳۰۷ هـ.

و آنچه بخاطر این فقیر میرسد این است که این سخن خالی از جرأت و ترک ادبی نیست بلکه خدای تعالی اراده کرده باین کلام ردّ سخن کافران را تا ثابت شود که نبی (ص) خاتم انبیاست و بعد از ثبوت لازم میآید حکم بمرتبهٔ عالیّه که بآن مرتبهٔ عالیّه نمیرسد جبرئیل با این صفاتی که در حق او مذکور شد، چه متأمل هرگاه تأمل نماید میداند که مراد از ذکر جبرئیل باین صفات بیان اثبات نبوت نبی (ص) است نه ذکر جبرئیل من حیث ذکره. پس گویا خدای تعالی گفته که خدای تعالی اعلم است بآنکه جبرئیل با این صفات که شنیدی پیک بوده و ابلاغ رسالت او مینموده، پس نظر کنید ای کافران که چه تفاوتست میان مرتبهٔ او و میانهٔ آنچه شما میگوئید که آن جنون است پس او مجنون نیست بلکه او نبی است آنچنان نبی بی که گردانیده ایم این ملک مقرب را پیک او، فیا لها من مرتبهٔ رفیعه و عظمهٔ سنّیه، وحیث شب معراج و بازماندن جبرئیل از آن حضرت و تکلیف نمودن آن حضرت او را و عذر گفتن او که: وما منا الاله مقام معلوم^۱ ولودنوت انمله لا حترقت^۲ دلیلی است ظاهر و هویدا بر فضیلت حضرت رسالت (ص).

اگر یک سر موی برتر پریم فروغ تجلی بسوزد پریم

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ (۲۳)

و بتحقیق که دید محمد (ص) جبرئیل (ع) را بصورتی که او مخلوق بآن صورت شده بافق روشن مطلع آفتاب.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)

و نیست محمد (ص) بر آنچه خبر از غیب میدهد از دیدن جبرئیل و وحی

۱. آیه ۱۶۴ سوره صافات.

۲. کلامی است منسوب به جبرئیل که در بسیاری از متون عرفانی آمده و شعرا نیز آن را نظم کرده اند.

باو و غیر اینها بخیل^۱ که کم کند از آنچه باو وحی آمده یا زیاده کند.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵)

و نیست قرآن سخن دیورانده شده بشهب که سخنان را میدزدند و بکاهنان و اولیای خود وحی مینمایند.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶)

پس کجا میروید ای کافران؟ پس نسبت بضالت داده خدای تعالی ایشان را، چنانچه کسی طریق جاده را گذاشته باشد و طریق غیر آن را اختیار نموده باشد باو میگویند کجا میروی.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷)

نیست قرآن مگر پندی مر عالمیان را.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸)

بدل است از عالمین، یعنی قرآن موعظه است مرکسی را که خواهد از شما آنکه مستقیم شود در راه خدای تعالی و پیروی نماید، پس گویا که موعظه مخصوص این جماعت است لاغیر و اگرچه موعظه برای جمیع است. در اسباب نزول^۲ آورده که چون ابوجهل این آیه شنید گفت: چون این کار ما راست و وابسته بخواش ما است اگر خواهیم که مستقیم شویم و اگر

۱. نسخه اصل کلمه «ضنین» را در آیه قرآن «ظنین» بظاء ضبط کرده و ترجمه آن را «بتهمت» نوشته است. باری مفسر ما در این ضبط و تفسیر پیروی از زمخشری در کشاف (ج ۲ ص ۵۲۸) نموده، ولی مصحح آن دو کلمه را بصورت فوق ثبت نمود.

۲. اصل: «اثبات نزول». در علم اسباب النزول کتب بسیاری نوشته شده که فهرستها آنها را معرفی نموده اند.

نخواهیم نشویم، آیه آمد:

وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

و نخواهید شما هدایت و استقامت را مگر بتوفیق و لطف خدا و پروردگار
عالمیان.

از رسول (ص) منقول است که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز
قیامت یعنی ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند سوره «اذا الشمس کورت»
را. و نیز از آن حضرت منقول است که فرموده که هر که سوره «اذا الشمس
کورت» بخواند نگاه میدارد او را خدای تعالی از آنکه رسوا شود در حین پراکندگی
نامه اعمال.

سورة انفطرت
وهی تسع عشرة آیه
بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱)

آنگاه که آسمان شکافته شود.

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (۲)

وآنگاه که کواکب فرو ریزد. و در تبیان آورده که کواکب را بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته‌اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند^۱.

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳)

۱. شیخ طوسی در تبیان در تفسیر سورة انفطار (ج ۱۰ ص ۲۸۹-۲۹۴) چنین مطلبی نگفته است. بنابراین شاید مفسر ما مطلب فوق را از محل دیگری از تبیان نقل کرده است. و یا شاید نسخه‌ای از تبیان که در دست محمد مؤمن بوده دارای حاشیه‌هایی بوده است از شخصی دیگر که مفسر ما آنها را نوشته شیخ طوسی گمان کرده است. اینها در صورتی است که مقصود از تبیان کتاب شیخ طوسی باشد، چه کتابهای زیادی تاکنون بنام تبیان تألیف شده است.

وآنگاه که دریاها روان شود، پس آب شیرین و شور بیکدیگر مخلوط شود و آن برزخی که میان ایشان بوده زایل گردد و همه دریاها یکی گردد. و مرویست که زمین فرو برد آب را بعد از آنکه دریاها تمام یکی شده باشد.

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتِ (۴)

و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود بحیثیتی که بالای قبرها زیر و زبر شود تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده گردند.

عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ اخَّرَتْ (۵)

جواب «اذا السماء» است با آن چیزهایی که بر آن معطوف است. یعنی در آن محل بداند هر نفس آن چیزی را که از پیش فرستاده از عمل خیر و معاصی و آنچه باز پس گذاشته و ترک کرده از اعمال خیر و توبه.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶)

ای آدمی چه چیز مغرور ساخت ترا پروردگار تو که کریم است؟ یعنی حق آدمی آنست که مغرور نشود بکرم خدای تعالی و تفضل او بعد از آنکه خدای تعالی او را حیات داده و تکلیف نموده، و آن در برابر آن عصیان همی کند و کفران نعمت ورزد، چه تفضل خدای تعالی براو بثواب و ترک عقاب خارج است از حد حکمت، و ازین جهت حضرت رسالت درحین تلاوت قرآن فرمود که: غَرَّهْ جَهْلُهُ، یعنی مغرور ساخت انسان را جهل او. و گفت حسن بصری درحین تلاوت این آیه: مغرور ساخت واللّه شیطان خبیث او را، و معاصی را درنظر او زینت داد و گفت بکن آنچه میخواهی پس پروردگار تو کریم است چنانچه اول برتو تفضل کرده و ترا آفریده در آخر نیز بتو تفضل خواهد کرد؛ چنین چیزها باو القا مینماید تا او را در ورطه هلاکت میاندازد.

از ابن سَمَک نقل است که او عتاب میکرد نفس خود را و میگفت که: میگوئی تو مثل قول زاهدان و میکنی تو مثل عمل منافقان و مع هذا طمع جنت مینمائی! هیاهات هیاهات بدرستی که در جنت اقوام دیگر میباشند و مرایشان راست اعمال خیر غیر آنچه تو عمل میکنی.

یحیی بن معاذ گفته: هیچ جماعت بیش از آن نیست که تخم آتش میاندازند و طمع بهشت دارند. و از معاذ منقول است که اگر خداوند بمن بگوید که: ما غَرَّک؟ چه چیز مغرور گردانید ترا بمن؟ گویم: مغرور گردانیده است نیکویی سابق و حال تو مرا با کرم تو.

در معالم التنزیل^۱ آورده که: اهل اشارت میگویند ایراد کردیم در این محلّ از همه اسماء، گوئیا بجهت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم بکریمی تو. و این مانند آنست که بعض محققین در تفسیر این آیه کریمه «من خشی الرحمن بالغیب»^۲ گفته اند که خدای تعالی معلق ساخته است خشیت را باسم رحمان نه اسم جبار یا منتقم یا متکبر یا امثال این تا آنکه خشیت با ذکر رحمت باشد، و خشیت تنها دل را نشکند و آزرده نسازد، پس این تخویف است قلب را با تسکینی چنانچه گویند آیا نیمترسی از والدۀ مشفقۀ یا از والد مشفق.

و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است که آن حضرت غلام خود را مکرّر آواز کرد و او جواب نداد پس آن حضرت نظر کرد، او بر در خانه ایستاده بود، پس آن حضرت فرمود: چه چیز ترا برآن داشت که جواب من ندادی؟ گفت: از جهت اعتمادی که مرا بحلم تو بود و امنی که مرا از عقوبت تو بود. پس آن حضرت را جواب او مستحسن افتاد و او را آزاد کرد.

و حق آنست که طریق سه است: اول طریق خوف، دویم طریق رجا، سیم طریق خوف و رجا، و آن دو طریق مهلکند:

اما طریق اول بحدّی که رجا مفقود باشد چه باعث بریأس میشود، آنّه لایأس من روح الله الا القوم الکافرون^۳.

اما طریق دویم بحدّی که خوف مفقود باشد، چه باعث برامن میشود،

۱. این کتاب قبلاً معرفی شد.

۲. صدر آیه ۳۳ سوره ق.

۳. ذیل آیه ۸۷ سوره یوسف.

فلا یا من مکرالله الا القوم الخاسرون^۱.

و طریق ثالث که واسطه است میانه خوف و رجا، این طریقی است مستقیم و طریق اولیا و احباء خداست، و حق تعالی جمعی را که موصوف باین طریقتند و صف فرموده: یدعون ربهم خوفاً و طمعاً^۲.

پس اگر بگویی آیا جایز است ترجیح از رجا و خوف بر دیگری یا نه؟ بدان که علماء محققین گفته اند که بنده در حین صحت میباید که خوف او را بیش باشد، و در حین مرض و ضعف خصوصاً در وقتی که مشرف شود بر آخرت میباید که رجا او راجح باشد، چه مرویست از حضرت رسالت (ص) که خدای تعالی فرموده من نزد جمعی ام که دلهای ایشان از خوف من شکسته شده، پس چون از خوف در زمان صحت دلهای ایشان شکسته شده پس رجاى ایشان الحال باید راجح باشد، و از این جهت است که گفته شده مرایشان را: ألا تخافوا ولا تحزنوا و أبشروا بالجنة الّتی کنتم تعدون^۳.

آورده اند که چون عبدالله مبارک مشرف بر موت شد نظر کرد بر آسمان، پس خنده زد و گفت: لمثل هذا فلیعمل العالمون^۴.

بدان که اینجا نکته عزیز است که غلط میکنند بسیار از مردم و آن آنست که تفرقه است میانه رجا و تمتی. رجا مبتنی بر اصل است بخلاف تمتی که او را اصلی نیست. بعضی محققین تمثیل فرموده اند بآنکه رجا محقق میشود در ماده کسی که زراعتی کرد و سعی در آن نمود و خرمنی جمع کرد، پس میگوید امیدوارم که این ده خروار باشد، و تمتی متحقق میشود در ماده کسی که زراعتی نکرد و سعی ننمود و شب و روز خواب کرد و غافل بود، پس وقت خرمن که شد میگوید که امیدوارم که این ده خروار باشد! پس بدو میگویند از کجاست این امید تو؟ همچنین بنده هرگاه سعی و اجتهاد در عبادت خدای تعالی نمود و از معصیت باز ایستاد میتواند گفت که امیدوارم که خدای تعالی این اندک را قبول کند و این نشای قصیر را تمام نماید و ثواب این را بزرگ گرداند و از گناه من

۱. ذیل آیه ۹۹ سورة اعراف.

۲. از آیه ۱۶ سورة سجده.

۳. ذیل آیه ۳۰ سورة فصلت.

۴. آیه ۶۱ سورة صافات.

درگذرد. و در این محل میباید که ظنّ او بخدای نیکو باشد پس این از او رجاست. اما هرگاه بنده غافل باشد از خدای تعالی و ترک طاعات نماید و مرتکب معاصی گردد، هرگز بخاطر او رضای خدای تعالی و وعده و وعید او خطور نکند پس با این حالت بگویند که امید دارم از خدای تعالی بهشت و نجات از آتش را، این محض تمتی است و هیچ حاصلی در این نیست، و مؤید این از حضرت رسالت (ص) مرویست که آن حضرت فرموده که زیرک و دانا آن کس است که حساب نفس خود کند و عمل کند آنچه او را بعد از مردن بکار میآید، و عاجز آن کسی است که تابع هوای نفس خود باشد و تمتی از خدای عزّوجلّ داشته باشد. از بعضی زهاد منقول است که جمعی هستند که تمتای مغفرت از خدای تعالی دارند و میگویند که ما حسن ظنّ بخدای تعالی داریم و حال آنکه دروغ میگویند که اگر حسن ظنّ بخدای میداشتند عمل را نیکو میگردانیدند، از این جماعت اعراض نمایم که ایشان را هیچ حسنه نزد خدای تعالی نیست. بعد از آن این آیه را خواند: *وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَرْدِيكُمْ فَاصْبِرْتُمْ مِّنَ الْخَاسِرِينَ*^۱. و از جعفر ضبعی منقول است که گفت: من دیدم ابامیسره عابد را که از جهت کثرت عبادت و سعی او در طاعت خدای تعالی اضلاع او ظاهر شده بود، پس گفتم خدای تعالی بر تو رحمت کند انّ رحمة الله واسع، پس در من بغضب نگر است و گفت آیا می یابی از من چیزی را که دلالت کند بر نومیدی از رحمت خدای تعالی؟ انّ رحمة الله قریب من المحسنین^۲، پس جعفر گفت مرا بگریه درآورد قول او و تأمل کردم که هرگاه ابدال و زهاد با این همه اجتهاد در طاعات و حذر از معصیت چنین گویند، آیا ایشان را حسن ظنّ بخدای تعالی نیست؟ البته ایشان اعلمند بسعه رحمت خدای تعالی و احسنند از روی ظنّ بخدای تعالی از تو، لیکن میدانند آنکه اینها بدون اجتهاد در طاعات و احتراز از معصیت تمتی و غرور است.

لقمان پسر خود را گفت: بترس از خدای تعالی ترسیدی که در او نومید نشوی از رحمت او، و امیدوار بخدای امید داشتی که دروایمن نباشی از مکر او. و

۱. آیه ۲۳ سورة فصلت.

۲. ذیل آیه ۵۶ سورة اعراف.

چون تأمل کنی این نکته غریبه را هلاک نمیشوی ببرودت رجاء صرف و بحرارت خوف صرف، و باین بمقصود میرسی واللّٰه تعالی ولیّ التوفیق.

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّيكَ

آن خدائی که بیافرید ترا بعد از آنکه هیچ نبودى، پس ترا سلیم الاعضا گردانید و عقل را بتو اعطا کرد.

فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَمْرِ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸)

پس گردانید ترا معتدل متناسب خلق بی آنکه تفاوتی در خلق او باشد تا آنکه یکی از دودست درازتر باشد و یکی از دو چشم بزرگتر باشد و بعضی از اعضای تو سفید باشد و بعضی سیاه و مثل اینها، یا آنکه ترا از خلقت غیرتو از حیوانات متمایز ساخت و ترکیب کرد ترا در هر صورتی که حکم و مشیت او اقتضا نموده از صورتهای مختلف در حسن و قبح و طول و قصر و ذکوریت و انوئیت و مشابهت ببعض اقارب و عدم آن. بدان که لفظ «ما» در مآشاء زاید است و «فی» متعلق است به رَکَّبَكَ.

كَأَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونِ بِالْدِّينِ (۹)

ردع و منع است از اغترار بکرم خدای تعالی، میفرماید بلکه ایشان تکذیب میکنند روز جزا را یا دین اسلام را، پس ایشان تصدیق نمیکند نه ثواب را و نه عقاب را و این بدتر است از آن اغترار.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱)

یعنی شما تکذیب روز جزا میکنید و کاتبان بزرگ نزد خدای تعالی کتابت میکنند بر شما اعمال شما را تا فراخور اعمال شما را جزا دهند. و تعظیم

کُتِبَ^۱ دلالت میکند بر تعظیم امر جزا و برآنکه این حفظ اعمال از امور بزرگ است.

و در این آیه انداز و تهویل و تخجیل هست مرعصیان را و لطف مرمومان را.

و از فضیل منقول است که او در وقتی که قرائت میکرد این آیه را میگفت سخت ترین آیتی است بر غافلان.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲)

میدانند آنچه شما میکنید و میگویید از نیک و بد، و از روی دانش مینویسند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)

بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران در بهشتند و بدرستی که دروغگویان و منکران حشر در دوزخند.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶)

در آیند ایشان بدوزخ در روز قیامت و نیستند فجّار از دوزخ گم شدگان، یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند. و میتواند بود که مراد این باشد که داخل میشوند ایشان آتش را روز قیامت و نیستند که ایشان غایب باشند از آتش پیش از قیامت، یعنی در قبر. بعضی گفته اند که خدای تعالی خبر داده در این سوره بآنکه پسر آدم را سه حالت است: حال حیات، و در آن حال عمل او را حفظ میکنند، و حال آخرت، و در آن حال جزا میدهند عمل آن را، و حال قبر که واسطه است.

۱. کتبه جمع کاتب است.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَذْرِيكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۸)

چه چیز ترا دانا کرد که چیست روز حساب؟ یعنی امر قیامت بحیثیتی است در هول و شدت که کنه او را کسی در نمی یابد و بهر وجه که او را تصوّر کنی آن بالای آنست بچند مرتبه، و تکریر جهت تهویل است. بعد از آن بطریق اجمال خدای تعالی وصف او مینماید پس می گوید:

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا

یاد کن ای محمد(ص) روزی را که مالک نشود نفسی از برای نفسی دیگر منفعتی را.

وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

و حکم و فرمان آن روز مرخدای راست.

از حضرت رسالت(ص) منقول است که هر که سوره «اذا السماء انفطرت» را بخواند کتابت میکند خدای تعالی از برای او بعدد هر قطره از آسمان حسنه ای و بعدد هر قبری حسنه ای.

سورة التطفیف

وهی ست وثلاثون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

وَبِلِّیْلٍ لِّلْمُطَفِّفِینَ (۱)

وای مرکاهندگان را در کیل و وزن.
آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند، چون حضرت رسالت (ص) از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت. و گویند در مدینه مردی بود مشهور به «ابی جهینه» و با او دوصاع بود که بیکی بمردم میداد و بدیگری فرا میگرفت، حق سبحانه و تعالی درشان او فرستاد.

الَّذِینَ إِذَا كُنَّا لَآءِیَ النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ
یُخْسِرُونَ (۳)

آنان که چون میستانند به پیمانه از مردمان برای خود بتمام میستانند، و چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجند حقوق ایشان را می کاهانند و زیان بدیشان میرسانند.

حضرت رسالت (ص) فرموده که پنج طایفه بسبب پنج چیز در خسرانند، سؤال کردند که یا رسول الله کدامند آن پنج طایفه و بسبب چه چیز خاسر خواهند بود؟ آن حضرت فرمود که:

[۱-] نشکست قومی عهدهی آلا آنکه مسلط ساخت خدای تعالی برایشان دشمن ایشان را.

[۲-] و حکم نکردند قومی بغیر آنچه خدای تعالی نازل ساخته آلا آنکه فاش شد درمیان ایشان فقر و احتیاج.

[۳-] و ظاهر نشد درمیان قومی فسق آلا آنکه فاش شد درمیان ایشان مرگ.

[۴-] و کم نکردند قومی کیل را آلا آنکه نباتات از ایشان بازداشته شد و ایشان بقحطی گرفتار گشتند.

[۵-] و منع نکردند قومی زکات را آلا آنکه باز ایستاده شد از ایشان باران.

و از امیرالمؤمنین (ع) منقول است که او بشخصی گذشت که زعفران میکشید و زیاد میکشید پس آن حضرت فرمود که عدالت کن در وزن و راست بکش سپس رجحان ده بعد از راستی آنچه خواهی. گویا آن حضرت امر کرد آن شخص را بر است کشیدن تا طبیعت او عادت کند راست کشیدن را، و واجب را از سنت جدا نماید.

از عبدالله عمر منقول است که او بشخصی گذشت که چیزی میفروخت پس گفت بترس از خدا وکیل را تمام بده بدرستی که کم فروشان را باز میدارند در روز قیامت از جهت بزرگی خدای تعالی تا آنکه عرق ایشان بدهنهای ایشان میرسد.

در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ درآورند و میان دو کوه از آتش می نشانند و گویند که این دو کوه را کیل و وزن کن و آن را می سنجد و میسوزد.

و از عکرمه منقول است که گفت گواهی میدهم من که هر کیال و وزان در آتش خواهد بود. پس بدو گفتند پسر تو کیال یا وزانست، پس گفت گواهی میدهم که او نیز در آتش خواهد بود. و از ابی منقول است که التماس حاجت از کسی منما که رزق او در سرهای کیلها و در دندانهای ترازوهاست^۱.

۱. در کشاف گفته: «وعن أبی - رضی الله عنه - لا تلتمس الحوائج من رزقه فی رؤوس المکیال و ألسن الموازين».

بدان که کلمه «علی» در قول خدای تعالی «علی الناس» متعلق است به «اکتالوا» و چون کیل کردن ایشان از مردمان باعث ضرر مردم بود بجای «مین» علی آورده، با آنکه گوئیم که «فراء» گفته هیچ تفرقه نیست درین مقام میانه مین و علی، و گفته معنی «اکتلتُ علیک» و «اکتلتُ منک» یکی است، و میتواند بود که علی متعلق به «یستوفون» باشد و درین هنگام افاده اختصاص نیز خواهد کرد چنانچه بر متأمل مخفی نیست، و ضمیر در «کالوهم او وزنوهم» ضمیر منصوب است و راجع است به «ناس» پس مراد کالوا لهم او وزنوالهم خواهد بود که حذف جار و ایصال فعل نموده باشند، یا مضاف که آن طعام است محذوف خواهد بود و مضاف الیه بجای او خواهد بود. و بعضی گفته اند که این ضمیر مرفوع است و راجع است به مطلقین، و این وجهی ندارد چه ضمیر دراین صورت مبتدا خواهد بود و یخسرون خبر او، و دلالت خواهد کرد بر اختصاص مباشر و خسران او و حال آنکه مقصود خسران فعل است، و چون مطلقین در حین اخذ از ناس بکیل اخذ مینمودند، چه حیل در پر کردن کیل و حرکت او بیشتر میتوان کرد، از این جهت در مقام اخذ ایشان از ناس کیل تنها مذکور شده اما در مقام اعطا چون کیل و وزن مساویند در خسران هردو مذکور شده.

الْأَيُّظُنُّ أَوَّلَكَ أَتَّهَمَ مَبْعُوثُونَ (۴) لَيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵)

آیا تخمین نمیکند یا یقین ندارند آن گروه بیش ستان و کم فروش آن را که ایشان برانگیختگانند امروز بزرگ را، و حساب کرده شدگانند بر مقدار ذره ای و دانه سپندی؟ و این انکار و تعجب عظیمی است از حال ایشان در جرأت نمودن ایشان بر تطفیف.

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶)

ناصر یوم «مبعوثون» است، یعنی روزی که بایستند و از پای ننشینند مردمان از جهت امر پروردگار عالمان و جزای او، و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت

پناه (ص) شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد.

و نقل است که بعد از وفات جنید کسی او را بخواب دید و گفت کار خود را چون دیدی؟ جنید گفت کار غیر آن بود که ما دانستیم که چندین هزار نقطه نبوت سرافکننده و خاموشند، شدیم تا چگونه بود.

و از عبدالله عمر نقل است که او این سوره را میخواند، پس در وقتی که رسید بقرائت «یوم یقوم الناس لرب العالمین» گریست و نوحه کرد و منع کرد از قرائت ما بعد او.

و از فضیل منقول است که گفت کم فروش سیاه روی خواهد بود در روز قیامت.

و نقل است که اعرابی عبدالملک مروان را گفت بتحقیق که شنیده‌ای که چه گفته است خدای تعالی در سوره مطففین! بدرستی که مطفف متوجه میشود بدو وعید عظیمی که شنیده‌ای، پس چیست گمان تو بنفس خود؟ تو میگیری مالهای مسلمانان را بی کیل و وزن!

بدان که چند چیز مذکور شده که دلالت میکند بر عظمت گناه این جماعت و آن انکار و تعجب و کلمه ظن و توصیف یوم بعظیم و قیام ناس در آن روز و توصیف ذات خود به رب العالمین است، و این مانند آن است که سوگند خورنده میگوید: والله الطالب الحی القیوم الذی لایخفی علیه شیء که من این کار نکرده‌ام، و این دلالت بر تعظیم این امر میکند نه بر تعظیم خدای تعالی. و بعضی گفته‌اند که منع خدای تعالی را تطفیف اشاره است بعدالت در اخذ و اعطاب در هر قول و عمل.

کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ (۷)

ردع و منع است مرمطففین را از تطفیف و غافل بودن از روز حساب، و تنبیه و توبه و ترهیب و وعید فجار عموماً. میفرماید بدرستی که اعمال فاجران در سجین مثبت است، و آن دیوان شر است که اعمال شیاطین و اعمال کفره و فسقه و انس و جن در آنجا جمع است، و بنابراین مراد از کتاب «مایکتب» است که

اعمال ایشان است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ (۹)

وچه دانی تو که چیست سَجِّین؟

کتاب مَرْقُومٌ (۹)

کتابی است مسطور ظاهر الکتابة، میداند هر کس که او را می بیند که خیر درین کتاب نیست، و میتواند بود که مراد از کتاب اول صحائف اعمال باشد و مراد از سَجِّین زیر زمین، و آن مکانی است در غایت تاریکی که مسکن ابلیس و ذریت اوست و ارواح کفار در آنجا میباشند، و در حدیث است که سَجِّین ته ترین زمین هفتم است و عَلَیِّین در آسمان هفتم است بنابراین مراد از سَجِّین دویم یا کتاب سَجِّین خواهد بود که بیان آن به «کتاب مرقوم» شده، یعنی کتاب سَجِّین کتابی است که کتابت کرده شده در آن عملهای ایشان، یا آنکه مراد از او همان موضع خواهد بود، و بیان او دومرتبه برین وجه بسبب تهویل و هیبت خواهد بود و «کتاب مرقوم» بیان «کتاب الفجار» خواهد بود، و سَجِّین فَعِیل است بمعنی حبس و تضییق، و بنابر اول چون اوسبب حبس و تضییق میشود در جهنم باین اعتبار دیوان اعمال را سَجِّین نامیده اند، و بنابر ثانی چون او اسم این موضع خاص است او را سَجِّین نامیده اند.

وَلِیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِینَ (۱۰)

وای در آن روز مرمکذبان راست.

الَّذِینَ یُكَذِّبُونَ یَوْمَ الدِّینِ (۱۱)

آنان که تکذیب کرده اند بروز جزا، و او را باور نداشته اند، و توصیف از

برای تذمیم است نه از جهت تبیین.

وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲)

و تکذیب نکند آن روز را مگر هر ستمکاری از حد در گذشته ناپاک.

إِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)

چون خوانده شود بروی آیتهای کلام ما گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این افسانه‌های پیشینیان است.

کَلَّا

ردع و منع است معتدی اثم را از قول اساطیر.

بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

بلکه غالب شده بر دلهای ایشان آنچه بودند که میکردند که آن معاصی و ذنوب است.

و حدیث است که حضرت رسول (ص) فرموده بتحقیق که مؤمن هرگاه که گناهی از او صادر شود نقطه سیاهی در دل او بهم میرسد، پس اگر توبه کرد و آن نقطه را زایل ساخت روشن میشود دل او، و اگر زیاده کرد تا آنکه دل او را فرا گرفت پس این است «ران»، یا آنکه مراد از «ران» گناه بعد از گناه است تا دل سیاه گردد، یا آنکه مراد از او اصرار بر معصیت است و تأخیر توبه.

کَلَّا

منع است مرایشان را از این گناه بعد از گناه و اصرار بر معصیت.

إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ (۱۵)

بدرستی که ایشان از رحمت و کرامت پروردگار خود در آن روز محجوب

خواهند بود، و این تمثیلی است جهت استخفاف و اهانت ایشان چه ادانی و زیونان از دیدن ملوک دنیا محجوب و ممنوع میشوند بخلاف نجبا که مأذون و مرخصند.

خواجه عبدالله انصاری فرموده: الهی چون آتش فراق داشتی با آتش چه احتیاج داشتی. و اهل تصوف را در این مقام سخنی است که ایراد آن مناسب نیست.

گویی به بهشت میهمانیست بسی دیدن میزبان چه باشد بدان که اعتقاد صوفیه آن است که نهایت کار مؤمنان بهشت است، یعنی بیبهشت در خواهند آمد، یا بی عذاب چون انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا که از کبائر مبرا اند، و اهل کبائری که توبه بشرایط کرده باشند با شفاعت شافعین یا محض موهبت الهی قائد حال ایشان شود، و آنکه هر که بیبهشت درآید بدید حق سبحانه و تعالی مشرف خواهد بود خواه در دنیا بمرتبه شهادت رسیده باشد و خواه نی، و کلام حضرت عزت تعالی را با احادیث حضرت رسالت (ص) حجتی ساطعه و برهان قاطع داشته اند بر صحت این معنی. اما کلام حق سبحانه و تعالی مثل کتلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون^۱ یعنی کفار در آن روز از پروردگار خود هراینه محجوب خواهند بود، پس باید که دیدار ائمه مؤمنان را میسر باشد چه غرض از این آیه تحقیر و تذلیل کفار است، پس لازم آید که بعضی از مؤمنان شریک کفار باشند درین تحقیر و تذلیل.

اعتراض کرده اند که مذهب اینست که جایز است بلکه واقع است دخول بعضی از غصاة اصحاب کبائر در دوزخ، و شکی نیست که ادخال در دوزخ تحقیر و تذلیل است نسبت بداخل، پس بعضی از مؤمنان شریک کفار باشند درین تحقیر و تذلیل پس چرا نتواند بود که در محجوبیت نیز شریک باشند؟

جواب گفته اند که: حاشا و کتلا که ادخال مؤمن در دوزخ از برای تحقیر او باشد، بلکه ادخال از برای تطهیر اوست از دناست بشریت و تحصیل اسباب قرب و مشاهده، و لهذا حق سبحانه در چندین مواضع از قرآن عذاب مهین را نسبت کرده بکفار مانند: و لهم عذاب مهین^۲ و أعتدنا للکافرین عذابا مهینا^۳، بخلاف

۱. آیه ۱۵ سورة مطففین.

۲. ذیل آیه ۱۷۸ سورة آل عمران.

۳. ذیل آیه ۳۷ سورة نساء.

آنچه منسوب باهل کبائر از مؤمنان است، چنانکه اهل تقصیر باین مضمون تصریح نموده‌اند و گفته‌اند که تعذیب مؤمن بدوزخ مثل آن است که کسی بیمار خود را بجراح سپرد که بر بعضی از اعضای او داغ نهد یا شکافد تا بوجه مناسبتش ببندد، و تعذیب کافر بدوزخ مثل آنکه کسی بنده نافرمانی را از کمال غضب و قهر هلاک کند یا عقوبتی کند که ممکن الزوال نباشد و فرق میانه عذابین پوشیده نیست.

بدان که آیه کریمه «رَبَّنَا اِنَّكَ مِنْ تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ اُخْزِیْتَهُ» دلالت میکند بر ادخال مؤمن نیز بدوزخ از برای تحقیر، چه خوار گردانیدن را مترتب بر داخلین نار ساخته بی آنکه مخصوص سازد بفردی دون فردی، اما آن احادیثی که دلالت میکند بر عموم رؤیت مؤمنان را آن است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر (ص) که: وقتی که درآیند اهل بهشت در بهشت، گوید حق سبحانه و تعالی ایشان را که: میخواهید چیزی که زیاده سازم شما را بر درآمدن بهشت؟ پس گویند که آیا سفید نگردانیدی رویهای ما را، و در نیاموردی در بهشت ما را، و نجات ندادی ما را از آتش دوزخ؟ یعنی عنایت و مرحمت همین باشد که بما کردی، پس برداشته شود حجاب و نظر کنند بروی خدای سبحانه. و پوشیده نیست که ظاهر حدیث عام است و خصوصیت بطایفه ای دون طایفه ای ندارد.

و از آن جمله آن حدیثی است که در سنن ابی داود آمده که ابورزین عقیلی گفت که یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت اغیار؟ گفت که ای ابارزین آیا نمی بینید همه شما ماه را در شب چهاردهم خالی از مزاحمت غیر در رؤیت؟ گفت: بلی، گفت که: ماه مخلوقی است از خلق خدای تعالی و خدای تعالی اجل و اعظم است از همه چیز.

و اعتقاد صوفیه آنست که هیچ کس را درین نشأه زیاده بر مرتبه مشاهده میسر نیست که آن در اصطلاح صوفیان دیدن دل است، اما در آخرت همه مؤمنان را معاینه خواهد بود. و بعضی از متصوفه در بعضی از رسایل خود آورده‌اند که هر که در دنیا بمرتبه مشاهده نرسد در آخرت بمرتبه معاینه نرسیده باشد. و مبنای این سخن بر آنست که اعمی را در آیه کریمه «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ

اعمی وأضلّ سبیلًا»^۱ عبارت از کسی داشته‌اند که بدرجه مشاهده نرسیده باشد، و این از قبیل بنای فاسد است بر فاسد چه هم مدّعا فاسد است و هم استدلال، زیرا که اعمی را در آیه کریمه به کوردل تفسیر کرده‌اند که کافر است.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶)

پس بدرستی که تکذیب کنندگان درآیند بدوزخ.

ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷)

پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را بگویند این عذاب آن عذاب است که بودید شما که تکذیب میکردید آن را.

كَلَّا

زجر و منع است از تکذیب آن.

إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ (۱۸)

بدرستی که اعمال خیر نیکوکاران در عِلِّيَّین ثبت است، و عِلِّيَّین کتابیست که جمیع اعمال ملائکه و صلحای جنّ و انس در آنجا مندرج است، و عِلِّيَّین منقول است از جمع عِلّیّ بروزن فَعِیل من العلّوّ، و این دیوان را باین نام نامیده‌اند چه او سبب ارتفاع درجات عالیّه میشود در بهشت، یا آنکه او مرفوع است در آسمان هفتم آنجا که مقربان حضرت الهی ساکن میباشند از جهت تعظیم و تکریمی که مراوراست.

و شخصی از معاذبن جبل روایت کرده میگوید آن شخص که: گفتم من

معاذ را که حدیث گوی مراحیدشی که شنیده باشی از رسول خدای (ص) از دقایق چیزهایی که حدیث کرده ترا بآن! گفت معاذ: بلی، پس بگریست بسیار، پس گفت که: واشوقاه الی لقاء رسول الله (ص)! پس گفت زمانی بود ما را نزد رسول خدای (ص) در وقتی که آن حضرت سوار بود و مرا ردیف خود ساخت پس سیر میکردیم ما پس چشم خود را آن حضرت بجانب آسمان کرد و گفت حمد خدای را آن چنان خدایی که حکم میکند میانه خلق آنچه خواسته، پس آن حضرت فرمود: یا معاذ! گفتم من: لیتک یا سید المرسلین! پس فرمود: حدیث کنم ترا اگر تو یادگیری آن را نفع دهد ترا، و اگر تو ضایع گردانی و حفظ نکنی منقطع شود حجت تو نزد خدای تعالی.

یا معاذ بدرستی که خدای تعالی خلق کرده است هفت ملک پیش از آنکه خلق کند آسمانها را، و هر آسمانی راست ملکی و گردانیده است بر هر دری از درهای آسمان ملکی در بانی براندازه و بزرگی باب، پس بالا میروند حفظه بعمل بنده، و مراین عمل را نوری و شعاعی است مثل آفتاب تا میرسد بآسمان دنیا و حفظه وصف میکنند این عمل را به بزرگی و پاک بودن از آن چیزی که لایق جناب او نیست، پس وقتی که میرسد بیاب، میگوید ملک مر حفظه را بزیند این عمل را بروی صاحبش، من ملکی ام که موکلم بر غیبت، امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل کسی را که غیبت مردم میکند که از من درگذرد و بغیر من برسد.

پس بیایند حفظه در صباح و با ایشان عمل صالح باشد، و مرآن عمل را نوری باشد، و وصف میکنند حفظه این عمل را به بزرگی و پاک بودن تا آنکه میآیند باین عمل بآسمان دویم، و میگوید آن ملک بآب بایستید و بزیند این عمل را بروی صاحبش! پس بدرستی که این بنده اراده کرده باین عمل متاع دنیا را، و امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او را که درگذرد و بغیر من برسد، پس لعنت میکنند او را ملائکه تا شام.

و بالا میروند حفظه بعمل بنده در حالتی که مبتهج و مسرورند، و درین عمل صدقه و روزه و بسیاری از نیکویی هست، و وصف میکنند حفظه این عمل را ببزرگی و پاک بودن تا آنکه میآیند باین عمل بآسمان سیم، میگوید ملک بآب بایستید و بزیند این عمل را بروی صاحبش من ملک صاحب کبرم، امر کرده

است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او را که از من درگذرد و بغیر من برسد، تکبر میکرد بر مردمان در مجالس.

و بالا میروند حفظه با عمل بنده و روشنی بی هست مرابن عمل را چون روشنی ستاره‌ها و کواکب در آسمان، و این عمل را آوازی هست و تسبیحی هست و با او روزه و نماز و حج و عمره هست، پس وقتی که میرسند بآسمان چهارم میگوید آن ملکی که موکل است برآسمان چهارم بایستید و بنید این عمل را بروی صاحبش من ملک صاحب اعجابم امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او را از من درگذرد و بغیر من برسد، بدرستی که بود او هرگاه عملی میکرد داخل میساخت عجب را با آن عمل.

و بالا میروند ملائکه با عمل بنده چون عروس بخانه شوهر رفته که بجانب اقوام خود میرود، تا آنکه میرسند باین عمل نیکو که با او جهاد و حج هست و مراوراست نوری چون نور آفتاب بآسمان پنجم، پس گوید ملک: من ملک صاحب حسد بدرستی که او حسد میرد مردم را بدانچه خدای تعالی از فضل خود بایشان اعطا کرده بود، امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او را که از من درگذرد و بغیر من برسد.

و بالا میروند ملائکه با عمل بنده بوضوی تمام و نماز بسیار و روزه و حج و عمره، پس درمیگذرند ملائکه با این عمل تا آسمان ششم، پس میگوید ملکی که موکل است بر باب: من ملک صاحب رحمتم بنید این عمل را بروی صاحبش! بدرستی که او رحم نمیکرد هرگز هیچ انسانی را و اگر بنده‌ای را بدی و معصیتی میرسید او شماتت میکرد، و امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من درگذرد و بغیر من برسد.

و بالا میروند ملائکه بعمل بنده‌ای که با آن عمل نفقه بسیار و روزه و نماز و اجتهاد در طاعت و ورع هست، و مرا و راست آوازی چون آواز رعد و روشنی بی چون روشنی برق، پس چون میرسند بآسمان هفتم، میگوید آن ملکی که موکل است برآسمان هفتم: من ملک صاحب ذکر، بدرستی که صاحب این عمل اراده کرده باین عمل ذکر در مجالس و رفعت نزد بزرگان و جاه نزد اکابر را، امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او را که از من درگذرد و بغیر من برسد، و هر عملی که نبوده باشد از برای خدای تعالی خالصاً آن ریاست و قبول نمیکند

خدای تعالی عمل ریا کننده را و ریا دارنده را.

و بالا میروند ملائکه بعمل بنده با نماز و زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر خدای تعالی، و مشایعت کنند این عمل را ملائکه آسمانها تا آنکه قطع حجابها همه مینمایند، و می ایستند در پیش بارگاه الوهیت و ملائکه گواهی میدهند بعمل صالح او که محض اخلاص است، پس میگوید خدای تعالی: شما ای ملائکه حافظید بر عمل بنده من و من دانایم در آنچه در نفس اوست، او اراده نکرده است مرا باین عمل و خالص نکرده این عمل را برای من و من داناترم بآنچه اراده کرده بعمل او، براو باد لعنت من، فریب داده باین عمل آدمیان را و شما را ولكن فریب نمیتواند داد مرا و من نیک نیک داننده غیبهایم و مطلعم بر آنچه در دلهای بندگان است، پوشانیده نیست بر من هیچ پوشیده شونده ای و غایب نیست از من هیچ غایب شونده ای، علم من بچیزی که بوده چون علم من است بآنچه نبوده، و علم من بآنچه گذشته چون علم من است بآنچه باقی مانده، و علم من با اولین چون علم من است با آخرین، میدانم من پوشیده و پنهان را، پس چگونه مغرور سازد مرا بنده من بعمل خود، جز این که مغرور میسازند مخلوقین را که نمیدانند، و من داننده غیبهایم، بر آن بنده باد لعنت من! و میگویند ملائکه هفت آسمان و سه هزار ملائکه و آن ملائکه که مشایعت او نموده بودند: ای پروردگار ما برو باد لعنت تو و لعنت ما! پس گویند اهل آسمان: برو باد لعنت خدای و لعنت لعنت کنندگان!

پس بگریست معاذ گریستن با آواز بلند و گفت: یا رسول خدای بچه طریق نجات توان یافت از آنچه تو ذکر کردی؟ آن حضرت فرمود: یا معاذ اقتدا کن بنبی خود در یقین، گفتم من: یا رسول الله تو رسول خدایی و من معاذ بن جبل چگونه باشد مرا نجات و خلاص؟

آن حضرت فرمود: بلی یا معاذ در وقتی که در عمل تو تقصیری باشد پس نگاه دار زبان خود را از غیبت و فحش درباره خلایق و برادران خود از آن جمعی که عمل بقرآن مینمایند خصوصاً، و باید که بازگرداند ترا از غیبت خلایق آن چیزی که میدانی تو آن را از عیب نفس خود، و پاک مدان نفس خود را بمذمت کردن برادران خود، و بلندمدان نفس خود را به پست کردن برادران خود، و بچشم درمیاور عمل خود را تا آنکه شناخته شوی نزد خلایق، و داخل مشود در دنیا داخل

شدنی که فراموش کنی تو امر آخرت را، و راز مگوی با کسی و حال آنکه دل تو با دیگری باشد، و بزرگی مکن بر خلائق پس منقطع میشود از تو خیرات دنیا و آخرت، و فحش مگوی در مجلس خود تا آنکه حذر کنند از تو خلائق از بدی خُلق تو، و مدر خلائق را پس بتحقیق که میدرند ترا سگان جهنم. خدای تعالی فرموده: **وَالنَّاسُ شَطَاطٌ نَّشَاطٌ** یعنی میکشند گوشت را از استخوان.

گفتم من: یا رسول خدای که طاقت داشته باشد این خصلتها را؟ آن حضرت فرمود: یا معاذ بدرستی که آن چیز که وصف کردم از برای تو آسان میگردد خدای تعالی از برای کسی که آسان گردانیده خدای تعالی از برای او، و بدرستی که کافی است ازینها مرترا آنکه دوست داری از برای خلائق آنچه دوست میداری از برای نفس خود، و مکروه داری از برای خلائق آنچه مکروه میداری از برای نفس خود. پس درین هنگام که باین عمل نمایی تو سالم میشوی.

گفت خالد بن حمدان که بود معاذ که بسیار نمیکرد تلاوت قرآن را آن مقدار که این حدیث را بسیار تلاوت میکرد و ذکر مینمود در مجلس خود.

وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيَّوْنَ (۱۹)

و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که علیون چه چیز است؟

کتاب مَرَقُومَ (۲۰)

کتابی است مسطور و موسوم بعلاماتی که هر که مشاهده کند داند که درو همه خیر است. مخفی نباشد که آنچه در عدیل این مذکور شد از احتمالات درین نیز جار است.

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱)

حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند، یعنی

باستقبال او میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲)

بدرستی که نیکان و پاکان در بهشتند.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳)

بر تختهای آراسته در حجله‌ها نظر میکنند بآنچه میخواهند، و چشم ایشان کار میکند از قصرهای بهشت و نعمتها و کرامتهایی که خدای تعالی بایشان کرامت کرده، و بکافران که در دوزخند بعذاب ایشان، و این حجله‌ها که درآند مانع از دیدن ایشان نمیشود.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴)

شناسی توای نگرنده در رویهای ایشان تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن را.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ

آشامیده میشوند یعنی بدیشان میآشامند از شراب خالص سفید خوشبو، مهر کرده شده ظرفهای او بجای گیل به مشک. و بعضی گفته اند ختم آشامیدن او بر رایحه مشک است، و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند.

وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتَاتٍ فَيَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶)

و دراین شراب باید که رغبت کنند رغبت کنندگان، یعنی عمل بجای

آورند که سبب استحقاق شرب او گردند.

وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸)

و آمیختگی رحیق از تسنیم است، اعنی چشمه ای که میآشامند از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت.
و از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش به بهشت میریزد و او اشرف اشربه بهشت است، و این چشمه مخصوص بمقربین است، و خالص و صرف این را مقربین مینوشند، و ممزوج را که رحیق است بابرار میدهند.

صاحب انوار فرموده که: چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرف است، و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد.
می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد
در بحرالحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورات خمأر کونین، و اوانی مختومه وی قلوب عارفان است، و ختام آن مشک محبت است، و تسنیم اعلی مراتب محبت است، یعنی محبت ذاتیه که مقربان فناءبالله و بقاءبالله راست، و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه ای از این شراب ناب نچشد بویی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد.

سرمایه ذوق دوجهان مستی عشق است آنها که از این می نچشیدند ندانند

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ (۳۰)

بدرستی آنان که شرک آورده اند چون ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اتباع ایشان بر آن جماعتی که ایمان آورده اند میخندند چون عمار و صهیب و خباب و بلال و غیر اینها از فقرای مؤمنین، و چون میگذرند بمؤمنان غمز میکنند

بچشمها و اشارت مینمایند.

و در کشف آورده^۱ که: روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام با جمعی از مسلمانان میگذشت، جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند، پس رجوع بیاران خود کرده گفتند دیدیم ما امروز «اصلع» را، پس خندیدند، از این سبب پیش از آنکه امیرالمؤمنین (ع) برسول خدای برسد این آیه نازل شد.

وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱)

و چون باز میگردند این گروه بسوی کسان خود و بمنازل خود شاد و خرم میشوند با آن استهزا و سخریه که کرده اند.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲)

و چون ببینند کافران مؤمنان را میگویند با یکدیگر بدرستی که این گروه که تابع محمدند هرآینه گمراهانند.

وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳)

و حال آنکه نفرستاده اند کافران را بر مؤمنان نگهبانان که حفظ اموال ایشان بکنند و گواهی دهند بر اعمال ایشان بر ضلالت و هدایت. و این تهکم و سرزنشی است کفار را، یا آنکه این نیز از جمله قول کفار باشد، چه کفار هرگاه میدیدند مؤمنان را میگفتند این جماعت هرآینه گمراهانند، فرو فرستاده نشده باین جماعت نگاهدارنده ها که این نگاهدارنده ها ایشان را از شرک باز دارند و ایشان را باسلام دعوت نمایند.

قَالِیَوْمَ الدِّینِ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ یَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ یَنْظُرُونَ (۳۵)

پس روز قیامت آنان که گرویده‌اند بکفار می‌خندند در حالی که ایشان بر تخت‌های آراسته بجواهر می‌نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقیدند.

و در خبر آمده که گشوده شود درها از کافران به بهشت پس بدیشان بگویند که بیرون آید از دوزخ! چون ایشان درهای گشوده ببینند متوجه شوند و چون بدرها برسند درها را بروی ایشان ببندند، مکرر این کار را بدیشان بکنند، پس مؤمنان از این بخنده درآیند.

هَلْ ثَوَّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا یَفْعَلُونَ (۳۶)

آیا جزا داده شدند کافران آن چیزی را که بودند در دنیا می‌کردند از سخریه و استهزا؟

و از رسول خدا (ص) منقول است که هر که سوره المطففین بخواند سیراب گرداند خدای تعالی او را از رحیق مختوم.

سورة الانشقاق
وہی خمس وعشرون آية
بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱)

آنگاه که آسمان شکافته شود.

وَإِذْ نَتَّ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲)

و فرمان برد و اجابت و اطاعت کند امر پروردگار خود را، و باو امتناع ننماید که قوله تعالى: أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۱، و او سزاوار است باین فرمان و انقیاد و عدم امتناع، یا واجب است مرا و را که بشنود امر پروردگار خود را و اطاعت امر او کند.

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳)

و آنگاه که زمین کشیده شود، و امتداد او عبارت از آنست که کوهها و امکنه مرتفعه از میان برداشته شود، و پشت او هموار شود بنوعی که اصلاً اعوجاج و ارتفاع درو نماند.

۱. ذیل آیه ۱۱ سورة فصلت.

و از ابن عباس منقول است که زمین کشیده شود چنانچه ادیم را میکشند و در او ارتفاع و اعوجاج اصلاً نمی ماند.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴)

و بیرون افکند آنچه در درون^۱ وی است از اموات و گنجها، و خالی کند اندرون^۲ خود را نهایت خالی کردنی تا آنکه هیچ شئی در درون^۳ او باقی نماند.

وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵)

و فرمان بردمر حکم پروردگار خود را در انداختن آن چیزی که در بطن اوست و در خالی کردن آن. و جواب اذا محذوف است و آن آنست که در محلّ جزا داده میشود شما یا برانگیخته میشود شما، و چون مذکور دلالتی بر آن دارد محذوف شده، و یا اکتفا بآن چیزی شده که در سورة تکویر و انفطار مذکور شد. و بعضی گفته اند «فملاقیه» دلالت بر آن دارد و آن آنست که ملاقات میکند آدمی کدح خود را.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶)

کدح عملی است که با او سعی و جهدی باشد. ای انسان بدرستی که تو کارکننده ای و سعی نماینده ای برای جزای پروردگار خود کارکردنی بجّد و جهد، پس ملاقات میکنی تو جزای عمل خود را. و بعضی از مفسرین ضمیر را راجع به ربّ داشته اند، و حاصل معنی آیه را چنین بیان داشته اند که ای انسان تو عمل کننده ای بجهد تا بموت عمل کردنی

بجَدِّ و جهد، پس ملاقات میکنی تو موت را البته و ترا از آن گزیر و گریزی نیست.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَتَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)

پس اما آنکه داده شود نامه اعمال او بدست راست او، پس زود بود که حساب کرده شود حسابی آسان بی مناقشه، بخلاف اصحاب شمال که با ایشان مناقشه در حساب میخواستند نمود، و گفته اند که این جمعی اند که گناهان خود را بدانند و از آن توبه نموده باشند.

و از حضرت رسالت (ص) مرویست که آن حضرت فرمود که هرکس که حساب کرده شود عذاب کرده خواهد شد، پس شخصی گفت یا رسول الله خدای تعالی فرموده فسوف يحاسب حساباً يسيراً، آن حضرت فرمود که آن قرض است نه حساب، هرکه مناقشه کرده شود در حساب، عذاب کرده میشود.

و باز میگردد این کس بسوی کسان خود، یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور عین شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (۱۱) وَيَصْلَى سَعِيرًا (۱۲)

و اما آن که داده شود نامه اعمال او از پس پشت او، بعضی گفته اند که دستهای راست ایشان را در گردن ایشان غل میکنند، و میگرددانند دستهای چپ ایشان را در پس پشت ایشان، پس نامه اعمال ایشان را بدست ایشان میدهند از پس پشت.

و بعضی گفته اند کنده میشود دستهای چپ ایشان از پس پشت، پس زود باشد که تمتا کنند هلاکت را یا بگویند «یا ثبورا» و این کلمه هم طلب هلاک است، و درآیند بآتش افروخته.

إِنَّهٗ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳)

بدرستی که این کس بوده است در میان کسان خود در دنیا مسرور و ترو تازه، چنانچه عادت فجّار است آن چنان فجّاری که اهتمام بآخرت نداشته‌اند و فکر در اموراخروی ننموده‌اند و هرگز غمگین و متفکر نبوده‌اند، چنانچه عادت صلحاء متّقین است.

إِنَّهٗ ظَنَّ أَنَّ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهٗ كَانَ بِهٖ بَصِيرًا (۱۵)

بدرستی که او گمان برده است که او رجوع نکند بخدای، در حالی که تکذیب مینمود معاد را، بلی البتّه او را رجوع خواهد بود، بدرستی که خدای او هست باعمال او بینا و فراموش نکرده اعمال او را، و براو پوشیده نیست، پس ناچار او را رجوع خواهد فرمود تا بفراخور اعمال، او را جزا دهد.

فَلَا أَفْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶)

پس سوگند میخورم بشفق، و آن حمربتست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده میشود.

وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷)

و سوگند بشب و آنچه شب آن را جمع کند و بپوشد از چارپایان و غیر آن.

وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸)

و سوگند بقمر آنگاه که کامل گردد که آن شب چهاردهم است.

لَتَرْكِبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹)

که هرآینه شما برسید و ملاقی شوید حالی را بعد از حالی، که آن موت است پس حیات، یا فقر است پس غنی یا بعکس.
و در تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل آدمی است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و جنین و ولد و رضیع و غلام و شاب و کهل و شیخ.

و میتواند بود که طبق جمع طبقه باشد که بمعنی مرتبه است، و معنی چنین خواهد بود که هرآینه برسید شما احوالی را بعد از احوال، یعنی مراتبی را در یابید بعضی ارفع از بعضی که آن موت است و ما بعد او از موطن قیامت و احوال او. و «عن طبق» منصوب است بآنکه صفت طبقاً باشد، اُی طبقاً مجاوز الطبق، یا حال است از ضمیر «لترکبن» اُی لترکبن طبقاً مجاوزین لطبق.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱)

پس چیست آدمیان را که با وجود این حالها نمیگروند بخدای تعالی و بروز جزا و چون خوانده میشود برایشان قرآن سجده نمیکنند یعنی نماز نمیکنند یا خضوع نمی نمایند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (۲۲)

بلکه آنانکه نگرویده اند تکذیب میکنند مرقرآن را یا بعث را.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳)

و خدای تعالی داناتر است بآنچه جمع کرده‌اند در سینه‌های خود، و پنهان دارند از کفر و حسد و دشمنی، یا با آنچه در نامه اعمال ایشانست از اعمال بد، و ذخیره نهاده‌اند از برای نفس خود از انواع عذاب.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴)

پس خبر کن ایشان را بعذاب دردناک، و ایراد بشارت برای تهگم است.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

لیکن آنان که گرویده‌اند و کرده‌اند کارهای ستوده‌ای ایشان راست مزدی غیر مقطوع یا متّ نانهاده.
از رسول خدا(ص) مرویست که هر که سوره «انشقّت» بخواند نگاه میدارد او را خدای تعالی از آنکه نامه اعمال او را از پس پشت بدهند.



سورة البروج
وہی اثنان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالسَّاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱)

سوگند بآسمان خداوند برجها. مراد بروج اثنی عشر است، یا نجومی که منازل قمر است، یا کواکب عظام، و جهت ظهور ایشان را ببروج نامیده اند.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲)

و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت.

وَشَهِيدٍ وَشَهِيدٍ (۳)

و سوگند بگواه که الله است که همه را می بیند و میداند، و سوگند به گواهی داده براو که بنده است، یا مراد بشاهد محمّد (ص) است، و مراد بمشهود روز قیامت. و بعضی گفته اند اقامت محمّد (ص) است و سایر امم. و بعضی گفته اند شاهد روز جمعه است که گواهی میدهد بر هر عمل کننده بعمل او و

مشهود روز عرفه، چه خلایق گواهی میدهند موسم حج را و ملائکه گواهی میدهند.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که روز موعود قیامت است و مشهود روز عرفه و شاهد روز جمعه. و بعضی گفته اند حجرالاسود است و حاجیان، و بعضی گفته اند ایام است ولیالی، و گفته اند که هیچ روزی نیست الا آنکه ندا میکند آن روز که من روز جدیدم و من بر آنچه عمل میکنید درمن گواهم پس مرا غنیمت دارید، پس اگر غایب شود شمس من در نمی یابید مرا تا بروز قیامت. و بعضی گفته اند حفظه اند و بنی آدم. و در شاهد و مشهود غیر اینها نیز مذکور شده و تلخیص این آنست که خدای تعالی قسم خورده باین اشیاء و جواب قسم محذوف است که «لتبعثن» است یا «انتم معذبون» است که ماقبل دلالت بر آن دارد یا «ملعونون» است یعنی کفار قریش ملعونند چنانچه لعن کرده شده اصحاب اخدود یا «قتل» جواب قسم است ای لقد.

فِتْلَ أَصْحَابِ الْأَخْدُودِ (۴)

و اخدود شکاف زمین است، کشته باد خداوندان شکافها در زمین، و ایشان بت پرستان بوده اند.

روایت کرده شده است از پیغمبر (ص) که پادشاهی بود و مراو را ساحری بود و این ساحر پیر شد پسری را نزد او فرستادند تا آنکه او را تعلیم سحر دهد، و در راه این پسر راهبی بود، پس میل کرد دل این پسر براهب، پس دید این پسر در راه خود ماری بزرگ را که راه را بر مردم بسته بود پس او سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر این راهب دوست تر است بتو از ساحر پس بکش تو این مار را. پس خدای تعالی مار را بکشت و پسر مشهور شد. بعد از آنکه کورمادزاد و ابرص را نیکو میساخت و دردها را دوا میکرد، مصاحب ملک کور شده بود، پس او را نیکو ساخت، پس ملک ازو سؤال کرد که چه کس نیکو ساخت ترا؟ پس گفت پرودگار من، پس غضب کرد براو، او گفت غلام مرا تعلیم داده، پس حکم کرد که او را به آتّه بریندند، و فرستاد غلام را بکوهی که او را از سرکوه بیندازند، پس

مناجات بخدای تعالی کرد، این جمعی که با او بودند لرزیدند و هلاک شدند و غلام نجات یافت، و حکم کرد که او را در کشتی نشانند تا غرق شود، چنین کردند، پس غلام بخدای تعالی مناجات کرد، پس کشتی برگشت و آن جمعی که بودند هلاک گشتند و این نجات یافت، پس غلام گفت مرمک را که تو مرا نمیتوانی کشت تا آنکه جمع کنی مردم را و مرا بردار کنی و تیری از ترکش خود بکشی و بگوئی بسم الله رب الغلام، پس تیر را بجانب من بیندازی، پس تیری براو انداخت و بر میان گوش و ابروی او واقع شد و فوت شد، پس خلائق همه بیکبار فریاد برآوردند که ایمان آوردیم بخدای این غلام!

پس ملک گفت آنچه از آن حذر میکردم بمن نازل شد پس امر کرد بشکافتن زمین و آتش بسیار افروخت پس هر که رجوع نمی کرد او را در آتش میانداخت تا آنکه آمد زنی و با او کودکی بود پس تأخیر میکرد این زن از آنکه در آتش واقع شود پس صبی گفت بمادر خود که ای مادر صبر کن که این عذاب آتش برابر چشم برهم زدن نیست پس آن زن صبر کرد^۱.

واز امیرالمؤمنین علی (ع) منقول است که بعضی از ملوک مجوس شراب خورد و مست شد و بنزد خواهر خود رفت پس در وقتی که بهوش آمد پشیمان شد و طلب خروج از این گناه نمود، بدو گفتند مصلحت در آنست که خلائق را بخوانی و بگویی که ای خلائق بدرستی که خدای تعالی حلال ساخت نکاح خواهران را، پس بعد از آن باز بگویی که خدای تعالی حرام ساخت! پس او چنین کرد و خطابه کرد خلائق را که خدای تعالی حلال ساخت نکاح خواهران را، پس از او خلائق قبول نمودند، پس امر کرد که زمین را شق کردند و آتش برافروخت و هر کس که ابا مینمود در آتش میانداخت.

و بعضی گفته اند که شخصی به نجران آمد که بلدی است از یمن، و او بردین عیسی (ع) بود، و مردم را باین دین دعوت نمود پس همه اجابت کردند، پس بجانب ایشان آمد ذنواس یهودی با لشکری پس ایشان را مخیر ساخت میانه آتش و یهودی بودن، پس ایشان قبول نکردند، پس سوخت از ایشان دوازده هزار

۱. داستان مذکور در اینجا باختصار آمده، برای تفصیل آن رجوع فرمائید به تفسیر ابوالفتح رازی (ج ۵ چاپ اول، ص ۵۰۲ بیعد) و تفسیر گازر (ج ۱۰ ص ۳۲۵ بیعد).

کس را باین طریق که زمین را شکافت و آتش برافروخت، و بعضی گفته‌اند هفتاد هزار کس، و مذکور شده که طول این اخدود چهل ذرع بود و عرض او دوازده ذرع. و از حضرت رسالت (ص) منقول است که آن حضرت هرگاه ذکر اصحاب اخدود مینمود پناه می‌جست از شدت بلا.

التَّارِذَاتِ الْوَقُودِ (۵)

التار بدل است از اخدود، و ذات الوقود صفت اوست یعنی خداوند آن آتش عظیمی که از هیزم بسیار و بدنهای مردمان آتش او زبانه میکشید.

إِذْهُمْ عَلَيْهَا قُوعُودٌ (۶)

چون ایشان بودند بر کناره‌های آتش نشستگان.

وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷)

و اصحاب ملک با آنچه میکنند بر مؤمنان که آن احراق دراختیار است مشاهده مینمایند بعضی ایشان مر بعضی را نزدیک ملک و آنچه ملک امر کرده تقصیری در آن نمی‌نمایند، یا آنکه گواهی خواهند داد در روز قیامت دستهای ایشان و زبانهای ایشان بر آنچه بر مؤمنان کرده‌اند.

وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸)

و انکار نکردند این اصحاب اخدود از مؤمنان چیزی را مگر آنکه گرویدند ایشان بخدای غلبه‌کننده که از عذاب او باید ترسید، و ستوده که به رحمت او امیدوار باید بود.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)

آن خداوندی که مراوراست پادشاهی آسمانها و زمینها و خدا بر همه چیزها از افعال و اقوال مؤمن و کافر گواه است و فراخور آن ایشان را جزا خواهد داد.

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰)

بدرستی که آن جماعت که فتنه کردند بر مردان مؤمن و بر زنان مؤمنه یعنی عذاب کردند ایشان را بآتش پس بازنگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند پس مرایشان راست عذاب دوزخ و مرایشان راست عذاب آتش سوزان در دنیا. آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذرع و ایشان را فرا گرفت تا همه بسوختند، یا آنکه مراد عام باشد یعنی هر که ایذا کرد مؤمنین و مؤمنات را از کافران پس توبه نکرد از آن، پس ایشان راست عذاب جهنم، و بسبب کفر مرایشان راست عذاب زیاده برسوختن جهت این فتنه.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱)

بدرستی که آنان که بگرویده اند و کرده اند کارهای شایسته مرایشان راست بوستانهایی که میرود از زیر آن بوستانها جویها، آنست رستگاری بزرگ که دنیا و مافیها در جنب آن خُرد و مختصر است.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲)

بطش اخذی است بعنف، هرگاه متصف بشدت شد دلالت میکند

برتضاعف. میفرماید که بدرستی که گرفتن پروردگار تو بغایت سخت است، آن را که گرفت هرگز وی را نجات نیست.

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ (۱۳)

بدرستی که خدای تعالی آشکارا کند گرفتن خود را بر کافران در دنیا و بازگرداند همان را برایشان در آخرت، و این نشانه عدل است، یا آنکه خدای تعالی ابداء میکند خلق را پس اعاده میکند ایشان را و قدرت براین هردو دارد.

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴)

اوست آمرزنده آن را که توبه کند، و دوست دارد مرآن را که فرمان برد، و این علامت فضل است، بعدل بگدازد و نابود سازد و بفضل بنوازد و برافرازد.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵)

خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات.

فَعَالٌ لِّمَآ يُرِيدُ (۱۶)

بسیار کننده هر چیزی را که اراده کند، چه اراده و فعل او در غایت کثرت است، و فعال خبر مبتدای محذوف است.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (۱۸)

این هردو بدل از جنود است چه مراد فرعون است با اهل خودش. آیا آمد بتو خبر لشکرهای فرعون و قوم او و قبیله ثمود؟ یعنی تو دانستی تکذیب کردن ایشان رسولان را و آنچه برایشان نازل شد از این تکذیب؟ پس تسلی شو و صبر کن

براین تکذیب که قوم تو میکنند و بترسان ایشان را از آن چیزی که بجنود که آن فرعون و ثمود است رسیده که آن غرق و قتل است.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹)

بلکه آن جمعی که کافرانند از قوم تو در باور نداشتن اند، و حال ایشان بیشتر تعجب دارد از حال آن جماعت، چه این قوم تو قصه هلاکت ایشان را شنیده اند و مع هکذا تکذیب ایشان سخت تر است از تکذیب آن جماعت.

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰)

خدای تعالی از ورای ایشان عالم است بایشان و قادر است برایشان و احاطه خدای تعالی برایشان را از ورای ایشان مثلی است برایشان را در عدم فوت چنانچه فوت نمیکند محیط محاط را.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

بلکه آن چیزی که تکذیب میکنند او را قرآن شریف و بزرگ است که نوشته شده در لوحی، محفوظ است از تغییر و تحریف، یا محفوظ است از مس کردن مگر مطهرون، لایمسه الا المطهرون^۱، یا محفوظ است از رسیدن شیاطین. و از رسول خدا منقول است که هر که سوره بروج بخواند اعطا میکند او را خدای تعالی بعدد هر جمعه و عرفه که میباشد در دنیا ده حسنه.

سورة الطارق

وهی سبع عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالسَّاءِ وَالطَّارِقِ (۱)

آورده اند که شبی حضرت رسالت (ص) نشسته بود باعم خود ابوطالب، ناگاه ستاره ای بدرخشید و شعله آتش عظیمی از وی ظاهر شد، ابوطالب بترسید و گفت این چه چیز است؟ حضرت پیغمبر (ص) فرمود که این ستاره ایست که دیورا از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی، فی الحال جبرئیل (ع) نازل شد باین سوره. میفرماید سوگند بآسمان و کواکب پیدا شونده بشب.

وَمَا أَدْرِیْكَ مَا الطَّارِقُ (۲)

وچه چیز ترا دانا ساخت تادانی که چیست طارق.

النَّجْمُ النَّاقِبُ (۳)

ستاره ایست رخشنده فروزان چون شعله آتش.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)

جواب قسم است. نیست نفسی آلا که برو رقیبی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا مینماید، و این رقیب یا خدای تعالی است چنانچه فرموده و كان الله على كل شيء رقيباً^۱، یا ملکی است که حفظ عمل میکند و احصای آن مینماید از خیر و شر.

و در صحیفه الرضا از حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا — علیه السلام — منقول است که آن حضرت با سند خود از حضرت رسالت (ص) نقل کرده فرموده که میگوید خدای عزوجل که ای پسر آدم هیچ انصاف نمیدهی مرا که دوستی میکنم بتو بنعمتها و دشمنی میکنی تو بمن بگناهان، نیکوئی من بر تو هر روز و هر ساعت بالا میآید، و دائم ملک بزرگی میآید بنزد من از تو هر شب و روز بعملهای ناشایسته، ای پسر آدم اگر بشنوی تو وصف خود را از غیر خود و توندانی که کیست موصوف این وصف البته تو شتاب مینمایی در دشمنی او. و چون مذکور شد که هر نفسی برو حافظی هست، در عقب آن خدای تعالی وصیت مینماید انسان را بنظر کردن در مبدأ خود تا ازین او را علم بصحت اعاده پیدا شود، و املا نکند آلا چیزی را که او را در آخر کار مسرور سازد. پس فرمود:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵)

پس باید که نظر کند آدمی، یعنی کسی که منکر بعث و حشر است باید که درنگرد که در اصل ایجاد از چه آفریده شده.

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶)

خلق کرده شده است از آبی که ریخته شده بیکبار در رحم. و نسبت دفع بآب مجاز است چه دفع مرصاحب آب راست و مراد آب مرد و زن است چنانچه بیان فرموده:

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷)

بیرون می‌آید این آب از میان پشت مردان و استخوانهای سینه زنان.

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸)

ضمیر راجع بخالق است، چه خلق دلالت بر آن دارد. بدرستی که خدای تعالی بر باز گردانیدن بصلب یا به احلیل و یا به رد کردن انسان بآب چنانچه بود یا بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت یا از پیری و از جوانی و از کودکی بنطفه قادر است.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹)

ظرف بر تقدیر راجع مقصود است بر خصصت و بر باقی تقادیر منصوب است با ذکر. روزی که آشکارا شود نهانها یعنی ظاهر شود مخفیات از چیزهایی که نهان میداشتند از اعمال فریضه مثل روزه و نماز و وضو و غسل جنابت و غیر اینها که کسی بر آن اطلاع ندارد و آدمی بعمل او قائل بوده و نکرده، یا از عقاید و نیات و آن دیگر چیزهایی که میانه بنده و خدای تعالی بوده پرده بردارند پس رسوایی مرتب گردد.

گر پرده زروری کارها بردارند آن کیست که رسوای دوعالم نشود و نقل است که ذوالنون وقتی نامه نوشت ببعضی از دوستان خود که حق تعالی بپوشاند مرا و ترا پرده و در زیر آن پرده پدید آرد آنچه رضای اوست که بسا مستور که در زیر ستر است که دشمن داشته شده خدای تعالی است. و یکی از اکابر فرموده:

گر خلق چنانچه من منم دانندم همچون سگ دزد در بدر رانندم
ورزانکه در آن بر آن بگردانندم مستوجب آنم که بسوزانندم
چنانچه اعمال و عقاید و نیات قبیحه در روز قیامت ظاهر میشود و

صاحبان را رسوا میسازد اعمال و عقاید و نیات حسنه نیز ظاهر خواهد شد، و عبادات چنانی که مؤمنان در دنیا و در خلوات بآن مرتکب میشده‌اند و از خلائق پنهان میداشته‌اند و احیاناً اگر احدی برآن اطلاع پیدا مینموده از اعراض و اندوه بهلاک راضی میشدند و راضی بآن نبوده‌اند که بجز خدای تعالی کسی بآن اطلاع داشته باشد آن نیز ظاهر خواهد شد، و جزای عظیم باندازه آن اعمال و نیات خواهد یافت.

نقل است که عبدالله مبارک را غلامی بود وی را مکاتب کرده بود تا هرروز چیزی به عبدالله دادی. یک روز کسی عبدالله را گفت غلام تونباشی میکند! عبدالله از آن سخن اندوهگین شد، بشب از غلام باخبر بود که چکار میکند، چون شب درآمد غلام بگورستانی فرو رفت و خاک را دور کرد، عبدالله در پی فرا رسید، چون چنین بدید از جای بشد، زمانی بود برنیامد، عبدالله پیشتر رفت گوری دید فراخ و درپیش آن محرابی و غلام پلاسی پوشیده و غلی برگردن نهاده و سربسجده نهاده روی برخاک میمالید و پیش حق تعالی زاری میکرد. عبدالله چون آن حال بدید گریان لرزه براءضای وی افتاد پس رفت و بنشست، غلام تا روز درآن گور نماز میکرد، وقت صبح از آن گور برآمد و خاک را راست کرد، پس سربسوی آسمان کرد و گفت الهی اینک روز آمده و خداوند مجازی از من درم میخواهد سرمایه مفلسان تویی بده از آنجا که تو دانی! عبدالله را طاقت نماند برخاست و غلام را دربر گرفت و سروروی او را بوسه داد، و غلام چون خواجه را بدید بغایت غمناک گردید، سربرآورد و گفت: الهی چون پرده من دریده شد و راز من آشکارا گردید و دیگر در دنیا مرا راحت نماند بعزت خودت که مرا فتنه نگردانی و همین ساعت جان من بردار، هم در کنار عبدالله بود که جان بداد. عبدالله متغیر شد و بسیار بگریست، برفت و دوستان خود را خبر کرد و غلام را بدست خویش بشست و نماز کرد و درهمان گورش دفن کردند.

و نقل است که یکبار جوانی را حج فوت شد آهی کرد، سفیان گفت چهار حج کرده‌ام ترا دادم تو آن آه خود را بمن ده، گفت دادم، آن شب بخواب دید که او را گفتند سودی کردی اگر بهمه عرفات قسمت کنی توانگر گردی.

نقل است که ابومحمد رُویم در آخر عمر خود را در میان اهل دنیا نهان کرد، و معتمد خلیفه شد و شروع در مهمات نمود و مقصود آن بود تا خود را از خلق

مستور و محبوب گرداند تا جنید در حق او گفت ما فارغون مشغولیم و رویم مشغول فارغ.

فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰)

پس نیست مرانسان را قوتی در نفس خود که بآن قوه امتناع عذاب نماید و نه یاری که از خارج بمدد کاری او بلا را مندفع و مرتفع گرداند.

وَالسَّاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱)

سوگند بآسمان که صاحب باران است، و تسمیه باران به «رجع» یا بسبب آنست که خدای تعالی باز میگرداند او را وقتی پس وقتی، یا سبب آنکه سحاب او را چون از دریا برداشت باز میگرداند بزمین، و برین تقدیر میتواند بود که از سما سحاب اراده توان نمود.

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲)

و سوگند بزمین که صاحب شکاف است به نبات یا بچشمه ها.

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ إِلَّا هَزْلٌ (۱۴)

بدرستی که قرآن قولیست درست و راست و جدا کننده میانه حق و باطل و نیست او بازی و باطل و سخریه.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶)

بدرستی که معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی، و جز امیدهم مکر ایشان را باستدراج جزایی مناسب آن.

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

پس مهلت ده تو کافران را، یعنی مشغول بانتقام مشو، و استعجال در هلاکت ایشان منما، مهلت دادن اندکی، و این حکم منسوخ شد بآیه قتال. از حضرت رسالت (ص) مرویست که هر که سورة الطارق برخواند اعطا میکند او را خدای تعالی بعدد هر ستاره که در آسمان هست ده حسنه.

سورة الاعلى

وهى تسع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱)

تذرية کن نام پروردگار خود را که صفت آن اسم آنست که اعلى است از معانى که صحيح نيست آن معانى در اسم خداى تعالى، يعنى ممتنع است تغير اسماء خداى تعالى بمعنائى يى که آن معانى معانى آن اسما نباشد، مثل آنکه تفسير کنند اعلى را که از علو بمعنى اقتدار است بعلو در مکان و استواء عرش حقیقه، و آنکه ذکر کنند اسم خداى تعالى را در مواضعی که غرض تعظیم و خشوع نباشد، بلکه ترک اسم خداى تعالى در آن مواضع اولی باشد، مثل آنکه بگردانند او را وسیله یمین. قال الله تعالى: وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ^۱، و میتواند بود که اعلى صفت رب باشد.

و از امیرالمؤمنین علی(ع) منقول است که آن حضرت «سبحان ربی الاعلى» خوانده اند. و در حدیث هست که چون نازل شد «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»^۲ حضرت رسالت(ص) فرمودند که این آیه را در رکوع بگوئید و چون سَبِّح اسم ربک الاعلى نازل شد آن حضرت فرمودند این آیه را در سجود خود بگوئید و

۱. صدر آیه ۲۲۴ سوره بقره.

۲. آیه ۷۴ سوره واقعه.

قبل از نزول آیتین در رکوع «اللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ» می‌گفتند و در سجود «اللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ».

و نزد ارباب کشف و شهود امر بتسبیح مخصوص بحضرت نبوی (ص) و بمکلفین از حیثیت تأسی نیست بلکه جمیع اشیاء درین امر شریکند، اِنْ مِنْ شَيْءٍ اَلَّا يَسْبَحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^۱.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲)

آن خدایی که بیافرید همه چیزها را پس راست کرد خلق هر یک را، یا آنکه عطا فرمود آنچه او را در کار بود، یا بیافرید انسان را و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳)

و آن خدائی که تقدیر کرد از برای هر حیوانی هر چیزی که صلاح او در آن بود، و راه نمود او را بآن چیز، و او را بانتفاع آن شناسا گردانید. حکایت کرده‌اند که افعی هرگاه برو هزار سال بگذرد کور شود! خدای تعالی باو الهام نماید که اگر چشم را ببرگ راز یانه کشی چشمت بینا شود، پس بسیار است که در بیابانی می‌باشد که میانه او و میانه آن زمین که درو راز یانه است مسافتی بسیار است، پس بپهلوطی آن مسافت مینماید تا آنکه خود را بورق راز یانه میرساند، پس در چشمهای خود میکشد پس شفا یابد باذن خدای تعالی! و هدایت کردن خدای تعالی آدمی را بمصلحتها و حوایج او از اغذیه و ادویه و از باب دنیا و دین و الهامات خدای تعالی مربهایم و طیور را بابی است واسع و احاطه بآن نمی‌نماید وصف و اصف. و بعضی گفته‌اند معنی آیه این است: آن خدائی که تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن، یا مقرر کرد مدت مکث مولود را در رحم پس او

را راه نمود به بیرون آمدن.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵)

و آن خدائی که بیرون آورد چراگاه را پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او خشک و پژمرده و سیاه و تیره، بنابراین «أحوی» صفت غثاء خواهد بود، و بعضی او را حال از مرعی داشته اند، یعنی در حالتی که این مرعی سیاه است از غایت سبزی.

محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که ارباب دنیا اگر چه اول تازه و سیراب و سبز و خرم مینمایند اما در اندک وقتی بسبب هبوب باد خزان حوادث، تیره و بی طراوت خواهند شد.

آورده اند که چون جبرئیل (ع) بآیتی یا بسوره ای نازل شدی و بخواندی، حضرت رسالت (ص) همان را آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل بآخر نارسانیده آن حضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند، حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که:

سَتَقْرَأُكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را، یعنی که جبرئیل بامر ما بر تو خواند پس فراموش نکنی آن را از قوه حفظی که بتو ارزانی داشته ایم مگر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی، پس یادآوری آن را بعد از نسیان. یا آنکه بشارت داده است خدای تعالی او را بآیه بینه و او آنست که قرائت میکند براو جبرئیل آنچه با آن قرائت میکند از وحی، و با وجود آنکه او اقی است و کتابت نکرده و چیزی نخوانده همه را حفظ میکند و فراموش نمیکند الا آن چیزی را که خدای تعالی خواسته که از حفظ او برود، و آن آیتی است که تلاوت و حکم او منسوخ شده باشد.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷)

بدرستی که خدای تعالی داند آشکارا را از احوال خلق و آنچه پنهانست از اطوار ایشان، یا آنکه خدای تعالی میداند قرائت جهرت را و آنچه در نفس تو است از آنچه ترا بجهر میخواند که آن خوف نسیان است.

وَيُسِّرُّكَ لِلْيُسْرَى (۸)

و آسان گردانیدیم و توفیق دادیم ترا برای سلوک طریقه آسان و اسهل که حفظ وحی است، یا شریعتی که آسانترین شرایع است.

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى (۹)

چون حضرت رسالت (ص) مبالغه و اهتمام بسیار در پند دادن کفار مینمودند و ازین پند دادن آن حضرت چیزی غیر از طغیان ظاهر نمیشد، مع هذا آن حضرت ترک آن نمینمودند و کمال جد و اهتمام در پند دادن ایشان داشتند تا این آیه نازل شد که میفرماید پند ده اگر نفع کند پند دادن. پس خدای تعالی پند دادن را موقوف بنفع ساخته، و این بآن طریق است که خدای تعالی فرموده که: فذكر من يخاف وعيد. یا آنکه مراد از این آیه کریمه بحسب ظاهر شرط باشد و بحسب معنی مذمت و دوری تأثیر وعظ در دلهای ایشان، و این مانند آنست که گویند وعظ گوی فلان را اگر نفع دهد، و مراد آنست که شنیدن او وعظ را و نفع یافتن او باین وعظ بغایت دور است.

و بعضی از مفسرین گفته اند که «ولئن لم تنفع» محذوف است چه «نفعت» دلالتی بر آن دارد، و معنی چنین خواهد شد که پند ده اگر نفع دهد پند دادن یا نفع ندهد.

سَيَذَكِّرْهُمِنْ يَخْشَى (۱۰)

زود باشد که پند گیرد و منتفع شود باین پند آن کسی که از خدای بترسد و از بدبودن عاقبت اندیشه نماید.

وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشَقَى (۱۱) الَّذِي يَضْلِي النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲)

و پهلوتپی کند از موعظه کافر که آن بدبخت تر از فاسق است یابدبخت ترین کافران است، از جهت فرو رفتن او در کفر و دشمنی رسول خدای تعالی، آنکه درآید بآتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش های دیگر تیزتر و سوزنده تر است. و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزو یست از هفتاد جزو آتش دوزخ.

و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی — علیه السلام — باشد، و نار سفلی در طبقه علیا است که جای گنهکاران امت محمد مصطفی (ص) است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳)

پس آن بدبخت ترین نمیرد در آن نار کبری تابیا ساید، و نه زنده باشد زندگویی که از آن راحت یابد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵)

بدرستی که رستگاری یافت آن کسی که پاک از کفر و معصیت شد، و یاد کرد پروردگار خود را بدل و زبان پس نماز گزارد که نشانه اسلام است، یا رستگاری یافت کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنج گانه ادا کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر گفت و نماز عید گزارد.

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷)

بلکه شما برگزیدید زندگانی دنیا را و نمیکنید کاری را که شما را در آخرت نیکبخت کند، و این خطاب باهل شقاوت است یا بهرکس که دنیا مشغول گشته و کار آخرت نمیسازد، و آخرت بهتر است چه نعمتهای او خالیست از بدی و سختی، و افضل است از نعمتهای دنیا، و بقادرو بیشتر است چه او را انقطاعی نیست.

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹)

بدرستی که آنچه مذکور شد از «قد افلح» تا به «ابقی» در صحیفه های پیشینیان است یعنی معنی این کلام در آن صحیفه ها بوده، و بعضی گفته اند آنچه درین سوره مذکور شده در صحیفه های ابراهیم است و در صحف موسی یعنی الواح.

وابی ذر — رضی الله عنه — از حضرت رسالت (ص) سؤال کرد که خدای تعالی چند کتاب فرستاده؟ آن حضرت فرمود صد و چهار کتاب. برآدم ده صحیفه فرستاده، و بر شیت پنجاه صحیفه، و بر ادریس سی صحیفه، و بر ابراهیم ده صحیفه، و تورا و انجیل و زبور و فرقان.

از رسول خدای (ص) منقول است که هرکس سوره اعلی بخواند اعطا میکند خدای تعالی باو بعدد هر حرفی که فرستاده بر ابراهیم و موسی و محمد (ص) ده حسنه. و آن حضرت هرگاه که این سوره را میخواند میفرمود سبحان ربی الله الاعلی. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابن عباس نیز در وقت قرائت این سوره این تسبیح را میگفتند، و آن حضرت دوست میداشت این تسبیح را و فرمود که اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود.

سورة الغاشية
وهي ستّ وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

هل آتیک حدیث الغاشیة (۱)

آیا بتو آمد خبر پوشیده که قیامت است؟ چه او پیوشد خلائق را بشدائد و احوال خود، یعنی سختی و هیبت او همه کس را فرو گیرد.

وَجُودٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳)

رویهایی هست در آن روز خوار و ذلیل و بی مقدار، عمل کننده رنج کشنده در آن عمل، یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد، مثل کشیدن سلسله های آتشین و اغلال و فرورفتن ایشان در آتش چون فرورفتن شتر در گل، و صعود و هبوط ایشان بر عقبات دوزخ. و بعضی گفته اند که اینها جمعی اند که در دنیا اعمال بد میکردند و لذت می دانسته اند، پس اینها در آخرت عوض آنهاست. و بعضی گفته اند که جمعی اند در دنیا عملی نمیکرده اند و رنج میکشیده اند اما کاری نمیکرده اند که ایشان را در آخرت نفعی باشد.

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (۴)

در آیندایشان بآتشی بنهایت گرمی رسیده.

تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ (۵)

آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه آتش بیاشامند ایشان را از چشمه آب بغایت گرم. و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شده این آب را میجوشانند و اگر چنانچه قطره ای از این آب بر کوههای دنیا ریزند همه کوهها گداخته شود.

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ (۶)

نیست مردوزخیان را خوردنی بی مگر ضریع، و آن گیاهی است خارناک، چون تر باشد شتر آن را خورد و چون خشک شود قاتل باشد و هیچ حیوان گرداو نگرده. و بعضی گفته اند درختی است از آتش مشابیهت به ضریع دارد، و در حدیث است که این ضریع شیئی است در آتش تلخ تر از صبر و بدبوتر از مرداری و حرارت او بیشتر از آتش است، و ضریع طعام این جماعت است، و غِسلین که او چرک و ریم است که از بدن دوزخیان بیرون آید طعام جمعی دیگر، و زقوم طعام جمعی دیگر، پس حصر مستقیم باشد، و از کمال قدرتست که خدای تعالی ضریع را در آتش خلق نموده که اگر سنگ در آنجا بیفتد بگدازد، و بر تعبیری که مراد از ضریع آن درخت باشد یا آن شیء دیگر هیچ خفائی نیست.

لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷)

مرفوع است محلاً یا مجرور است که صفت ضریع باشد، یعنی طعام ایشان یک قسم از طعام است که از خوردنی آدمی نیست بلکه از طعامی است که در وقت خشک شدن دانه نیز از او تنفر مینماید و گرد او نمیگردد، و نفعی که بر

غذا مترتب شود که آن فربهی و قوت و غنا از جوع است از او منتفی است، یا آنکه مراد آنست که ایشان را طعام اصلی نیست چه ضریع قابل آن نیست که طعام بهایم باشد چه جای ایشان، چه طعام آنست که فربه و سیر کند و در ضریع آن نیست.

بعضی گفته اند که چون کفار قریش استماع نمودند که طعام اهل دوزخ ضریع خواهد بود گفتند ضریع شتران ما را فربه خواهد کرد! خدای تعالی نفی فربهی و سیری نمود.

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰)

رویهایی در آن روز تازه باشد و اثر نعمت درو پیدا و عمل خود را پسند کند، یعنی راضی باشد از عملهای خود چون ثواب را ببند، در بهشتی باشند که رفیع المکان یا رفیع القدر است.

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً (۱۱)

نشنوی توای محمد یا ای مخاطب با این وجوه در بهشت لغوی را یا کلمه ای را که صاحب لغو باشد، یا نفسی را که لغو گوید چه اهل جنت تکلم ننمایند مگر بحکمت و حمد خدای تعالی. پس ظاهر شد که «لاغیه» احتمال دارد که مصدر شود یا صفت، و برین تقدیر موصوف آن «کلمه» میتواند بود و «نفس» میتواند بود، و حاصل آنکه بهشت منزّه از لغو است.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲)

در بهشت چشمه هایست جاری غیر منقطع، و تنکیر از جهت تعظیم است. و بعضی از عارفان گفته اند که این عین جاری از آن کس است که در دنیا عین او جاری شده باشد بگریه. و از حضرت رسالت (ص) مرویست که میان

بهشت و دوزخ تلی است که نمیگذرد آن را مگر جمعی که از ترس خدای تعالی گریه کرده باشند.

و از امیرالمؤمنین — علیه السلام — منقول است که وقتی که سخن کرد خدای تعالی با موسی، موسی گفت بار خدایا چیست جزای کسی که اشک از چشم وی ببارد از ترس تو؟ خدای تعالی فرمود که: نگاه میدارم روی او را از حرارت آتش و ایمن میسازم او را از روز فزع اکبر. و از امام جعفر صادق منقول است که هیچ چیز نیست آلا آنکه او را وزنی و کیلی هست مگر اشک را، بدرستی که قطره‌ای از و فرو مینشانند در یاهای آتش را، هرگاه ریخته شود اشک از چشم بر صفحه وجه از ترس خدای تعالی فرو نمیگیرد آن وجه را در روز قیامت غبار سیاه و خواری، و هرگاه آن قطره بر زمین ریخت حرام میسازد خدای تعالی او را از آتش دوزخ. و بتحقیق که اگر بنده‌ای بگرید در امتی خدای تعالی بر آن امت رحم کند.

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (۱۳)

در بهشت سریرهاییست رفیع القدر یا بلندی او بسیار است، یا آنکه مؤمن چون بر آن بنشینند ببینند جمیع آن چیزهایی را که خدای تعالی ما را عطا کرد: از ملک و نعمت. و گفته‌اند اصل آن سریر از زراست مکمل به زبرجد و در و یاقوت، و گفته‌اند که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بر زمین فرود آید و چون بر او قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود.

وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَ زَوَاجٍ مُبْتَوَّاتٍ (۱۶)

و در بهشت است کوزه‌های بی‌دسته پیش ایشان بر کنارهای جویها نهاده، مهیا از برای آب خوردن، و بالشتها نهاده با یکدیگر تا بر آنجا نشینند یا تکیه کنند، و فرشهای گسترده بسیار.

و چون خدای تعالی وصف نمود ارتفاع سریرهای بهشت را، کفار گفتند

بچه طریق اهل بهشت ببالای آن خواهند رفت؟ خدای تعالی میفرماید:

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷)

یعنی آیا نمی بینند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده؟
یعنی با آن همه بلندی و بزرگی برشته ای مسخر کودکی میشود و سرفرود میآورد تا
هرگاه خواهد تا بروی برآید و فرود آید، پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند
که در فرمان بهشتی باشد، و هرگاه او خواهد سرفرود آرد.

و گفته اند شتر دالّ است بر کمال قدرت و حسن تدبیر، چه بزرگ است و
بار گران برمیدارد، و منقاد است همه را فرمان برد، و قانع است از همه گیاهها
بچرد، متحمل است در بیابان شکیبایی ورزد و بدین جهت است که بیابان بی آب
قطع کند، و هرچه مطلوبست از حیوان مثل حمل و شیر و لحم و رکوب همه از
وی حاصل است. پیر رومی قدس سره فرموده:

برخوان «أفلا ينظر» تا قدرت مایینی یک ره بشتربنگر تا صنع خدایینی
ورخاردهی قانع و ربارکنی راضی و صفش اگر جویی در اهل صفایینی
و بعضی گفته اند مراد به ابل سحاب است بر سبیل استعاره و تشبیه. و
چون مخاطب عربند و اکثر ایشان اهل بادیه باشند مال ایشان شتر است و هر
طرف که مینگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر
میفرماید:

وَالِی السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸)

آیا نمینگرند با آسمان که بحکمت ما چگونه برداشته شده است بی ستون؟

وَالِی الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)

و آیا نظر نمیکند بکوهها که بقدرت ما چگونه ثابت و راسخ است؟ که

میل نمینماید و برطرف نمیشود.

وَالِی الْأَرْضِ کَیْفَ سَطَحَتْ (۲۰)

و آیا نظر نمیکنند بزمین که چگونه گسترانیده شده است تا جای آرامگاه خلق باشد؟

فَذَکِّرْ إِنَّا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱)

پس پند ده ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت، جزاین نیست که تو پند دهنده ای.

لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُضِیْطِرٍّ (۲۲)

نیستی تو برایشان مسلط تا اکراه کنی برایمان، و آیه قتال نسخ این نموده.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴)

لیکن هر که روی بگرداند بعد از موعظه تو و مگرود و حق را بپوشد، پس عذاب کند خدای تعالی او را عذابی بزرگتر یعنی عذاب آخرت، چه در دنیا بقحط و قتل و اسیری معذب بودند، پس استثنای منقطع باشد. و بعضی گفته اند که استثنای متصل است از «فذكر»، یعنی فذكر الناس بأجمعهم آلا من تولى، و بین این دو، جمله معترضه است.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ماست بازگشت ایشان، پس

بتحقیق که برماست حساب ایشان در محشر. و تقدیم ظرف دلالت میکند بر شدت وعید و آنکه بازگشت ایشان نیست مگر بجباری که قدرت بر انتقام دارد، و آنکه حساب ایشان مگر براو روا نیست که حساب میکند بر فقیر و قطمیر.

امیر خسرو — علیه الرحمة — در مطلع الانوار فرموده:

باک نداریم زخشم و عتاب کارچو با اوست بروز حساب
چون بود ازوی بخطا و صواب جائزه آن علینا حساب
از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة الغاشية بخواند
حساب میکند خدای تعالی او را حساب آسان.

سورة الفجر

وهی ثلاثون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَجْرِ (۱)

سوگند به بیرون آمدن صبح یا بنماز صبح یا به روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان.

وَلَيَالٍ عَشْرٍ (۲)

و سوگند بده شب که آن عشر اول ذیحجه است یا عشر آخر از رمضان که به اشهر اقوال متضمن بشب قدر است، یا عشر محرم که متضمن عاشورا است، یا عشر میانه شعبان که متضمن برات است، و در تنکیر اشعار است بز یادتی فضل.

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳)

و سوگند بجفت و طاق. مراد شفیع و وتر جمیع اشیاست یا خصوص این لیالی مذکوره، و جایز است که مراد از شفیع روز عید باشد و از وتر روز عرفه، از حضرت رسالت (ص) چنین مرویست. یا آنکه مراد از شفیع خلق باشد مثل قول

خدای تعالی: ومن کلّ شیء خلقنا زوجین^۱ واز وتر خدای تعالی. یا آنکه مراد از شفیع نیز خدای تعالی باشد، قوله تعالی: مایکون من نجوی ثلثه^۲ آلهو رابعهم^۳. صاحب کشف فرموده^۳ که: «علما در تفسیر شفیع و وتر اقوال ذکر کرده‌اند تا آنکه نزدیک است که فراگیرد اشیائی را که شفیع و وتر براو واقع میشود». و حمزه و کسائی و او وتر را مکسور خوانده‌اند و باقی مفتوح.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ (۴)

و سوگند بشب در وقتی که برود، و نسبت فعل به لیل مجاز است.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ (۵)

بدرستی که قسم من باین اشیاء قسمی است مرصاحب عقل را تا اعتبار گیرد و داند که سوگندیست محقق، و میتواند بود که مراد از قسم مقسم به باشد و مشارالیه نیز او باشد، و مراد از حجر عقل است چه آن منع مالا ینبغی مینماید، و جواب قسم این است که عذاب خواهیم کرد مکذبان را.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرَمَ

آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو باولاد عاد و نبیره ارم یا اهل ارم که ارم اسم آن زمین و بلده باشد، و بر تقدیرین ارم عطف بیان عاد بود، و بعضی گفته‌اند که عاد را باسم ارم که جد اوست میخوانند، پس بنابرین عطف بیان خواهد بود بلا تقدیر، یا بدل خواهد بود.

۱. صدرآیه ۴۹ سوره ذاریات.

۲. از آیه ۷ سوره مجادله.

۳. کشف ج ۲ ص ۵۴۱.

ذاتِ الْعِمَادِ (۷)

پس عادیان را صفت میکند که خداوند قامت‌های بزرگ یا اهل زمینها و خرگاهها بودند.

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸)

این قبیله که آفریده نشده مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جثه در شهرها. اشهر آنست که ارم نام بلده عادیان است و آنچه بعد از او مذکور شده صفت اوست، یعنی شهر ارم خداوند بنای بزرگ است، آن چنان بنایی که مثل او در همه بلاد عالم نبوده، و قصه او بر سبیل اجمال آنست که:

عبدالله بن قلابه بطلب شتری گمشده در صحاری عدن میگشت، در بیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت و برحوالی آن قصور بسیار بود، و عبدالله بامید آنکه کسی را ببیند و احوال شتر خود از او پرسد بدرحاصاری آمد دری دید مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت، متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود، چه قصرها دید برستونهای یاقوت و زبرجد بنا کرده خشتی از زروخشتی از نقره و فرشها برهمین و تیره، و بجای سنگریزه مرواریدهای آبدار ریخته، و درحوالی هر قصری آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان، و درختان بسیار تنه‌های آن از زرو برگها از زبرجد و شکوفه‌ها از سیم. با خود گفت هذه جنة الّتی وعد بها المّتّقون! پس قدری از آن جواهر برداشت و در پشت بسته باز آمد.

مردمان آن گوهر را دردست او بدیدند و حمل بر یافتن گنجی کرده این قصه در زبانها افتاد تا حدی که حال او را بمعایه که در آن وقت حاکم شام بود اعلام کردند. معایه وی را طلبید و تمام حکایت او از اول تا آخر استماع نمود. پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری هست که بنای آن از زرو نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر؟ کعب گفت آری شهری هست که حق سبحانه و تعالی او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آن راشد ادب‌ن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر

داشته هرجا در عالم زری و جواهری بوده همه را جمع کرده و صدقهرمان^۱ با هریکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند و بسیصد سال باتمام رسید، ده سال دیگر بتهیه راه اشتغال نمود، امرا و ملوک عالم را جمع کرده از دارالسلطنه خود بتماشای آن شهر متوجه شد، یک شبه راه میان وی و آن بناها مانده بود که حق سبحانه و تعالی ملکی را فرستاد که صیحه ای برایشان زند، همه بیکبار بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد.

و خواننده ام که در زمان حکومت تو مرد کوتاه بالائی سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی باشد و برگردن او علامتی باشد و بطلب شتری بدانجا رسد آن را ببیند! پس نگر است و ابن قلابه را دید گفت: هووالله ذلک الرجل!

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹)

و دیگر چه کرد خدای تعالی بقوم ثمود آنان که میبردند کوهها را برای آنکه خانه جهت خود مهیا سازند به وادی القری، و گفته اند که ایشان هزار وهفتصد شهر بنا نهادند همه در میان کوه از سنگ.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْدَادِ (۱۰)

و چه کرد خدا بفرعون خداوند قوا و لشکر بسیار که صاحب خیمه و وتد بسیار بودند که هرجا فرود میآمدند خیمه ها میزدند، یا آنکه بچهار میخ تعذیب مینمود چنانچه بدختر وزن خود چنین کرد.

الَّذِينَ ظَفَّوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱)

این سه گروه یعنی عاد و ثمود و فرعون از حد بندگی درگذشتند در شهرهایی که حاکم بودند، یا فرعون و اتباع او.

۱. در برهان قاطع گفته: «قهرمان بامیم بروزن پهلوان کارفرما را گویند».

فَاكْثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲)

پس بسیار کردند در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت با حق بود و ستمکاری بر خلایق.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳)

پس ریخت پروردگار تو برایشان تازیانه عذاب را، و ذکر تازیانه اشارتست بآنکه این عذاب عظیم که درد دنیا برایشان واقع شد نظر بعذاب آخرت که جهت ایشان آماده است چون عذاب تازیانه ایست نسبت بعذاب شمشیر.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴)

مرصاد مکانی را میگویند که دیده بان در آنجا میباشد. میفرماید که بدرستی که پروردگار تو در مرصاد است، یعنی چنانچه از آن کسی که در مرصاد است و مترصد گذرندگان است ازو هیچ چیز فوت نمیشود، همچنین از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز فوت نمیشود، چه همه را می بیند و میشنود و هیچ براو پوشیده نیست.

خواجه عبدالله انصاری فرموده: آه آه از بیم سرد و راه، و مولا از نهانها آگاه.

فَإِذَا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵)

و این متصل است به «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»، پس گویا گفته شده خدای تعالی نگاه میکند امور اخروی را پس نمیخواهد مگر طاعت و سعی در آن را، ولیکن انسان قصد نمیکند مگر دنیا و لذات او را، هرگاه می آزماید او را پروردگار او بتوانگری و نیکو حالی، پس گرامی کندش بجاه و اقتدار، و نعمت

دهدش و معیشت براو فراخ گردانند، پس بگوید پروردگار من مرا بزرگ داشت و بامن این کرامتها فرمود.

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ فَقَدَّرْ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶)

و چون او را بیازماید بدرویشی و سختی پس تنگ سازد براو روزی او را، پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا، کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی، و این از قصور نظر و قلت فهم است، چه آسایش درویش بیحد و آرام درویشان فزون از عداست.

نقل است که روزی جمعی از مشایخ نشسته بودند ابراهیم ادهم قصد صحبت ایشان کرد، راهش ندادند گفتند: برو که از تو هنوز گند پادشاهی میآید! با آنکه زهداودردنیا بمرتبه ای بود که چندین حج پیاده کرده بود و از چاه زمزم آب برنکشید که دلو ورسن او از مال سلطان است.

و در وحی قدیم خدای تعالی فرموده مهیا ساخته ام از برای بندگان خود چیزهایی که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بدل هیچ آدمی خطور نکرده، ای آدمی اگر مشتاق است نفس تو باین نعمتها پس ترک کن دنیا را پس بتحقیق که ترک دنیا مهر آخرتست، و مثل دنیا مانند مشرق و مغربست بقدر نزدیکی به احدی لازم میآید دوری از دیگری و بقدر خشنودی احدی لازم میآید دشمنی دیگری.

و از امام جعفر صادق (ع) منقول است که آن حضرت فرموده که ما که نوع انسانیم دنیا را دوست میداریم و ناآمدن دنیا ما را بهتر است از آمدن آن، و نیامد پسر آدم را شیئی از دنیا آلا آنکه ناقص شده در برابر آن شیئی از آخرت.

و مرویست که نازل شد جبرئیل (ع) بر پیامبر خدا (ص) سه مرتبه بکلیدهای گنجهای دنیا و در هر سه مرتبه فرمود که این کلیدهای گنجهای دنیاست و با وجود این ناقص نمیکند خدای تعالی از مرتبه تو که نزد خدای تعالی است شیئی را، پس آن حضرت فرمود که مرا هیچ احتیاجی نیست.

و از ابی عبدالله — علیه السلام — منقول است که در انجیل است که عیسی (ع) مناجات کرد که: بار خداوندا روزی کن مرا بامداد گرده جوی و

شبانگاه نیز گرده جوی، و روزی مکن مرا بالا ترا زین که یاغی میشوم.

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده که: بتحقیق ای دنیا ترا طلاق دادم سه بار که هیچ رجوعی نیست درو. و حضرت رسالت (ع) فرموده که فقر فخر من است و باو افتخار مینمایم. و از آن حضرت مرویست که فرموده اند که من مطلع بر بهشت شدم پس یافتم من بیشتر اهل بهشت را فقرا و مساکین و اندک است در بهشت از اغنیا و از زنان.

و از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) منقول است که آن حضرت فروخت باغی را که درختهای او را حضرت رسالت (ص) بدست مبارک خود از برای او نشانده بود و بدست مبارک خود آب داده بدوازده هزار درهم، و تارسیدی بحریم محترم خود حاصل آن را تصدق کردی، پس گفت مراو را حضرت فاطمه (ع) میدانی تو که ما را ایامی هست که نمی چشیم در آن ایام هیچ طعامی، و میرسد بما گرسنگی و گمان نمیبرم ترا مگر همچون یکی از ما، پس چرا نمیگذاری از برای ما ازین قوتی؟ پس آن حضرت فرمود که منع میکند مرا ازین رویی چند که بمن متوجه بودند ترسیدم که سؤال کنند و ببینم برایشان خواری سؤال را. عبدالله عمر گفته که من از حضرت رسالت (ص) شنیدم که آن حضرت فرمود که امت من در دنیا سه طبقه اند:

اول آنانند که دوست میدارند جمع مال و ذخیره کردن او را و رضای ایشان از دنیا سذجوعی است و ستر عورتی و قصد ایشان از دنیا چیز نیست که ایشان را بآخرت رساند، این جماعتند که ایمنند در آخرت و خدای تعالی در حق ایشان فرموده که هیچ خوفی برایشان نیست و هیچ غمی نخواهند داشت در روز قیامت.

و اما طبقه دوم آنانند که دوست میدارند جمع کردن مال را از بهترین وجهی و بهترین راهی و باین مال صلۀ رحم بجای میآورند و نیکوئی ببرادران خود میکنند و باین مال آشنائی بفقرا مینمایند، و فرو بردن دندان یکی از ایشان بر سنگ آسان تر است از حاصل کردن درهمی نه بروجه حلال و از منع کردن این درهم از مستحق، پس این جماعتند که اگر مناقشه کرده شوند در روز قیامت عذاب کرده شوند و اگر از ایشان در گذرانند سالم میمانند.

و اما طبقه ثالث آنانند که دوست میدارند جمع کردن مال را از حلال و

حرام و دوست میدارند منع کردن مال را از آنچه برایشان فرض است و نفقه دادن را اسراف میدانند، این جماعتند که دنیا مهار دلهای ایشان را مالک شده تا آنکه بسبب گناهان در آتش داخل میشوند.

و نقل است که یکی از بزرگان بصره درآمد و بر بالین رابعه بنشست و مذمت دنیا آغاز کرد، رابعه گفت تو سخت دنیا را دوست داری که اگر دوستش نداشتی چندین یاد او نکردی و سخن او را بر زبان نراندی که شکننده کالای خریدار بود، و هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن چیز بسیار کند! چنانکه شیخ عطار در اسرارنامه فرموده^۲:

غم دنیا مخور ای دوست بسیار	که در دنیا نخواهد ماند دیار
چه می‌سازی بدین دنیای غدار	که تو کرکس نئی گراوست مردار
تو ای عطار جادر کوی جان گیر	جهان کم گیر کودشمن جهانگیر
همه تخم جهان برداشته گیر	بدست آورده و بگذاشته گیر

کَلَامَ

نه چنانست که گمان برده‌اید ای کافران بلکه کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت، اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتَّقِیْکُمْ^۳ و بدانید که من شما را نه بفقر و تنگدستی اهانت میکنم.

بَلْ لَا تُکْرِمُوْنَ الْیَتِیْمَ (۱۷)

بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهی^۴.

۱. این فقره بکمک تذکرة الاولیای عطار تصحیح شد (ص ۷۲ چاپ لیدن سال ۱۳۲۲ هـ - بتصحیح نیکلسون و با مقدمه محمد قزوینی).

۲. اسرارنامه، ص ۱۳۲، چاپ تهران - ۱۳۳۸ - بتصحیح دکتر سیدصادق گوهرین . ولی بیت سوم - که مصرع دومش نامفهوم است - در چاپ مذکور اسرارنامه نیست.

۳. از آیه ۱۳ سوره حجرات.

۴. یعنی نمیدهید. و اینگونه استعمال، یعنی صرف فعل مفرد مخاطب برای جمع مخاطب در برخی از متون فارسی قدیم چون تفسیر ابوالفتح و نقض عبدالجلیل فراوان رایج بوده است. برای اطلاع از این موضوع رجوع فرمائید به تعلیقات نقض، تعلیقه ۳۱، ص ۱۷۲ ج ۱، تهران - ۱۳۵۸ش - انتشار انجمن آثار ملی.

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸)

و تحریش نمیکنید یکدیگر را بدادن طعام بدرویش.

وَتَاكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا (۱۹)

و میخورید شما میراث را که صاحب جمع است میانه حلال و حرام، چه کافران کودکان زنان را میراث نمیداده اند و نصیب ایشان را متصرف میشدند، یا آنکه بودند که میخوردند آنچه میت بظلم و تعدی جمع کرده بود با آنکه ایشان عالم بودند بدین، یا آنکه مراد به «أَكْلًا لَّمًّا» آن باشد که جمیع اشیا را میخورده باشند و هیچ سؤال نمیکرده باشند که آیا این حلال است یا حرام، یا آنکه مراد مذمت وارثان باشد که ظفر بر مال میت پیدا میکنند بی آنکه پیشانی ایشان عرق کرده باشد و اسراف می نمایند و میخورند الوان طعامها و اشربه ها و میوه ها را.

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰)

و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و منع حقوق.

كَلَّا

منع است ازین فعل، و انکار است مرایشان را مرفعل ایشان را، و ما بعد حسرت و وعید است مرایشان را از آن چیزی که از ایشان فوت شده در حینی که حسرت نفع نمیدهد.

إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱)

وقتی که شکسته شود زمین شکستی بعد از شکستی، یعنی پاره پاره گردد و کوهها و تلها پست شود، یا آنکه بگردد غبار نرم و پراکنده.

وَجَاءَ رَبُّكَ

یعنی آثار قهر و علامات قدرت پروردگار تو ظاهر شود، و تمثیل کرده شده این بآنچه ظاهر میشود وقت حاضر شدن سلطان از آثار هیبت و سیاست که بحاضر شدن لشکرها و وزرا و خواص ظاهر نمیشود.

وَالْمَلِكُ صَفَا صَفَا (۲۲)

و بیایند فرشتگان بعرضه محشر صفی بعد از صف، ملائکه هراسمائی صفی علیحده باشند و چشم بجنّ و انس زده باشند.

وَجِئْ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

و آورده شود در آن روز جهنّم.

و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد تغییر پیدا کرد روی مبارک حضرت رسالت (ص) و تغییر آن حضرت را همه کس دانست تا آنکه مدّتی برداشت و کار بر اصحاب تنگ شد، پس خبر دادند امیرالمؤمنین (ع) را، پس او از عقب آن حضرت درآمد و میانه آن دو کتف حضرت را بوسه داد، پس گفت یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد چه چیز حادث شده امروز و چه چیز ترا متغیر ساخته؟ پس این آیه را آن حضرت بخواند، پس امیرالمؤمنین از آن حضرت سؤال کرد که چگونه جهنّم بیاید و بچه وجه باشد؟ آن حضرت فرمود بیاید با او هفتاد هزار ملک میکشند او را بهفتاد هزار زمام پس حمله میکند حمله کردنی عظیم که اگر او را وا گذارند اهل عرصات را همه بیک حمله بسوزاند.

و در خبر است که دوزخ را باین وجه بعرصات آورند و او از خشم میجوشد و میخروشد و او را برچپ عرش بدارند و در آن محل هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل نماند الا از هول و هیبت جهنّم بزانو درآیند و میگویند نفسی یا ربّ نفسی نفسی! و حضرت پیغمبر (ص) میفرماید یا ربّ امتی امتی! و جهنّم میگوید مالک یا

محمّد! چیست مرترا ای محمّد! ترا با من چه کار و مرا با تو چه کار! حق سبحانه و تعالی مرا بر تو حرام گردانیده است.

و خدای تعالی حکایت کرده از دوزخیان: ربّنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسّوا فيها ولا تكلمون^۱. دوزخیان گویند بار خداوند! بیرون کن ما را از جهنّم پس اگر برگردیم ما بگناه پس ما ظالمان باشیم، دیگر هر قسم عذابی که خواهی بکن، خدای تعالی میفرماید ساکت باشید در جهنّم و دور شوید و بمن سخن مکنید.

مروست که ایشان در این وقت سگان خواهند شد و در آتش فریاد سگ خواهند کرد! نعوذ بالله الرّؤف الرّحیم من عذابه الالیم.

بعضی محقّقین فرموده اند که مصیبت عظمی خلود است، چه اگر عذاب منقطع میشد امر سهل میبود، لیکن این عذاب جهنّم بی آخر است، پس کدام دل کشیدن طاقت او دارد و کدام نفس صبر برین میتواند نمود، و ازین جهت است که حضرت عیسی (ع) فرمود که ذکر خالدين پاره میکند دل های خائفین را. و نزدیکی از زهّاد مذکور میشد که آخر کسی که بیرون آید از آتش مردی باشد که او را «هناد» می گفته باشند او را عذاب میکرده باشند هزار سال و او فریاد میزده باشد که یا حنّان یا مّتان! پس آن زاهد بگریست و گفت کاشکی که من هناد میبودم! پس گفت شما از این تعجّب مینمائید و این بر شما ابا نیست روزی که بیرون میآید.

و غزالی در بعضی از تصانیف خود فرموده که نکته ای که می شکند پشته را و زرد میسازد رویها را و پاره میکند دلها را و میگدازد جگرها را و روان میکند چشمه های خون را آن کندن ایمانست در حین موت.

و بعضی گفته اند غمها سه است: غم طاعت که قبول نکند، و غم معصیت که نیامرزد، و غم آنکه سلب ایمان نشود. و بعضی دیگر گفته اند که بلکه جمیع غمها خوف سلب ایمانست.

از یوسف بن اسباط منقول است که او گفت داخل شدم نزد سفیان پس از سر شب تا صبح گریه کرد که نیاسود، من باو گفتم گریستن تو این مقدار

برگناهانیست که کرده‌ای؟ پس او برگ کاهی برداشت که گناهان من آسانتر است نزد خدای تعالی از این برگ کاه، بدرستی که ترس من از آنست که در وقت مردن اسلام از من سلب نشود.

حکایت کرده‌اند که فضیل را شاگردی بود، پس در حین وفات فضیل نزد او حاضر شد و بالین سراو بنشست و شروع کرد در خواندن سوره «یس» پس شاگرد گفت ای استاد مخوان و خموش باش! پس فضیل او را تلقین کرد و گفت: بگو لا اله الا الله، پس گفت نمیگویم و من ازین گفتن بیزارم! فی الفور درگذشت. پس فضیل بمنزل خود رفت و چهل شبانه روز گریه کرد و از خانه بیرون نیامد، پس او را در خواب دید که او را میکشیدند بجهنم، پس گفت بچه چیز خدای تعالی سلب کرد ایمان را از تو؟ گفت بسه چیز: اول به نیمه، دویم بحسد، سیم آنکه مرا علتی بود پس آمدم نزد حکیم و از او سؤال کردم، پس گفت بخور در هر سال قدحی از شراب، پس اگر نخوری این علت باقی میماند. پس من هر سال قدحی میخوردم!

و از مالک دینار منقول است که او در حین موت همسایه خود نزد او حاضر شد، پس او گفت با مالک دوکوه از آتش نزد من است و مرا تکلیف کنند که ببالای دوکوه رو. پس مالک از اهل او پرسید که او در دنیا چه سلوک داشت؟ پس گفتند او را دو پیمانانه بود که یکی میخريد و بدیگری میفروخت، پس مالک آن هر دو پیمانانه را طلبید و هردو را شکست، پس از آن مرد سؤال کرد که هیچ کمتر شد از آنچه دیدی؟ گفت این کار آن را زیاده کرد بر من.

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ

یومئذ بدل است از «یومئذ» اول، و او بدل است از «اذا دکت الارض» یعنی آن روز یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از اعمال خویش.

وَأَنى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳)

و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن؟ چه محلّ پند گرفتن دنیا باشد نه عقبی. [بنابر این تفسیر «آتی له الذّکری» بتقدیر مضاف است که آن لفظ «نفع» باشد، یعنی «وَأَتَىٰ لَهُ نَفْعُ الذِّكْرِ» و اگر مضاف مقدر نباشد جمع میان «یتذکر الانسان» و «آتی له الذّکری» مشکل است]^۱ و چون بنده بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت گوید:

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴)

گوید ای کاشکی پیش میفرستادم عمل خیری را برای زندگانی من درین عالم، یا آنکه گوید کاشکی پیش میفرستادم عمل خیر را وقت زندگانی در دنیا. و ازین لازم میآید که اختیار در دست بنده است و بنده مجبور نیست و آلا حسرت بردن مناسب نخواهد بود.

فَيَوْمِئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَلَا يُوثِقُ وُثْقَهُ أَحَدٌ (۲۶)

ضمیر راجع بخدای تعالی تواند بود، و معنی چنین خواهد بود که مرتکب نشود عذاب خدای را و بند او را بسلاسل و اغلال احدی غیر از او، چه امر در آن روز مرخدای راست. و میتواند بود که ضمیر راجع بانسان باشد، یعنی عذاب نمیکند احدی از زبانیه احدی را از گنهکاران مثل عذاب کردن زبانیه مراین انسان طاغی را، و بند نمیکند بسلاسل احدی از زبانیه احدی را از گنهکاران مثل بند کردن مراین انسان طاغی را.

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷)

و گوید خدای تعالی در دنیا نزدیک مرگ مؤمن یا وقت برانگیختن یا نزد

۱. مطالب بین دوقلاب، منقول از تفسیر شریف لاهیجی است، زیرا عبارت نسخه در اینجا مشوش و نامفهوم بود، و چون همان معنی را شریف لاهیجی با عبارت رسا و قابل فهم نوشته است از او نقل نمودیم.

داخل شدن ببهشت که: ای نفس آرام گرفته بذکر من یا اینکه ای نفس آمنه به خوف و حزن ترا امروز مضطرب نمیسازم.

إِزْجِیْ إِلَى رَّیْکِ

رجوع کن بموعد پروردگار خود.

رَاضِیَّةٌ مَرْضِیَّةٌ (۲۸)

درحالتی که پسند کننده ای آنچه را بتو داده اند و پسندیده ای نزدیک خدای تعالی.

فَادْخُلِیْ فِی عِبَادِی (۲۹)

پس درآی در زمره بندگان شایسته من، یا آنکه معنی آن باشد که ای نفس آرام گرفته بدنیا، رجوع کن بخدای تعالی و ترک کن دنیا را و درآی در زمره بندگان من.
خواجه عبدالله انصاری فرموده: اگر یکبار بگویی بنده من، از عرش بگذرد خنده من.

وَ ادْخُلِیْ جَنَّتِی (۳۰)

و داخل شو بهشت مرا با ایشان. بعضی گفته اند که مراد از نفس روح است یعنی داخل شوای روح در جسمهای بندگان من.
از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره «الفجر» در لیالی عشر بخواند خدای تعالی او را پیامرزد، و کسی که بخواند این سوره را در باقی ایام او را نوری باشد در روز قیامت.

سورة البلد

وهی عشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲)

سوگند میخورم باین شهر یعنی بمکه، و تو فرود آمده ای باین شهر، یعنی سوگند من بمکه بسبب آنست که تو در آنجا فرود آمده ای چه شرف مکان بمکین است.

این کعبه رازینم قدم تو صد شرف وین مروه را بمقدم پاک تو صد صفا بطحاز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب ز خاک پای تو بارونق وضیا یا آنکه حلال است مرترا آنچه اراده کنی یک ساعت، و این مخصوص بآن حضرت بود.

حضرت رسالت (ص) فرموده بدرستی که خدای حرام ساخته مکه را در روزی که خلق کرده است آسمانها و زمینها را و حلال نساخته است پیش از من و بعد از من بر کسی، و بدرستی که بر من حلال ساخته ساعتی از روز. و این وعده بود آن حضرت را بفتح مکه و قتل بعضی دراو. و این از قبیل سبق نزول حکمت بر فعل است، چه باتفاق این سوره مکی است و هجرت آن حضرت بعداً از مکه واقع شد چه جای فتح، و میتواند بود که لائفی باشد و تقدیر چنین شود که سوگند نمیخورم بمکه و حال آنکه تو درویی بلکه سوگند بتو میخورم.

وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (۳)

و سوگند بآدم یا بابراهیم و ذریهٔ آدم یا محمد(ص) یا هر والد و ولد. و صاحب کشف فرموده^۱: مراد از والد رسول خدای است و از «ما ولد» که بحسب تقدیر «من ولده» است آن کسی که متولد ساخته آن کس آن حضرت را و آن اسماعیل و ابراهیم خواهد بود، پس سوگند خورده خدای تعالی بابراهیم و اسماعیل و پیغمبر(ص). یا آنکه خدای تعالی سوگند باین اشیا خورده و مراد پروردگار این اشیاست. جواب قسم اینکه:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)

بدرستی که آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج که مصائب دنیا و شدائد آخرت است، یا آنکه مبدأ سختی و رنج انسان ظلمت رحم است و تنگی آن و نهایت سختی مرگ است و اموراخروی.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ آخِذٌ (۵)

ضمیر «یحسب» راجع است ببعضی از بزرگان قریش. آیا گمان میبرد این مرد قوی — که ضعیف میداند مؤمنان را — که قایم نخواهد شد قیامت و قدرت نخواهد داشت احدی بر انتقام از او بآن چیزی که او بر آنست. و بعضی گفته اند که آن «أبو الأشدین»^۲ بود و بسیار او بقوت بوده و او چنان بودی که ادیمی زیر پای خود نهاده و ده تن تناور او را بکشیدندی، ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی، و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست، و پیوسته پیغمبر(ص) را جفا کردی.

۱. کشف ج ۲ ص ۵۴۵.

۲. در نسخه ما و برخی از تفاسیر دیگر چنین است، ولی در بعضی تفاسیر «ابن الاشدین». بهر حال برای آگاهی بیشتر از این شخص به حاشیه صفحه ۳۷۰ تفسیر گآزر (ج ۱۰) رجوع شود.

صاحب کشف فرموده^۱ که: «جایز است که ضمیر «یحسب» راجع بانسان باشد و مراد از کبد مرض باشد یعنی مرض دل و فساد باطن، و معنی چنین خواهد بود که ما خلق کرده ایم انسان را در بیماری دل و فساد باطن، و اینها آن جمعی اند که خدای تعالی میدانست وقتی که ایشان را خلق میکرد که ایمان نخواهند آورد و عمل صالح ازینها در وجود نخواهد آمد».

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لَّيْدًا (۶)

میگوید در این وقت گمان بردن: ضایع کردم من مال بسیار را. و مراد آن مالهاست که جهت آوازه و تفاخر نفقه داده بود جهت عداوت پیغمبر (ص) و رشوه بمردم داده بود که آن حضرت را بیازارند.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷)

آیا می پندارد که ندیده است او را یکی در وقت نفقه کردن او، تا ازو سؤال کند که چرا چنین و چنین میکنی، یعنی خدای تعالی وی را دیده و برآن نفقه مجازات خواهد فرمود.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸)

آیا ما ندادیم وی را دو چشم که بدان می بیند؟

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹)

و زبانی که بدو سخن میگوید و دلب که دهن او را میپوشد و برنطق و اکل و شرب معاونت مینماید؟

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)

و نمودیم او را راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسول، یا نمودیم وی را راه پستان تا بعد از ولادت در آن چسبیده بشیر خوردن اشتغال نمود.

فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱)

یعنی شکر نکرده از برای این نعمتها بداخل شدن بسختی و برنیامده آن عقبه را که آن امور ثلاثه مذکور در آیات آینده است که یکی از آنها ایمان است که اصل همه نعمتهاست، بلکه این نعمتها را ملاحظه ننموده و کفران نعم نموده. و حاصل آنکه نفقه دادن باین وجه مرضی خدای تعالی است نه نفقه ریائی. و عقبه در اصل راه کوه است و استعاره کرده از برای این اشیا، چه درین اشیا نیز نفس را مشقتی هست.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲)

و چه دانی تو که چیست آن عقبه؟

فَكَ رَقَبَةٍ (۱۳)

رهانیدن گردن از بندگی، یعنی مدد کردن در خلاص یافتن بنده از بندگی. و آنکه منفرد باشد در رهانیدن او را اعتاق مینامند.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴)

یا خورانییدن طعام در روزی با گرسنگی، یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند، او را بخوراند.

يَتِيماً ذَامِقَرَبَةً (۱۵)

یتیمی را که با منعم خویش باشد.

أَوْ مَسْكِينًا ذَامِتَرَبَةً (۱۶)

یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلوبرخاک نهاده باشد، و این کنایت است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی.
و از حضرت رسالت (ص) مرویست در قول خدای تعالی «ذامتربة» آن جماعتی اند که منزل و مأوی ایشان مزبله‌ها باشد.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

پس بوده باشد از آنان که ایمان آورده‌اند، چه قبول خیرات بشرط ایمان است، و «ثُمَّ» آمده تا دلالت کند بر تراخی و تباعد ایمان در رتبه و فضیلت از عتق و صدقه، نه در وقت، چه ایمان سابق است بر جمیع اشیا.
و در کواشی آورده^۱ که مراد از عقبه صراطی است که بر جهنم زده‌اند و تیزی او مانند تیزی شمشیر است، پس بعضی از آن می‌گذرند مثل برق و بعضی مثل باد و بعضی مثل آب، سوار، و بعضی مثل مردی که بدود، و بعضی مثل مردی که سیر کند، و بعضی مثل مرد لرزان، و بعضی مثل جمعی که لغزیده باشند، و بعضی سرنگون در آتش می‌افتاده باشند. و «فک رقبة» را تفسیر «اقتحام عقبه» داشته و «ما ادریک ما العقبة» را در تقدیر «ما اقتحام العقبة» داشته و جمله را معترضه. پس معنی چنین خواهد بود که: در نگذشته کافر عقبه را که آن صراط است، و در گذشتن از صراط باین امور میشود، یا آنکه «فک رقبة» تفسیر «ما

۱. چلبی در کشف الظنون گفته: «تفسیر الکواشی — هوموق الدین احمد بن یوسف الموصلی الشیبانی الشافعی المتوفی سنة ۶۸۰، وهوانان: کبیر سماء بالتبصرة وقد سبق، و صغیر سماء بالتلخیص فیأتی». و در عنوان تبصرة و تلخیص نیز این دو تفسیر صغیر و کبیر را معرفی نموده است.

ادریک ما العقبه» باشد، یعنی آن چیزی که ترا دانا میگرداند بصرای این امور است.

و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

و وصیت کرده‌اند یکدیگر را بصبر کردن برایمان و برثبات آن، یا آنکه بصبر کردن و از معاصی خود را گذرانیدن، و بطاعات و محنتهایی که خدای تعالی مؤمنان را بآن مبتلا میسازد شکیبایی نمودن.

بعضی از محققین گفته‌اند که صبر در چهار محل باید کرد: صبر بطاعت، و فایده آن حصول ثواب جزیل است در آخرت؛ و صبر از معصیت، و فایده آن عدم وقوع در معاصی است و بلیاتی که در دنیا و آخرت برین معاصی مترتب میشود؛ و صبر از مال دنیوی، و فایده آن مبتلا ناشدن است بمال دنیوی و مضرتی که مرو راست از شغل حال و حساب مال؛ و صبر از محنتها و مصیبتها، و فایده آن پست ناشدن اجری است که جهت آن بلاها مقرر است، و بسا که جزع بسیار مینمایند تا آنکه آن اجری که مقرر شده برآن محنت و مصیبت فوت میشود، پس او را دومعصیت خواهد بود، فوت چیزی و فوت اجر آن.

و از امیرالمؤمنین (ع) منقول است که آن حضرت نصیحت کرد شخصی را، پس فرمود: اگر صبر کنی آنچه بر تو تقدیر شده جاری میشود و تو مزد داری، و اگر جزع کنی آنچه بر تو تقدیر شده جاری میشود و تو مزد نداری.

و گفته‌اند که تجرع صبر با نفرت طبیعت از او امریست تلخ و دشوار، اما مراو را عاقبت محمود و احوال مسعود هست، چه میگویی درباره پدر مشفق مال دار در وقتی که منع میکند فرزند عزیز خود را از خوردن خرمائی یا سیبی، و آن فرزند کمال میل بدان دارد، یا آنکه می سپارد او را بمعلم که کمال سیاست دارد، و بند میکند او را در مکتب در روزهای دراز! یا آنکه حجام میآورد و او را بزور میگیرد و حجامت میکند، آیا توان گفت که بواسطه بخل این کار میکند؟ چون چنین باشد؟ و حال آنکه نعمت او را مردم اجنبی میخورند و او هر چیز که دارد در حق آن فرزند اعتراف مینماید، یا توان گفت که بواسطه دشمنی و عداوتی که با او دارد این کار میکند؟ چون چنین باشد؟ و حال آنکه او روشنایی چشم

اوست، اگر بادی بر روی وزد او آزرده میشود، حاشا که غرض او این امور باشد، بلکه میداند که صلاح فرزند درین است و باندک آزاری که او الحال بکشد باعث نیکویی بسیار میشود. و همچنین طبیب حاذق گاه هست که بیمار را از شرب آب منع میکند و این نه بسبب عداوت است، بلکه بسبب آنست که این خوردن آب باعث هلاکت او میشود. پس میباید که مرد تأمل نماید که خدای تعالی هرگاه از بنده چیزی باز میگیرد یا او را بسبب فقر و احتیاج آزار میدهد البته صلاح آن بنده را در آن میداند، و اگر نه خدای تعالی میداند که بنده چه میخواهد و از حال او واقف است و قدرت دارد برآنکه آن چیز را بدو رساند.

و در خبری مشهور است که خدای تعالی میفرماید بدرستی که من دور میکنم دوستان خود را از نعم دنیا چنانکه دور میکند ساربان مشفق شتر خود را از خوابگاهی که باعث گر شود. و همچنین هرگاه خدای تعالی بنده را مبتلا میسازد ببلای و عقوبتی پس البته خدای تعالی صلاح او را در آن دیده که بنده علم بر آن ندارد و خدای تعالی میداند، و اگر نه یقین بدان که خدای تعالی احتیاج بامتحان تو ندارد و او عالم است بحال تو و بیناست بضعت تو، و او بتو مهربان است، آیا نشنیده ای قول حضرت رسالت (ص) را که آن حضرت فرموده که: خدای تعالی مهربانتر است ببنده خود از والده مشفق نسبت بفرزند خود؟ پس معلوم میشود که نزول این مکروه بتو البته جهت صلاح تو است اما آن نزد تو مجهول است و خدای تعالی عالم بآنست، و بسبب این است که ابتلای انبیا و اولیا و اصفیا که عزیزترین بندگانند بیشتر است تا آنکه حضرت رسالت (ص) فرموده که هرگاه دوست دارد خدای تعالی قومی را مبتلا میسازد ایشان را. و آن حضرت میفرمود که سختترین خلایق از حیث بلا انبیا بوده اند، پس شهدا، پس جمعی که بایشان مانند باشند، پس جمعی که باین جماعت مانند باشند؛ پس هرگاه دیدی که دنیا از تو روی گردانید و بر تو بسته شد، یا شداید و اندوه و غم بتو روی نمود پس بدان که تو نزد خدای تعالی عزیزی، و ترا بدان بارگاه مکان رفیعی هست که بتو بطریق اولیا سلوک مینماید چه او ترا می بیند و احتیاج به خواری تو ندارد، چنانچه میفرماید که: واصبر لحکم ربک فانک باعیننا^۱ بلکه بدان منت خدای را

بر خود که آنچه از تو حفظ نموده بواسطه صلاح تست و اجر و ثواب ترا بسیار گردانیده، و ترا در منازل ابرار و اعزّه خود فرود آورده، پس چه بسیار عاقبت‌های نیکو و عطا‌های بزرگ بتو اعطا فرموده واللّه ولیّ التوفیق بمثله و فضله.

خواجه عبداللّه انصاری فرموده: الهی یک چند میترسم که مرا بگیری بلایی، اکنون میترسم که مرا بفریبی بعطایی.

مولانای رومی فرموده:

من خلیلیم تو پسر پیش محک	سربینه ائی ارانی اذبحک
سر به پیش قهر نه دل برقرار	تا ببرم حلقه اسماعیل وار
سگ شکاری نیست اوراطوق نیست	خام ناجوشیده جزبی ذوق نیست
زان حدیث تلخ میگویم ترا	تا زتلخیها فرو شویم ترا
توزتلخی چون که دل پر خون شوی	پس زتلخیها همه بیرون شوی
شیخ عطار در مصیبت نامه فرموده:	

لطف او در حق هر کافزون بود	بی شک آن کس غرقه تر در خون بود
دوستان را هرنفس جانی دهند	لیک جان سوزد اگر نانی دهند
هر بلا کاین قوم را حق داده است	زیر آن گنج کرم بنهاده است

وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷)

و وصیت نموده اند ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدا، یا بچیزی که منجر شود برحمت خدای تعالی.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَةِ (۱۸)

این جماعت که موصوف باین صفاتند اصحاب دست راستند، یا خداوندان یمن و برکتند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)

و آن جماعتی که نگرویده اند بنشانه های ما، یعنی دلایل نصب کرده برحق از کتاب و حجت، ایشانند اصحاب دست چپ، یا ایشان اهل شامت و نکبتند.

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

بریشان است در دوزخ آتش پوشیده، یعنی آنجائی را که در آنجا معذب میشوند بپوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان درآید و نه دودی از آن بیرون آید.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة «لا اقسام بهذا البلد» بخواند اعطا میکند خدای تعالی او را ایمن بودن از غضب خود در روز قیامت.

سورة الشمس
وهی خمس عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱)

سوگند بآفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲)

و سوگند بمه ماه وقتی که مؤخر باشد طلوع او از طلوع آفتاب و دیده نشود مگر بعد از غروب آفتاب، و این در لילה الهلال باشد، یا طلوع او تالی غروب آفتاب باشد، و این در لילה البدر باشد، یا سوگند بمه ماه وقتی که مستدیر شود و کمال نوروضیا او را بهمرسد.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَلَّهَا (۳)

و سوگند بروز در وقتی که جلا دهد روز آفتاب را، چه آفتاب در آن وقت انجلاى تمام یابد، پس گویا که روز او را جلا داده، و گفته اند که میتواند بود که ضمیر راجع بظلمت باشد یا بدنیا یا بزمین و اگرچه اینها مذکور نشده.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا (۴)

و سوگند بشب وقتی که بپوشاند آفتاب را یعنی ضوء او را، و میتواند بود که ضمیر راجع بآفاق باشد یا بارض. «واو» اولی از برای قسم است و نایب مناب فعل قسم، و باقی معطوف برو، و عامل در اذا «واو قسم» است باعتبار نیابت او فعل قسم را، پس لازم نیاید که واوات عاطفه عمل نصب و جر کنند تا عطف بر عاملین مختلفین باشد، چه واو قائم مقام فعل قسم نیز هست.

وَالسَّاءِ وَمَا بَيْنَهُمَا (۵)

و سوگند بآسمان و کسی که بنا کرده آسمان را، و چون وضعیت از «ما» مستفاد میشود او را اختیار نموده پس گویا گفته شده «القادر العظیم الذی بناها».

وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّيْهَا (۶)

و سوگند بزمین و کسی که او را گسترده است.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷)

و سوگند بنفس آدم یا نفس قدسیّه نبویه که پدر ارواح است یا جمیع نفوس، و کسی که تسویه اعضای ایشان فرمود.

فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸)

پس الهام داده نفس را دروغ و ناپاکی و بی باکی او و پرهیزگاری و فرمانبرداری او را، و مراد از الهام نفس فهمانیدن فجور و تقوی است باو، بآنکه

میداند که یکی حسن است و دیگری قبیح، یا بیان کردن از برای او راه خیر و شر را و قدرت دادن او را بر هر کدام که خواهد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا (۹)

بدرستی که رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل، و نما داد او را بانواع فضایل.

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (۱۰)

و بی بهره ماند هر که کم کرد نفس خود را بجهالت و پنهان کرد قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت.

و جمعی از مفسرین ضمیر زکی و دسی را که مستتر است راجع بخدای تعالی داشته‌اند و ضمیر بارز را راجع به «من» و تأنیث او را باعتبار نفس دانسته‌اند.

صاحب کشاف فرموده^۱ که اینها از آن جماعتی‌اند که بیدار میدانند شبهای خود را در مرتکب شدن بامور فاحشه، و بخدای تعالی آن امور را نسبت میدهند و او از آن منزّه است.

محققان برآنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است، هرگاه نفس از شوب هوی مزگی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفی گردد. و اما بدان که علاج نفس و تزکیه او مشکلترین علاجهاست، چه او دشمنی است داخل خانه و هرگاه درد از اهل خانه باشد ضرر او بسیار میباشد و حيله در او کم میرود، و دیگر آنکه او دشمنی است محبوب و آدمی از عیب محبوب کور میباشد و عیب او را نمی‌بیند، و از این جهت است که آدمی نیکو میداند هر امر قبیحی را که از نفس او صادر میشود و مطلق بر عیب او نمیشود، و نفس بسیار است که

آدمی را از جهت عداوت در ورطهٔ هلاکت میاندازد و او را با آن شعوری نیست، و آدمی هرگاه تأمل نماید میداند که اصل جمیع فتنه‌ها و آفتها و گناهان که از خلق خدای تعالی واقع شده از اول خلق تا روز قیامت همه از جانب نفس بوده باستقلال یا باعانت و مشارکت و مساعدت، و اول معصیتی که از شیطان واقع شد بسبب هوای نفس بود که آن کبر و حسد است، چه در آن محل نه دنیا بود و نه خلق و نه شیطان، بلکه نفس بسبب کبر و حسد آن عمل کرد و او را در بحر ضلالت غرق گردانید تا ابد الابدین. و همچنین تا روز قیامت هر جا فتنه و ضلالتی و معصیتی که می‌بینی اصل او نفس و هوای اوست که اگر او نمی‌بود خلق در سلامت و خیر می‌بودند، و چون او مرکب و آلت است دفع او بالکلیه نمی‌توان نمود، پس او را تربیت و تقویت می‌باید داد فی الجمله تا متحمل فعل خیر می‌شده باشد، و او را محبوس و ضعیف می‌باید ساخت بحدی که از حد خود قدم بیرون نهد، و هرگاه لجام کردی او را بلجام تقوی و ورع این دوفایده حاصل میشود، و اما او دابهٔ اوست حرون و بدخوی، و انقیاد لجام نمی‌نماید، پس حيله‌ای باید انگیخت تا او منقاد شود.

علمای محققین گفته‌اند که خواری نفس و شکستن آرزوهای او به سه چیز می‌شود:

اول آنکه ازو لذات و شهوات را منع نمایند، چه دابهٔ حرون منقاد میشود هرگاه از علف او چیزی کم کنند.

دوم آنکه بعبادات او را بار کنند، چه حمار هرگاه بار او گران شد و مع هذا کمی در علف او پیدا شده باشد البته فرمانبردار می‌شود.

سیم آنکه تضرع بخدای تعالی کنند تا اعانت نماید و اگر نه خلاصی نیست، آیا نشنیده‌ای قول یوسف را — علیه السلام — انّ النفس لامارة بالسوء الا مارحم ربی؟ هرگاه مواظبت نمایی برین سه امر این نفس حرون فرمانبردار میشود باذن خدای تعالی، پس تو ایمن میشوی از شر او.

و بدان که تقوی مبرا ساختن دل است از گناه با قدرت عزم بر ترک آن تا

این وقایه باشد میانه او و میانه گناه.

و بعضی از محققین گفته اند که تقوی بمعنی اجتناب کردن است از فضول حلال. و از حضرت رسالت (ص) نقل کرده اند که آن حضرت فرموده بدرستی که متقین را متقین مینامند چه ایشان کرده اند چیزی را که باکی نیست در آن از جهت حذر کردن آن چیزی را که در آن باکی باشد، پس آنچه میترسند از و ضرر دین را دو قسم است، یکی حرام و معصیت، و دیگری فضول حلال، چه اشتغال بفضول حلال و حریص شدن در آن میکشاند صاحب خود را بحرام و محض عصیان، پس کسی که اراده داشته باشد که ایمن باشد از ضرر در دین از حرام و فضول حلال اجتناب نماید، و این ورع کامل است.

پس لجام کردن نفس بتقوی و ورع کامل آنست که او را منع کند از جمیع گناهان و نگاه دارد از هر فضولی که در چشم و گوش و زبان و دل و شکم و فرج و جمیع ارکانست. و گفته اند که تقوی بمعنی اول موجب خلاصی از آتش است و بمعنی دوم موجب خلاصی از حبس در موقف و حساب و سرزنش و ملامت، و ازین ممرزها و عباد مرتکب ریاضات و مجاهدات می شده اند.

و از مالک دینار منقول است که سالها بگذشتی که هیچ ترشی و شیرینی نخوردی، هر شبی بدکان طبّاخ رفتی و دو گرده خریدی و بدان روزه گشادی، و گاه گاه چنان افتادی که نانش گرم بودی و بدان تسلی یافتی، و نان خورش او آن بودی. وقتی بیمار شد آرزوی گوشت در دل او افتاده بود، ده روز صبر کرد چون کار از حد درگذشت بدکان روّاسی^۱ شد و دو سه پاچه گوسفند بخرید و در آستین گرفت و برفت. روّاس را عجب آمد شاگردی را در عقب او روان کرد گفت بنگر تا چه کند، بعد از زمانی شاگرد باز آمد گریان و گفت از اینجا برفت و بجائی رسید خالی، آن پاچه ها را از آستین فرو گرفت و دو سه بار بیوئید پس گفت ای نفس ترا بیش ازین نرسد! پس آن نان و پاچه بدرویش داد و گفت ای نفس ضعیف من این رنج که بر تو مینهم مپندار که از دشمنی تست که در دنیا بر من از تو عزیزتر هیچکس نیست، بلکه این را از دوستی تو میکنم تا فردا با آتش نسوزی، روزی چند صبر کن باشد که این محنت

۱. در بهار عجم گفته: «روّاس: کله فروش....».

بسر آید و در نعمتی افتی که آن را زوال نباشد.

و نقل است که جمله شب بیدار بودی، دختری داشت، یک شب گفت آخر با ما یک لحظه نخسی؟ گفت از شیخون میترسم که مبادا دولتی روی بمن آرد و مرا خفته یابد و آن دولت فوت گردد.

و از حبیب عجمی منقول است که سی سال بود که کنیزکی داشت در خانه و روی وی را تمام ندیده بود! روزی کنیزک خود را گفت که: ای مستور کنیزک ما را آوازه! گفت: نه من کنیزک توام؟ گفت مرا درین سالها زهره نبوده است که بیرون او بهیچ چیز نگاه کنم ترا چگونه توانستی دید و همیشه در گوشه‌ای نشسته بودی و گفתי هر که را چشم بتو روشن نیست هرگز چشم روشن مباد، و هر که را با تو خوش نیست هرگز خوش مباد، هر که را با توانس نیست با هیچ کسش انس مباد.

و نقل کرده‌اند که سبب توبه عتبه الغلام آن بود که در ایام شباب نظرش بر زن جوانی صاحب جمال افتاد، طلبی در خاطر او پدید آمد، آن سر پوشیده را پیغام فرستاد که ما را بادام چشم تو در دام عشق افکنده، آن سر پوشیده در حال چشم راست خود را بر کند و بر طبقی نهاد و نزد وی فرستاد و گفت بادام بر کندهیم تا تو مادام در دام نمایی و بهوای خود پرواز نکنی که ترا نه از برای عشقبازی آفریده‌اند! عتبه بیدار شد و بخود آمد و توبه کرد. و گفته‌اند که قوت او پوست جو بودی که بدست خود آس کردی و بآب نم دادی و در آفتاب نهادی تا خشک شدی و در هفته یکبار از آن قدری بخوردی، و گفתי از کرام الکاتبین شرم دارم که در هفته یکبار بیش بآن خانه باید شد!

و از فضیل عیاض منقول است که یک روز فرزند خود را در کنار گرفته بود و او چهار ساله بود، و روی بر روی او نهاده چنان که عادت پدران بود. کودک گفت ای پدر مرا دوست داری؟ گفت دارم. گفت خداوند را دوست داری؟ گفت دارم. گفت چند دل داری؟ گفت یکی، گفت آنگاه بیک دل هر دو دوست توان داشتن؟ فضیل فرزند را از کنار نهاد و دست بسر و روی خود زدن گرفت و توبه کرد و دل از طفل برید و بحق تسلیم کرد! یک روز عبدالله مبارک را دید که روی بدو نهاده بود، گفت از آنجا که رسیده‌ای بازگرد یا نه من

بازگردم، میآیی که مشتی سخن بر من پیمایی و من مشتی بر تو؟ آن بهتر که این نشستن نباشد!

نقل است که سی سال لب او را هیچکس خندان ندیده بود مگر آن روز که پسرش وفات کرد تبسمی کرد، گفتند این چه وقت تبسم است؟ گفت دانستم که خدای تعالی راضی است بمرگ پسر من، من بموافقت رضای او تبسم کردم! و از ابراهیم ادهم نقل است که یک شب هیچ نیافت که بخورد، گفت الهی اگرم هیچ ندهی چهارصد رکعت نماز زیاده بگزارم! هیچ ندادش دوم شب همین نذر کرد، سیم شب همین تا هفتم شب در رسید، ضعیفی در او پدید آمد، گفت الهی اگر امروز قوتی رسانی تا قوت طاعت گردد شاید! جوانی بیامد و گفت بقوتی احتیاج هست؟ گفت هست، او را بخانه برد، چون در ابراهیم نیک نظر کرد نعره‌ای بزد، گفت چه بود؟ گفت من غلام توام و هرچه دارم از آن تو است، گفت آزادت کردم و هرچه در دست تست بتوبخشیدم، مرا دستوری ده تا بروم، گفت الهی عهد کردم که بعد از این بجز از تو هیچ نخواهم که یکبار گستاخی کردم و مرا رسوا ساختی.

و ازو نقل است که یارانش گفتند گوشت گران است، گفت ما ارزان کنیم، گفتند چگونه؟ گفت نخوریم.

و ازبشر حافی منقول است که گفت به علی جرجانی رسیدم بر سر چشمه آبی، چون مرا دید بخود گفت چه گناه کردم که امروز آدمی بی را دیدم! گفت از پس او دویدم و گفتم مرا وصیتی کن، گفت اگر بهشت میخواهی فقر در بر گیر، و زیستن با صبر کن، و هوی دشمن گیر، و مخالفت شهوت کن، و خانه خود را امروز خالی تر از لحد کن تا خانه تو چنان بود که چون ترا از لحد برخوانند انگیخت مرقه و خوشحال در قیامت توانی بود.

و ازو منقول است که گفت هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا نه معصیتی کردم خدای را یا باری قصد معصیتی در من نیامد. و چون بنماز خواستی ایستاد گفתי بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو، و بکدام دیده نگرم بقبله تو، و بکدام زبان گویم راز تو، و بکدام لغت گویم نام تو، از بی سرمایگی سرمایه ساختم، و بدرگاه تو آمدم که چون کار بضرورت رسید حیا را برگرفتم.

شیخ عطار— علیه الرحمة— در مصیبت نامه فرموده:

آن سگ دوزخ که توبشونده ای	در تو خفته است و تو خوش آسوده ای
دشمن توست این سگ و از سگ بتر	چند سگ را پروری ای بی خبر
نفس را قوت از پی دل ده مدام	تا نگردد قوت تو بر تو حرام
قوت کی باشد حرامی که خوری	همچو مردان خور طعامی گر خوری
ای میان خاک و خون آغشتگان	معه خود کرده گور کشتگان
گاه همچون سگ بهم بر میدری	که چو گرگان میگری و میخوری
نعمت ظاهر نجاست میکند	وان گهی عزم ریاست میکند

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱)

تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را— علیه السلام—
یعنی طغیان باعث شد مر ایشان را بر تکذیب.

إِذْ أَنْبَأَتْ أَشْقَاهَا (۱۲)

وقتی که برخاست بدبخت ترین قبیله که قُدار بن سالف است، یا با او
جمعی، و چون او اول باعث شده شقاوت او بیشتر است.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳)

پس گفت مر ایشان را صالح (ع) که بگذارید ناقة خدای را و حذر کنید
از پی کردن آن، و منع مکنید او را از آب در نوبت خود.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا

پس تکذیب کردند صالح را در آنچه می گفت که آن فرود آمدن عذابست
از پی کردن ناقة، پس پی کردند ناقة را.

فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهُ (۱۴)

پس مطابق ساخت بر ایشان عذاب را پروردگار ایشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر ایشان تا صغار و کبار ایشان بمردند، یا مساوی ساخت ایشان را بزمین یا در هلاکت، و میتواند بود که مراد از دمدمه هلاکت باستیصال باشد. صاحب کشاف فرموده^۱ که: «درین تهدید عظیمی است بعاقبت گناه، پس بر هر گناهکاریست که اعتبار گیرد و حذر نماید».

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهُ (۱۵)

و نترسید عاقبت دمدمه را و آنچه بر آن مترتب میشود، چنانچه ملوک دنیا میترسند، یا نترسید عاقبت هلاکت نمود را. از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره «والشمس» را بخواند بمنزله آنست که تصدق کرده باشد هر چیزی را که طلوع میکند بر او شمس و قمر.

سورة اللیل

وهی احدى وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱)

سوگند بشب در وقتی که میپوشاند آفتاب را یا روز را، یا جمیع اشیائی را
که تاریکی شب او را میپوشاند.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲)

و سوگند بروز در وقتی که ظاهر شود و ظلمت را زایل گرداند، یا مبین و
منکشف شود بسبب طلوع آفتاب.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳)

و سوگند بآن قادر عظیم قدرتی، آن چنان قادری که قدرت دارد بر خلق
کردن ذکروانثی از آب واحد. و بعضی گفته اند مراد آدم و حوا است، و بعضی
منحصر ساخته اند خلق را در ذکروانثی، و خنثی را نیز یکی از این دو دانسته اند،

چه نزد خدای تعالی ذکوره یا انوثة خنثی مشکل نیست. و جواب قسم اینست که:

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)

بدرستی که سعی شما مختلف است، بعضی مستوجب ثواب و کرامت است، و بعضی مستوجب عقاب و ملامت. پس خدای تعالی بیان افعال مختلف و پاداش آن مینماید:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷)

پس اما کسی که اعطا کرد حقوق مال خود را و تقوی ورزید و گناه نکرد و تصدیق کرد ایمان را یا اسلام را یا بهشت را زود باشد که مهیا سازیم او را از جهت طریقه که منجر بآسانی و راحت شود، و اگرچه الحال درین اعمال مشقتی باشد، یا مهیا سازیم او را از برای طریق بهشت، یا مهیا سازیم او را از برای اعمال آسان، یعنی او را توفیق دهیم تا آنکه طاعت بر او آسانترین امور گردد.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰)

اما آن کسی که بخل ورزید و حقوق مال اعطا نکرد و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای تعالی یا استغنا ورزید بسبب لذات دنیا از نعم آخرت و تکذیب کرد خصلت نیکو را که ایمان است، یا تکذیب بهشت و اسلام نمود، پس زود باشد که مهیا سازیم او را از برای طریق آتش، یا مهیا سازیم او را از برای طریق دشوار، یعنی توفیق و الطاف را از او منع کنیم تا طاعت بر او دشوارترین جمیع اشیاء شود.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱)

و دفع نمیکند ازو عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد، یا بیفتد در قبر یا جهنم، و اراده استفهام نیز میتوان نمود.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲)

بدرستی که راه نمودن بحق و اجبست بر ما بنصب کردن دلایل و بیان کردن شرایع. و بعضی مفسرین گفته اند که بدرستی که بر ماست بیان کردن طریق هدایت و ضلالت، پس ضلالت محذوف است.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳)

و بدرستی که ما راست آن سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیا است، و چون مالک هر دو مائیم هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرمائیم.

فَإِنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴)

پس بیم دهیم شما را ای اهل مکه از آتش زبانه کشنده.

لَا يَضِلُّهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶)

درنیاید درو بطریق لزوم و دوام مگر کافر، آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت، پس فاسق اگرچه داخل میشود آتش را لکن دخول او نه بطریق لزوم و دوام است، و از این جهت است که کافر را اشقی مینامند پس حصر مستقیم باشد.

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷)

و زود باشد که دور کرده شود از آتش پرهیزگار، یعنی آن کسی که پرهیز کرد از شرک و معاصی، پس این کس داخل نمیشود آتش را چه جای آنکه او را بطریق لزوم داخل سازند.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸)

آن کسی که صرف میکند مال خود را در مصرفهای خیر در حالی که میجوید بدان پاکی و نیکنامی.

وَمَالِ أَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹)

و نیست کسی را نزد او نعمتی که قصد کند بآن مکافات آن را.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰)

مگر طلب کردن رضای پروردگار خود را که برتر و بزرگتر است، پس مستثنی منقطع خواهد بود.

وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲)

و زود باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود است. از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره «واللّیل» را بخواند اعطا کند باو خدای تعالی تا راضی شود، و خلاص کند او را از دشواری، و روزی کند او را آسانی.

سورة الضحی

وهی احدى عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده‌اند که چند روز جبرئیل (ع) بحضرت پیغمبر (ص) نیامد و نزول وحی واقع نشد و وجه نازل ناشدن وحی آن بود که از روح و اصحاب کهف از پیغمبر (ص) سؤال کردند آن حضرت فرمود که فردا شما را خبر دهم و نگفت ان شاء الله تعالی. کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت، حق سبحانه و تعالی از برای رد سخن ایشان فرستاد:

وَالضُّحَى (۱)

یعنی سوگند بپاشت که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نوری زایل گشته، و گفته‌اند ضحی وقتی بود که خدای تعالی در آن وقت با موسی (ع) سخن گفت و سحره فرعون در آن وقت خدای را سجده کردند، و بعضی گفته‌اند که مراد بضحی روز است.

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲)

و سوگند شب وقتی که تاریکی او ساکن شد و باز ایستاد، یا وقتی که مردم ساکن شدند و آوازه‌ها نشست.

و از امیرالمؤمنین علی (ع) منقول است که آن حضرت در شبها در بعضی از مناجات خود میفرموده‌اند که بار خدایا در خواب شد هر صاحب چشمی و استراحت کرد در وطن خود، و دل من می‌ترسد و چشمهای من منتظر رحمت تو است.

خواجه عبدالله انصاری فرموده که کفاره گناه مؤمن تب است، گنج عافیت مشتاقان نیز شب است، کو عاشق شب خیزی، صادق اشک ریزی که روز او صیام بود و شب او قیام بود؟ شب میگوید که: من پناه انبیاء، گریزگاه اولیاء، سجده گاه عبّاد، خلوتگاه زهادم. شب میگوید: ای روز ترا حریفان زپرستند، مرا سرمستان میکده الستند، ترا غافلان دیر خیزند، مرا مشتاقان اشک ریزند. ای روز اگرچه من سیاهم باک نیست، علم عید سیاه است زیبا مینماید، زلف و ابرو سیاه است دلها میرباید، خال مهوشان سیاه است مرغوبست، گیسوی دلبران سیاه است محبوبست.

حضرت رسالت (ص) فرموده‌اند که مؤمن آنست که در شب گریان بود و در روز تبسم کنان. و همچنین از آن حضرت مرویست که آن حضرت فرموده که چون آخر شب شود بگوید خدای تعالی آیا خواننده‌ای هست تا اجابت او کنم؟ آیا سائلی هست پس عطا کنم سؤال او را؟ آیا استغفار کننده‌ای هست پس او را بیمارزم؟ آیا توبه کننده‌ای هست تا توبه او را قبول کنم.

و از عتبه الغلام نقل است که او شب تا روز نخفتی و میگفتی: اگر عذاب کنی من ترا دوست دارم، و اگر عفو کنی من ترا دوست دارم.^۱
و از او یس قرنی منقول است که هرگز در عمر خویش شب نخفت، یک شب گفتی هذا لیلة الرکوع، و دیگر شب گفتی هذا لیلة السجود.

۱. این کلام عتبه در ترجمه رساله قشیریه (ص ۳۰۰ - تهران - ۱۳۴۵ - بنگاه ترجمه و نشر کتاب) نیز مذکور است.

شیخ عطار در اسرارنامه فرموده:

الا ای روز و شب در خواب رفته	برآمد صبح پیری و تو خفته
بشب خواب و بروزت خواب غفلت	که شرمت بادای غرقاب غفلت
مخسب ای دوست تا بیدار گردی	مگر شایسته اسرار گردی
چو پیدا شد نسیم صبحگاهی	در آن ساعت بیابی هرچه خواهی
ترا گر سوی آن درگاه راهیست	بوقت صبح خون آلوده آهیست

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳)

فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته ترا. و این جواب قسم است.

وَلَا خَيْرَ لَكَ مِنَ الْأُولَى (۴)

و آخرت بهتر است مر ترا از دنیا، چه دنیا فانی است و بمضرتها آمیخته، و آخرت باقی است و خالص است از آمیزش مضرت. یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت، چه ساعت بساعت بدرجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال متزاید است، و گویا که میگفتند که خدای تعالی در دنیا دائم او را مواصلت داده بوحی و کرامت و در آخرت آنچه را اعلی و اجل است از او باز داشته است؛ از این جهت این آیه کریمه نازل گشت.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵)

و زود باشد که عطا دهد نیز پروردگار تو مرتبه شفاعت در باره گنهکاران امت را، پس خشنود شوی، یعنی چندان عطا ارزانی نماید که گویی بس است و من راضی شدم.

امام محمد باقر (ع) در کوفه میفرمود که ای اهل عراق شما میگوئید که

امیدوارکننده‌ترین آیات قرآن آیه «لا تقنطوا» است^۱، و ما اهل بیت برآنیم که امید باین آیه بیشتر است، چه حضرت رسالت (ص) راضی نشود که یکی از امت او در دوزخ باشد.

ولام «لسوف» لام ابتدا است، بعد از آنکه مبتدا که «انت» است محذوف گشته بر خبر داخل شده، و لام قسم نیست چه او بر فعل مضارع داخل نمیشود آلا با نون، و لام تأکید بر سوف داخل شده و اگرچه معنی او تأخیر است و مناسب تأکید نیست تا دلالت کند که عطا البتّه ثابت است بلاشک و ریب و اگرچه با او تأخیری هست جهت مصلحت.

اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا فَآوَى (۶)

آیا نبودی تو یتیم پس جای داد ترا در کنف عمّ تو؟
آورده‌اند که وقتی که عبدالله فوت شد آن حضرت در شکم مادر بود و شش ماه برو گذشته بود، و وقتی که مادر آن حضرت وفات یافت آن حضرت هشت ساله بود، پس عمّ آن حضرت که ابوطالب بود متکفل آن حضرت شد، و خدای تعالی او را بروی مهربان ساخت و در مقام تربیت آن حضرت شد.
و در بحر الحقایق^۲ آورده که ترا در یتیم یافت و در صدف نبوّت جای

۱. مقصود آیه ۵۳ سوره زمر است: قل یا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم.

۲. چلبی در کشف الظنون گفته: «بحرالحقائق والمعانی فی تفسیر السبع المثانی - لنجم الدین أبی بکر عبدالله بن محمد الاسدی الشهیر بدایه».

و شیخ آقابزرگ در ذریعه گفته: «بحرالحقائق و کنزالدقائق - فی التفسیر كما فی بعض الفهارس، هو کنز الحقائق كما سَمّی فی اصل الكتاب و یأتی فی الکاف».

و در حرف کاف گفته: «کنزالحقایق و بحرالنقایق فی تفسیر القرآن - كما فی بعض المواضع، والصحيح «کنزالدقائق و بحرالفرائب» یأتی. للمولى المحدث المفسر الميرزا محمد... القمى المشهّدی... والمعاصر للمجلسین بل تلميذ المجلسی. وقد كتب استاده على ظهر تفسيره هذا تقریظاً فی ۱۱۰۲ یمدحه فيه...».

و نیز گفته: «کنزالدقائق و بحرالفرائب - ... فرغ من المجلد الاول ۱۰۹۷ [و پس از معرفی نسخه هائی گفته] ونسخه ترجع الى عصر المؤلف علیها حواشی «منه دام ظلّه» منها ما نقله عن المولى محمد مؤمن السبزواری رحمه الله، والظاهر انه ابن شاه قاسم مؤلف التفسیر فی مجلّدات...».

شیخ آقا بزرگ سپس نسخه‌ای از این تفسیر را نشان میدهد که در سال ۱۰۹۴ رونویس شده است. در باره این تفسیر در مقدمه سخن خواهد رفت.

داد. محققین صوفیه گفته‌اند که معنی این آیه اینست که یافت ترا گوهر یکدانه که بکمال قابلیت از همه کاینات منفرد بودی و بقطع علاقه از ما سوی متفرد، ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت و مقام «ادبنی ربی»^۱ که مقام خاص تست ترا ارزانی داشت که بوراثت کمال و متابعت کل اولیا را ازین حظی است.^۲

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷)

و یافت ترا راه گم کرده از علم شرایع و آنچه موقوف بر سمع است، پس تعلیم داد ترا قرآن و شرایع بوحی و الهام، و این مثل قول خدای تعالی است: ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان.^۳ و یا یافت ترا راه گم کرده وقتی که ابوطالب بشام میرفت، پس خدای تعالی از تو گمراهی را برطرف کرد و ابوطالب را بتو رسانید، یا در وقتی که حلیمه که دایه تو بود ترا از شیر باز کرده بود و میخواست که ترا بجده و مادر تو رساند تو بر دروازه مکه راه گم کردی، پس خدای تعالی ترا راه نمود بآنکه جدت را بتو رسانید، یا در راه شام وقتی که بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر بازگرفته براه آورد.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸)

و یافت ترا فقیر صاحب عیال پس غنی ساخت ترا بمال خدیجه، و یا بفایده تجارت یا بغنیمت. حضرت رسالت (ص) فرموده که گردانیده شد رزق من در زیر سایه نیزه من.^۴ یا آنکه قناعت داد ترا و غنی ساخت دل ترا بر توکل و

۱. اشاره بحديث «ادبني ربي فأحسن تأديبي» است.

۲. عبارت نسخه اصل بهم ریخته است و مصحح آن را بصورت فوق درآورد. اصل چنین است: «در حضرت احدیت جمع و مقام او ادنی که مقام خاص تست و بوراثت کمال و متابعت کل اولیا را ازین حظی است و اشارت باین است و مارمیت اذ رمیت ولكن الله رمی».

۳. از آیه ۵۲ سوره شوری.

۴. زمخشری در کشاف (ج ۲ ص ۵۵۰) متن حدیث را چنین نقل کرده: «جعل رزقی تحت ظل رمعی».

تفویض بخدای تعالی.

و از حضرت رسالت (ص) منقول است که آن حضرت به عبدالله عمر خطاب کرد و گفت که چگونه خواهی بود تو در وقتی که بمانی در میان قومی که حفظ رزق سال خود میکرده باشند از جهت ضعف یقین، و خدای تعالی قرین ساخته رزق را بخلق، پس فرموده خلقکم ثم رزقکم^۱، پس این دلالت میکند که رزق از خدای تعالی است چنانچه خلق از اوست، پس اکتفا باین دلالت نکرده بلکه وعده داده پس فرموده ان الله هو الرزاق^۲، پس اکتفا باین وعده ننموده بلکه ضامن شده، پس فرموده: و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها^۳، پس اکتفا بضمان ننموده بلکه قسم خورده و فرموده: فرب السماء والارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون^۴ پس اکتفا باین قسم ننموده بلکه امر کرده ما را بتوکل و فرموده و توکل على الحى الذى لا يموت^۵، و جای دیگر فرموده: و على الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين^۶، پس هر که یقین نداند قول خدای تعالی را و اعتبار نکند و اکتفا بوعده او ننماید و دل او اطمینان نیابد بضمان او و قناعت ننماید بقسم او و باکی نداشته باشد از امر و وعید او پس نظر کن که حال او چون خواهد بود و چه محنت عظیمی و چه مصیبت شدیدی با و روی نموده و او ازین غفلت عظیم دارد.

و از او یس قرنی منقول است که: اگر عبادت کنی تو خدای را عبادت اهل آسمان و زمین، قبول نمیکند خدای تعالی از تو تا آنکه تصدیق کنی او را. گفتند چگونه تصدیق کنیم او را؟ گفت: ایمن باشید بآنچه خدای تعالی مقرر ساخته روزی شما را، و جسم خود را فارغ یابید از جهت عبادت خدای تعالی. در این وقت هرم بن حبان گفت: بچه طریق امر میکنی مرا تا بجای آورم؟ پس اشارت کرد بدست خود بشام، گفت: آنجا معیشت من از کجا خواهد بود؟ گفت: اف مردلهای شما را که شک آن را فرو گرفته و موعظه آن را نفع نمیدهد!

۱. از آیه ۴۰ سوره روم.

۲. از آیه ۵۸ سوره ذاریات.

۳. از آیه ۶ سوره هود.

۴. آیه ۲۳ سوره ذاریات.

۵. از آیه ۵۸ سوره فرقان.

۶. از آیه ۲۳ سوره مائده.

آورده‌اند که جوانی نباش از دست یکی از مشایخ توبه کرد پس آن شیخ از حال او سؤال کرد، گفت هزار قبر را شکافته‌ام پس ندیده‌ام که روی ایشان بقبله باشد آلا دو مرد را! پس شیخ گفت ای مسکینان اینها جماعتی بوده‌اند که توکل بر رزق خدای تعالی نداشته‌اند و اعتماد بر آن ننموده‌اند، ازین جهت رویهای ایشان از قبله گشته.

حضرت رسالت(ص) فرموده که اگر توکل کنید بر خدای تعالی حق توکل، البته خدای تعالی شما را روزی میدهد چنانچه طیر را رزق میدهد، صباح میکند او گرسنه است و شب بخانه خود میرود سیر است.

و نقل است که شاه شجاع کرمانی را دختری بود که او را پادشاهان میخواستند، سه روز مهلت خواست، و در آن سه روز در محله‌ها میگشت تا درویشی را دید که نماز میکند، صبر کرد تا درویش نماز تمام کرد، گفت ای درویش اهل داری؟ گفت نه، گفت اهلی از اهل قرآن خواهی؟ گفت مرا چنین اهل که دهد که سه درم بیش ندارم! شاه شجاع گفت من دهم دختر خود را بتو! این سه درم را که داری یکی به نان ده و یکی به شیرینی و یکی به عطر. پس عقد کرد و همان شب آن درویش دختر را بخانه خود برد، دختر چون بخانه درویش درآمد نان خشکی دید که بر سر کوزه نهاده، دختر گفت این چه نانست؟ درویش گفت: دوش مانده بود از بهر امشب بگذاشتم! دختر قصد کرد که بیرون آید، درویش گفت میدانستم که دختر شاه با من نتواند بود، دختر گفت ای جوان نه از بینوائی تو میروم لکن از ضعف ایمان تو میروم که از دوش باز نان نهادی و اعتماد بر رزاق نداری، و از پدرم در عجبم که مرا بیست سال در خانه نگهداشت که ترابه پرهیزگاری خواهم داد، اکنون بکسی داد که اعتماد بخدای ندارد! درویش گفت این گناه را عذر توان خواست، دختر گفت یا من باشم درین خانه یا نان!

در صحیفة الرضا منقول است که حضرت امام ثامن ضامن باسناد خود از حضرت رسالت(ص) نقل کرده که آن حضرت فرموده: که خدای تعالی میفرماید که هیچ مخلوقی نیست که اعتصام جوید بغیر من از مخلوقی آلا آنکه قطع میکنم اسباب آسمانها و زمینها را از نزد او، پس اگر از من سؤال کند اعطا نمیکنم او را و

اگر مرا بخواند اجابت نمیکنم او را و اگر طلب آمرزش از من بخواهد نمی آمرزم مر او را، و هیچ مخلوقی نیست که اعتصام جوید بمن نه بغیر من الا آنکه ضامن میسازم آسمانها و زمینها را که رزق ایشان را برساند، پس اگر از من سؤال کنند اعطا میکنم ایشان را و اگر بخوانند مرا اجابت میکنم، و اگر طلب آمرزش کنند از من می آمرزم ایشان را.

و بدان که علما توکل را بچند وجه تعریف کرده اند، و تعریف جامع آنست که بعضی از علمای محققین نموده اند، و آن آنست که متوطن سازی دل خود را بآنکه قوام بنیه تو و سد حاجت تو و کفایت تو اینست و بجز این نیست که از خدای تعالی است نه با حدی غیر خدای تعالی و نه بحطام دنیا و نه بسببی از اسباب، پس خدای تعالی اگر خواهد سبب میسازد مخلوقی را یا حطام را و اگر خواهد بقدرت خود کفایت میکند بی اسباب و وسایط.

و محققین گفته اند درباره جمعی که داخل میشوند بادیه ای را بی زاد که اگر ایشان را قوت قلبی هست بخدای تعالی، و اعتماد تمامی بوعد خدای تعالی دارند، پس باید داخل شوند بادیه را، و اگر این نباشد مثل عوامند و از آمیزش علایق خالی نیستند میباید که داخل نشوند.

و از ابراهیم ادهم منقول است که او در غار نیشابور بسر میرد و چون مردمان اندکی از کار او آگاه شدند از آن غار بگریخت و روی بمکه نهاد و در بادیه میرفت چون به ذات العرق^۱ رسید هفتاد مرقع پوش را دید جان بحق تسلیم کرده و خون از گوش و بینی ایشان میرفت، گرد آن قوم برآمد یکی را هنوز رمقی مانده بود پرسید که ای جوانمرد این چه حالتست؟ آن جوان گفت ای پسر ادهم علیک بالماء والمحراب! دور مرو که مهجور گردی و نزدیک میا که رنجور گردی، کس مبادا که بر بساط سلاطین گستاخی کند، بترس از آن دوستی که حاجیان را چون کافران روم میکشد، بدان که ما قومی بودیم صوفی قدم بر توکل در بادیه نهادیم و عزم کردیم که با کس سخن نگوئیم و بجز از خداوند اندیشه نکنیم و حرکت و سکون از بهر وی کنیم و بغیر التفات ننمائیم، چون بادیه را گذر

۱. در منتهی الارب گفته: «ذات عرق: جای احرام اهل عراق در حج، و آن بادیه ایست». برای اطلاع بیشتر از این محل رجوع شود به الروض المعطار فی خبر الاقطار (ص ۲۵۶) تألیف محمد بن عبدالمنعم حمیری بتحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۵.

کردیم و به احرامگاه رسیدیم خضر علیه السلام بما رسید، سلام کردیم، او سلام ما را جواب داد، شاد شدیم گفتیم الحمد لله که سعی ما ضایع نشد و سفر ما نیکو آمد و طالب بمطلوب پیوست که چنین شخصی باستقبال ما آمد. حالی بجانهای ما ندا دادند که ای گدایان و مدّعیان قولتان و عهدتان این بود که ما را فراموش کردید و بغیر ما مشغول شدید! بروید که تا اکنون جانهای شما را بغرامت آن بغارت نبرم، و خون شما نریزم، و با شما صلح نکنم! این جوانمردان را که می بینی همه کشتگان این بازخواستن اند، ای ابراهیم اگر تو نیز سر این داری پای در بادیه طلب ما نه، و آلا رخت سلامت را در پشت گیر و از میان دور شو و بهر طرف که میخواهی روانه شو.

ابراهیم گفت حیران و سرگردان این سخن شدم، از وی پرسیدم که یارانت پیش از تو روان شدند و شما با یکدیگر رفیق بودید، سبب مخالفت در میان از چه بوده است؟ گفت من نیز درین درد می نالیدم خطابی شنیدم که یارانت پختگان بودند و تو خامی! جان کن و محنت میکش تا تو نیز پخته شوی و از پی ایشان درآیی! این بگفت و او نیز جان بداد^۱.

و در حدیث قدسی آمده که خدای تعالی خطاب کرد بموسی که یا موسی از من سؤال کن هر چیزی که بآن احتیاج داری حتی علف گوسفندان خود و نمک خمیر خود را.

و از ابی عبدالله — علیه السلام — نقل است که آن حضرت فرموده وقتی که اراده کند یکی از شما که سؤال نکند از پروردگار خود چیزی را آلا آنکه خدای تعالی باو اعطا کند، پس میباید که از جمیع مردم ناامید باشد، و او را امیدی نباشد مگر از خدای تعالی، پس هرگاه که خدای تعالی دانست دل او را این چنین، سؤال نمیکند هیچ شیئی را از خدای تعالی آلا آنکه خدای تعالی باو اعطا میکند.

مولانای رومی در مثنوی فرموده:

نیست کسبی از تو گل خوبتر نیست از تسلیم خود محبوبتر

۱. این داستان نیز مانند بسیاری دیگر از داستانهای این کتاب منقول از تذکرة الاولیای عطار است (ص ۸۸-۸۹ چاپ لیدن، بتصحیح نیکلسون).

ما عیال حضرتیم و شیرخواه
 رزق آید پیش هر کس صبر جست
 آن چنان که عاشقی بر رزق زار
 حکیم سنائی در حدیقه فرموده:

زالکی کرد سر برون ز نهفت
 کای خدای نو و خدای کهن
 علت رزق تو بخوب و بزشت
 بی سبب رازقی همی دانم

گفت الخلق عیالاً للاله
 رنج کوششها ز بی صبری نشست
 هست عاشق رزق هم بر رزق خوار
 همه از تو است جامه و نانم

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)

پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی
 چشیده‌ای.

دروسیط^۱ آورده که حضرت رسالت (ص) فرموده که کسی که مسح کند
 سر یتیم را خواهد بود او را بعدد هر مویی که در زیر دست او درآمده نوری در روز
 قیامت.

از سَرِّی سَقَطَی منقول است که گفت روزی معروف کرخی را دیدم که
 دانه خرما میچید، گفتم این را چه میکنی؟ گفت کودک کی دیدم که میگریست،
 گفتم ترا چه بوده است؟ گفت ای شیخ من یتیم نه مادر دارم و نه پدر، و این
 کودک را جامه هاست و مرانه، و ایشان جوز دارند و من ندارم، این دانه‌های خرما
 از بهر آن میجستم تا بفروشم و از برای او جوز خرم تا او نیز بازی کند. سری گفت
 من این کار را کفایت میکنم و دل ترا شاد گردانم. آن کودک را بردم و جامه بوی
 در پوشانیدم و جوزش خریدم. معروف گفت در حال نوری در دل من پدید آمد و
 حال من نوع دیگر شد.

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذریعه گفته: «الوسیط - هوالتفسیر الثانی بعد البیسط و ثالثهما «الوجیز» و کلها للواحیدی النیشابوری الساوجی الاصل. م ۴۶۸».

نیز در ذریعه گفته: «الوسیط فی التفسیر - للطبرسی ابی علی الفضل بن الحسن بن الفضل م ۵۴۸.... مَرَّ بِاسْمِهِ جَوَامِعُ الْجَامِعِ».

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰)

و اما سائل را پس زجر و منع مکن چون درد بینوایی و تنگدستی کشیده‌ای.

و در خبر آمده که حضرت رسالت (ص) فرموده‌اند که رد مکنید سائل را و اگر چه بزبان و کنار نان سوخته باشد. و آن حضرت نیز فرموده که رد مکنید سائل را و اگر چه بنیم خرمائی باشد. و نیز فرموده که اگر آن نمی بود که اهل سؤال دروغ میگویند فیروزی نمی یافت کسی که رد ایشان کند. و نیز فرموده که مرسائل را حقّی است و اگر چه بیاید براسب.

از حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - منقول است که به ابی حمزه خطاب کرد و گفت که اگر اراده کنی که نیکو سازد خدای تعالی خوابگاه ترا و بیامزد گناهان ترا روزی که او را ملاقات کنی پس بر تو باد بنیکوئی و صدقه پنهانی و صله رحم، پس بدرستی که اینها زیاده میکنند عمر را، و فقر را برطرف میکنند و دفع میکنند از صاحب خود هفتاد قسم مردن بد را.

و در کشاف آورده^۱ که: «حضرت رسالت (ص) فرموده که هرگاه سائل را سه بار رد کنی پس او نرود هیچ گناهی نیست ترا اگر تو او را منع کنی. و بعضی مخصوص گردانیده‌اند این سائل را بآن کسی که سؤال در مسائل علمی نماید».

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱)

و اما بنعمت پروردگار خود حدیث گوی. حدیث بنعمت شکر نعمت است. و بعضی گفته‌اند که مراد از این نعمت نبوت است و حدیث کردن از او رسانیدن اوست بخلاق و تعلیم دادن ایشان را شرایع و احکام.

۱. کشاف ج ۲ ص ۵۵۰. عبارت زمخشری در کشاف چنین است: «عن النبی (ص): اذا رددت السائل ثلاثاً فلم يرجع فلا عليك أن تبره، وقيل أما أنه ليس بالسائل المستجدي ولكن طالب العلم اذا جاءك فلا تنهره».

و در کواشی آورده که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت (ص) تکبیر گفت و لفظ تکبیر الله اکبر است، یا لا اله الا الله والله اکبر. و از حضرت رسالت (ص) روایت کرده اند که هر که سوره «الضحی» بخواند میگرداند او را خدای تعالی از آن جمعی که رضا داده باشند مر محمد را که شفاعت ایشان کند، و ده حسنات کتابت میکند خدای تعالی از برای آن کس بعدد هر یتیمی و سائلی.

سورة ألم نشرح

وهی ثمانی آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱)

آیا گشاده نکرده ایم از برای تو سینه ترا؟ و این استفهام بوجه انکار افاده اثبات انشراح صدر مینماید، چه همزه از برای انکار است و انکار نفی است، و نفی هرگاه بر نفی داخل شود افاده اثبات مینماید، پس گویا خدای تعالی فرموده: و شرحنا صدرک، و از این جهت «وضعنا» معطوف بر آن شده.

و مراد از انشراح صدر وسعت دادنست صدر آن حضرت را تا مناجات حق و دعوت انس و جن در وی گنجد یا متحمل مکروهات کفار تواند شد، یا وسعت دادیم سینه ترا تا آنکه ودیعت نمائیم در او علوم و حکم را و برطرف نمائیم ازو تنگی و حرجی را که با کوری و جهل میباشد، یا آنکه توسعه دادیم صدر ترا تا آنچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد.

و ذکر «لک» با استقلال معنی بدان افاده طریقه ابهام و ایضاح مینماید چه از ذکر «ألم نشرح لک» مفهوم میشود بطریق ابهام که اینجا چیزی مشروح شده پس ذکر «صدرک» بعد از آن ایضاح آن چیز مینماید که مبهماً معلوم شده بود و همچنین است «لک ذکرک».

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

و برگرفتیم از تو بار گران ترا، آن باری که بجهت ثقل باعث بود بر آواز انفکاک پشت تو. و نقیض در اصل آواز جهاز شتر است از جهت گرانی بار، و خدای تعالی تشبیه فرموده آن چیزهایی را که گران بوده بر آن حضرت — از امور پیش از بعثت یا جهل با حکام و شرایع یا اللقاء وحی یا آنچه میدید از ضلالت قوم یا عجز آن حضرت از ارشاد ایشان، یا از مصر بودن آن جماعت و آزار آن حضرت وقتی که آن حضرت ایشان را بایمان ترغیب مینمود — بار گران، پس وزر را ذکر کرده و این امور را خواسته.

و بعضی گفته اند که مراد غم گناه اُمت است که بدان گران بودی، آن را برگرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول نمودیم.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)

و بلند گردانیدیم از برای اظهار قدرت تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت، یا آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و در تشهد و در خطبه ها و در چند موضع از قرآن آنجا که خدای تعالی فرموده: وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرَٰضَوْهُ،^۱ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ،^۲ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ،^۳ یا بآنکه صلوات فرستاده خدای تعالی برو و امر کرده که مؤمنین صلوات برو بفرستند آنجا که فرموده اِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلٰی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیْمًا،^۴ یا بآنکه تسمیه نهاده آن حضرت را به رسول الله و نبی الله، یا بآنکه ذکر کرده آن حضرت را در کتب انبیاء سابقه. و تقدیم ظرف بر مفعول که صدرک و ذکرک و وزرک است مشعر است بر اختصاص آن حضرت باین امور ثلاثه.

۱. از آیه ۶۲ سوره توبه.

۲. در چند آیه از قرآن آمده، از جمله آیه ۱۳ سوره نساء.

۳. از آیه ۵۴ سوره نور.

۴. آیه ۵۶ سوره احزاب.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶)

بدرستی که با هر دشواری در دنیا مثل ضیق صدرک و بار گران و ضلالت قوم و ایذای ایشان آسانی بی است در دنیا مثل انشراح صدر و نهادن آن بار و توفیق یافتن راهی را که موصل بمطلوب باشد، پس نومید از رحمت خدای تعالی مباش وقتی که نازل شد بتو چیزی که غمگین ساخت ترا. و تکریر یا از جهت تأکید است و فایده آن قرار یافتن معنی اوست در نفوس، چنانچه در «و یلّ یومئذ للمکذبین»^۱ گفته اند یا مستأنف است، و اول اشارتست بآنکه عسر مردوف است به «یُسْر» البته، و دوم اشارت است بآنکه عسر متبوع است به «یُسْر» و بنابراین یسر دو خواهد بود بحسب لفظ و معنی و عسریکی بحسب معنی، چه عسر معرفه است پس متعدّد نخواهد بود خواه عهد باشد و خواه جنس، بخلاف یسر که منکر است، پس میتواند بود که یسر ثانی فردی باشد مغایر فرد اول، پس مراد از یسر ثانی بر تقدیر استیناف یسر در آخرت خواهد بود، پس معنی چنین خواهد بود که هر عسری را دو یسر است یکی در دنیا و دیگری در آخرت، و باین معنی است قول حضرت رسالت (ص) که فرموده اند: لن یغلب عسر یسرین، و تنکیر یسر دلالت میکند بر قرب یسر گویا که مقارن عسر است تا دلالت کند بر زیادتی تسلی و تقویت قلوب.^۲

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ* (۷)

پس هرگاه که فارغ شدی از تبلیغ رسالت پس جهد کن در عبادت تا شکر نعمتهایی که بر تو شمرده ایم و وعده داده بجای آورده باشی، یا هرگاه فارغ شدی از غزا جهد کن در عبادت، یا هرگاه فارغ شدی از نماز جهد کن در دعا. و از شعبی منقول است که دید مردی را که سنگی را بالا میانداخت،

۱. بکرات در سورة مرسلات تکرار شده.

۲. این بحث نیز مانند بسیاری از بحثهای این کتاب ترجمه ایست بتلخیص از کشف زمخشری (ج ۲ ص ۵۵۱).

* رجوع شود به صفحه ۲۶۵

پس گفت این کار فارغان است، و نشستن مرد فارغ بی آنکه او را شغلی باشد یا آنکه مشغول باشد بچیزی که او را فایده‌ای در دین و دنیا ندهد از کم عقلی و استیلاي غفلت است.

و بعضی از مفسرین فرقه ناجیه امامیه «فانصب» خوانده‌اند بکسر صاد، یعنی هرگاه فارغ شدی از تبلیغ رسالت پس نصب کن علی علیه السلام را بامامت. و در فتوحات در تأویل این آیه آورده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را بمشاهده جمال رحمن.

وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

و بخواندن پروردگار خود رغبت کن، و هرچه خواهی از و خواه در حالتی که توکل برو نموده باشی، یا تضرع با و نمای در حالی که طالب باشی جنت را و هارب باشی نار را.

حضرت رسالت (ص) فرموده که هر که سوره «ألم نشرح» بخواند پس گویا که آن کس بنزد من آمده و من غمناک بوده‌ام، پس مرا فرحناک گردانیده.

سورة التین
وهی ثمانی آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

والتین والزیتون (۱)

سوگند به انجیر و زیتون.

و مخصوص ساخته است خدای تعالی این دو میوه را بقسم، چه انجیر نیکو میوه‌ایست، او را فضله نیست و غذای لطیف است و سریع الهضم است، و دوائیست کثیرالتفع چه تلین طبیعت میکند و تحلیل بلغم مینماید و درد گُرده^۱ را برطرف میکند و ریگ مثانه را پاک میسازد و سُدّه سپرز^۲ و جگر را فتح میدهد و نقرس را نفع میکند.

و نقل است که شخصی طبقی از انجیر به‌دیه آورد نزد رسول خدا (ص) پس آن حضرت از آن تناول نمود و فرمود مر اصحاب خود را که بخورید، پس اگر میگفتم من که میوه‌ای نازل شده از بهشت البته میگفتم که این میوه است، چه میوه بهشت استخوان ندارد، پس فرمود که بخورید این را چه او قطع بواسیر مینماید و نقرس را نفع میدهد.

۱. اصل: «دود کرده». و گرده بضم گاف بمعنی کلیه و قلوه است.

۲. سپرز بمعنی طحال است.

و گذشت معاذبن جبل بر درخت زیتونی پس اخذ کرد از آن شاخی و بآن مسواک کرد و گفت شنیدم از رسول خدا (ص) که آن حضرت فرمود که نیکو سواکی است زیتون از شجره مبارکه، دهن را خوشبوی میکند و زنگ دندان را زایل میسازد؛ و شنیدم که آن حضرت میفرمود که این سواک منست و سواک انبیا.

و او هم میوه است و هم نان خورش و هم دوا، و او را روغن لطیف است که منفعت بسیار دارد با آنکه او از جایی میروید که دهنت درونیست مثل کوهها.

و بعضی گفته اند که مراد به تین و زیتون دو کوهند از ارض مقدسه که بلغت سریانی طور «تینا» و طور «زیتا» می نامند، چه این دو کوه منبت تین و زیتونند و مهاجر ابراهیم و مولد عیسی و منشأ او.

و بعضی گفته اند تین کوهی است میان حلوان و همدان و زیتون کوههای شام است چه اینها منابت تین و زیتونند، پس گویا خدای تعالی فرموده سوگند به منابت تین و زیتون.

و بعضی گفته اند مراد مسجد دمشق و بیت المقدس است یا دمشق و بیت المقدس.

وَ طُورِ سَيْنِیْنَ (۲)

و سوگند بطور سینین که آن کوهیست که موسی (ع) مناجات میکرد بر آن کوه پروردگار خود را، و سینین و سینا هر دو اسم موضعی است که طور در واقع شده.

وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳)

و سوگند باین شهر امان دهنده، یعنی مکه که مکان خانه ای است که آن خانه هدایت میکند عالمیان را و مولد رسول خداست و مبعث او، و وصف او به امن از جهت ایمن بودن خلایق است درو، هم درحین جاهلیت و هم در اسلام.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)

بدرستی که ما آفریدیم آدمی را در نیکوتر تعدیلی از حیثیت شکل و صورت و تسویه اعضا.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵)

پس عاقبت کار او وقتی که شکر نکرد نعمت این خلقت حسنه قویمه سویه را آنست که رد کردیم او را به قبیح ترین صورت و خلقت که آن اصحاب نازند، یا رد کردیم او را به اسفل نار چه نار بعضی اسفلند از بعضی، یا آنکه رد کردیم او را بعد از این تقویم نیکو در حسن و شکل باسفل آن بآنکه نکس کردیم او را در خلق، پس پشت او را منحنی ساختیم بعد از اعتدال او، و موی او را سفید ساختیم بعد از سیاهی او، و درشت ساختیم جلد او را بعد از نرمی، و سمع و بصر او را کند ساختیم بعد از تیزی، و جمیع چیزهای او را تغییر دادیم و او را خرف گردانیدیم.

و اهل اشارات فرموده اند که معنی این آیه اینست که ما مخلوق ساخته ایم انسان را مظهري اتم و اکمل و محلی اعلم و اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود پس باز گردانیدیم او را بر برترین همه فرودتران یعنی عالم طبیعت.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶)

مگر آنان که گرویده اند و کرده اند عملهای ستوده شایسته، پس ایشان راست مزدی غیر منقطع، یا مزدی که منت ننهند باین مزد بایشان. و مخفی نیست که استثنا بر تقدیر اول متصل است و بر تقدیر ثانی منقطع.

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْدِّينِ (۷)

پس چه چیز میگرداند ترا ای انسان بعد قیام برهان بر بعث دروغگوی از جهت تکذیب تو بحساب و جزا؟ یعنی تو هرگاه تکذیب کنی جزا را دروغگوی باشی چه هر مکذّب بحق کاذبست، پس بنابراین خطاب بانسان خواهد بود بر طریقه التفات، یعنی خدای تعالی خلق کرده است او را بشری متناسب الاعضا بعد از آن او را رسانیده به ارذل عمر، نمی بینی تو دلیلی واضحتر ازین بر قدرت خالق، و کسی که قدرت داشته باشد بر انسان باین طریق عاجز نخواهد بود، پس چیست سبب تکذیب تو ای انسان بجزا بعد ازین دلیل قاطع؟ و بعضی گفته اند خطاب بر رسول خدا است و «ما» بمعنی «من»، پس بنابراین تکذیب بمعنی خود خواهد بود که خلاف تصدیق است.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

آیا نیست آن کسی که این کار کرده از خلق و ردّ، حکم کننده ترین حاکمان از روی صنع و تدبیر؟ و کسی که این چنین باشد او قادر خواهد بود بر اعاده و جزا.

و از حضرت رسالت (ص) مرویست که آن حضرت هرگاه قرائت میفرمودند این آیه را میفرمودند: بَلَى وَأَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.
و از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که بخواند سوره «والتین» را اعطا میکند خدای تعالی او را دو خصلت عافیت و یقین مادام که در دار دنیا است، و هرگاه مرد اعطا میکند او را اجر بعد از آن کسی که خوانده باشد این سوره را.

سورة العلق

و هي تسع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

إِفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ

بخوان در حالی که افتتاح کننده ای با اسم پروردگار خود، یعنی اول بسم الله بگوی پس بخوان.

از ابن عباس و مجاهد منقول است که این اول سوره ایست که نازل شده و بیشتر مفسرین برآنند که فاتحه اول سوره ایست که نازل شده پس سورة القلم.

الَّذِي خَلَقَ (۱)

و آن کسی که مرا و راست خلق یا آن کسی که خلق کرده است جمیع اشیا را، چه بعضی مخلوقات اول نیستند نسبت ببعضی، و چون انسان اشرف مخلوقات است و قرآن با و نازل شده او را مخصوص بذکر ساخته پس فرموده:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)

خلق کرده آدمی را از خونهای بسته، و چون انسان باعتبار معنی جمع

است بجای علقه «علق» آورده، و چون جبرئیل (ع) فرمود «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» حضرت رسالت (ص) فرمودند که چگونه بخوانم که من خواننده نیستم، پس جبرئیل او را بیفشرد و بگذاشت، پس گفت بخوان، باز آن حضرت فرمود که من خواننده نیستم، پس جبرئیل او را بیفشرد و بگذاشت، پس گفت بخوان، باز آن حضرت فرمود که من خواننده نیستم، تا سه بار آن حضرت را بیفشرد و در نوبت سیم جبرئیل (ع) فرمود:

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳)

بخوان و پروردگار تو کریمتر است از همه کریان، چه او نعمت می‌دهد به بندگان نعمتی که از حساب و شمار بیرونست، و حلم می‌ورزد به بندگان و عقوبت نمی‌کند ایشان را با آنکه ایشان کفران نعمت مینمایند و مرتکب مناهای میگردند، و با ارتکاب مناهای عظیمه قبول توبه از ایشان مینماید و از ایشان در میگذراند پس کرم او را غایت و نهایت نباشد. خدای تعالی فرموده و من يعمل سوءً أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً رحیماً^۱ یعنی هر کس که عمل ناشایسته از او در وجود آید و بر نفس خود ظلمی کند پس از آن پشیمان شود و طلب آمرزش از خدای تعالی نماید مییابد خدای را نیک آمرزنده نیک رحم کننده. حضرت رسالت (ص) فرموده خیارکم کلّ مفتن تواب، یعنی بهترین شما آن جماعتی اند که مبتلا میشده باشند بگناهان بسیار و از آن توبه می نموده باشند.

و در منهاج العابدین آورده^۲ که توبه نصوح آنست که مبرا سازی دل خود را از جمیع گناهان و متوطن سازی دل خود را بآنکه رجوع بآن گناهان ننمایی، و خصم خود را به روجه که ممکن باشد راضی سازی، و آنچه از توفوت شود قضا کنی بآنچه مقدور تو باشد و رجوع کنی در باقی بخدای تعالی و تضرع نمایی پس غسل کنی و جامه پاک پوشی و چهار رکعت نماز بگزاری و بنهی روی خود را بر زمین در جایی خالی که غیر از خدای تعالی هیچکس نبیند، پس خاک بر سر

۱. آیه ۱۱۰ سوره نساء.

۲. منهاج العابدین غزالی، ص ۳۷-۳۸، چاپ مکتبه الجندی، مصر، ۱۳۹۲ هـ.

خود کنی و روی خود را که شریفترین اعضا است بر خاک بمالی باشک سوزان و دل بریان و آواز بلند، و یادآوری گناهان خود را یک یک آنچه ممکن باشد، و ملامت کنی نفس عاصیه خود را برین گناهان، و بگویی آیا حیا نمیشود ترا ای نفس؟ آیا وقت آن نشد که توبه کنی؟ آیا ترا طاقت عذاب خدای تعالی هست؟ و بسیار ازین امور بگویی و دست خود را برداری و بگویی:

الهی عبدک الابق رجع الی بابک، عبدک العاصی رجع الی الصلح، عبدک المذنب أتاک بالعدر فاعف عني بجدک و تقبلنی بفضلک و انظر الی برحمتک، اللهم اغفرلی ما سلف من الذنوب واعصمني فيما بقی من الاجل فان الخیر کله بیدک و أنت بنارؤف رحیم.

پس بگو یا مجلی عظام الأمور! یا منتهی همة المهمومین، یا من اذا أراد أمراً فانما یقول له کن فیکون، أحاطت بناذنوبنا أنت المذخورلها یا مذخوراً لكل شدة كنت أذخرک لهذه الساعة فتب علی انک أنت التواب الرحیم.

پس گریه و زاری را بیشتر کنی و بگویی یا من لایشغله شأن عن شأن و لاسمع عن سمع، یا من لا تغلظه كثرة المسائل، یا من لا یرمه إلحاح الملحین أذقنا برّذ عفوک و حلاوة مغفرتک برحمتک یا أرحم الراحمین انک علی کل شیء قدير.

پس صلوات فرستی بر نبی (ص) و آل او پس طلب آمرزش نمایی از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات پس رجوع کنی بطاعت خدای تعالی. پس هرگاه این امور را بجای آورده باشی بتحقیق که توبه نصوح بجای آورده و از گناهان بیرون میایی پاکیزه مانند روزی که از مادر ترا متولد ساخته باشد، و دوست میدارد ترا خدای تعالی و مرتر است اجر و ثواب و برتست برکت و رحمتی که احاطه نمیکند بآن وصف و اصفی، و حاصل است مر ترا امن و خلاصی، و نجات مییابی از غصه گناهان و بلیه ای که مر اوراست در دنیا و آخرت والله ولی التوفیق.

و نقل است که فضیل عیاض^۱ اول چنان بود که در میان بیابان مرو و

۱. همین سرگذشت را از فضیل عیاض نیز تاج الدین هراس کازرونی در بحر سعادت بتفصیل آورده است (ص ۳۸۱-۳۸۲).
نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۳۴.

ابیورد خیمه زده بود و پلاسی پوشیده و کلاهی پشمین بر سر نهاده و تسبیحی در گردن افکنده و یاران بسیار داشت که همه دزد و راهزن بودند شب و روز راه زدندی و نزدیک فضیل آوردندی که مهترایشان بود و او میان ایشان قسمت کردی و آنچه خواستی نصیب خود برداشتی و آن را نسخه کردی و هرگز از نماز دست نداشتی و هریاری و چاکری که نماز نکردی او را از نزد خود دور کردی.

یک روز کاروان بزرگی میآمد و یاران او کاروان را گوش میداشتند و مردی در میان کاروان بود و آوازه دزد را شنیده بود بدره دیناری داشت تدبیر میکرد که آن را پنهان کند با خویشان گفت که بروم و آن همیان را در بیابان پنهان کنم تا اگر کاروان را بزنند این را بضاعت سازم چون از راه بیکسورفت خیمه فضیل بدید بنزدیک آن خیمه روان شد او را بصورت و جامه زاهدان دید شاد شد و آن بدره را بامانت باو سپرد، فضیل گفت برو و آن را در آن کنج خیمه بنه، مرد چنان کرد و بازگشت، چون بکاروان رسید کاروان را زده بودند و همه کالا برده و مردمان را بر بسته و افکنده و دزدان رفته، همه را دست بگشاد و آن مرد بنزدیک خیمه فضیل آمد تا بدره بستاند، او را دید با دزدان نشسته و مالها را قسمت میکردند، مرد چون چنان دید گفت آه بدره زر خود بدست خویش بدزدان دادم! فضیل چون او را بدید آواز داد و گفت چه حاجت داری؟ گفت بطلب امانت آمدهام، گفت همانجاست که نهادهای برگیر. مرد بخیمه درآمد و زر خود را برداشت و روان شد. یاران گفتند آخر ما در کاروان یکدرم نقد نیافتیم و تو این بدره زر را باز میدهی؟ فضیل گفت این مرد بمن گمان نیکو برد من نیز بخدای تعالی گمان نیکو بردهام که مرا توبه دهد، من گمان او را راست کردم تا حق تعالی بکرم خویش گمان من راست گرداند.

و پیوسته مروّتی و همتی در طبع او بود چنانچه در قافله و کاروانی که زن بودی بگرد آن نگشتی و اگر کسی سرمایه اندکی داشتی کالای او نستدی. یک شب کاروانی می گذشت و در میان کاروان کسی قرآن میخواند این آیه بگوش فضیل رسید که أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ يَعْنِي أَيَا وَقْتُ

نیامده است که این دل خفته شما بیدار گردد؟ و گفتی که این آیه تیری بود که برجان او آمد، گفت ای فضیل تا کی تو راه زنی؟ وقت آن آمد که ما نیز راه تو زنیم، فضیل از آن دیوار فرود افتاد و گفت گاه آن آمد و از وقت نیز گذشت! سراسیمه و کالبو^۱ و خجل و بی قرار روی بویرانه ای نهاد، و در آن ویرانه جماعتی کاروانیان بودند گفتند برویم یکی از ایشان گفت نتوان رفت فضیل در راهست، فضیل آن را بشنود گفت بشارت باد شمارا که فضیل توبه کرد پس از آنجا برفت و همه روز میرفت و میگریست و خصم خشنود میکرد.

و نقل است که ابتدای حال ابراهیم آن بود که او پادشاه بلخ بود^۲ و عالم در زیر فرمان داشت یک شب بر تخت دولت خفته بود، نیم شب سقف خانه بجنبید چنانچه کسی بر بام رود، آواز داد که کیست؟ گفت آشنا شتری گم کرده ام و او را درین بام میطلبم! گفت ای جاهل شتر بر بام میجوئی؟ گفت ای عاقل تو خدا را در جامه اطلس خفته بر تخت زرین میجوئی؟! ابراهیم را از این سخن هیبتی پدید آمد و آتش در جان او شعله زدن گرفت، تا روز بنشست متفکرو متحیر و اندوهگین تا بامداد که در بارگاه درآمد و ارکان دولت هر یکی بر جایگاه خویش بایستادند و غلامان و چاکران صف کشیدند و بارعام دادند، ناگاه مردی با هیبت از در بارگاه درآمد چنان که هیچ کس از خدم و حشم را زهره نبود که گوید که تو کیستی، جمله را ز بانها فرو بسته شد، او همچنان میآمد تا پیش تخت ابراهیم، ابراهیم گفت چه میخواهی؟ گفت میخواهم که درین رباط فرود آیم! ابراهیم گفت این رباط نیست بلکه سرای منست، تو دیوانه ای؟ گفت این سرا پیش ازین از آن که بود؟ گفت از آن پدرم، گفت پیش از او از آن که بود؟ گفت از آن جدّم، گفت پیش از آن از که بود؟ گفت از فلان، گفت ایشان کجا رفتند؟ گفت بمردند، گفت پس رباط نه این بود که یکی میرود و یکی میآید؟ این گفت و ناپدید شد.

۱. دربرهان قاطع گفته: «کالبوی: بابای اجدد بواورسیده و بتحتانی زده بمعنی سرگشته و حیران باشد..... و بحذف تحتانی

هم درست است که بروزن ناز بوباشد».

۲. سرگذشت ابراهیم ادهم را برهمن منوال تاج الدین هراس کازرونی در بحر سعادت (ص ۳۸۴-۳۸۵ نسخه خطی کتابخانه ملی) آورده است.

و از خضر علیه السلام شور و آتشی که از حکایت شبانه در دل وی بود زیاد شد و دردش بر درد بیفزود تا این چه حالتست، و آن حال یکی صد شد و ندانست که شب چه شنید و نشناخت که روز چه دید، گفت اسب زین کنید که بشکار میروم که مرا امروز چیزی رسیده است نمیدانم که چیست، خدای داند که این حال بکجا خواهد رسید. اسب زین کردند برنشست و روی بصحرا نهاد از برای شکار، ولیکن آن فکرت و حیرت بردل او تاختن میآورد، سراسیمه در صحرا میگشت چنان که نمیدانست که چه میکند. در آن سرگشتگی از لشکر جدا افتاده در راه آوازی شنید که: «انتبه» یعنی بیدار گرد، او برفت و ملتفت نشد، دویم بار همین آواز آمد هم بگوش دریاورد، و سیم بار همان بشنود که: «انتبه قبل أن تُنتبه» یعنی بیدار گرد پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند، اینجا یکبارگی از دست شد و خوف عظیم بر او غالب شد و جمله جامه اش از آب چشمش آغشته شد، توبه نصوح کرد و روی از راه بیک سوی نهاد و شبانی را دید نمدی پوشیده و کلاه نمدی بر سر نهاده گله گوسفندان در پیش کرده پرسید که تو از آن کیستی؟ گفت از ابراهیم، ابراهیم قبای درکشیده و کلاه و کمر مرصع پادشاهانه بوی داد و گوسفندان را بوی بخشید و قبا و کلاه نمد از او بگرفت و در پوشید و آن کلاه نمدی بر سر نهاد و آن غلام شبان را گفت من ابراهیمم این گوسفندان را بتوبخشیدم و ترا از مال خود آزاد کردم. در آن دم جمله ملکوت در نظاره او بایستادند و میگفتند زهی سلطنت که روی نمود به پسر ادهم که جامه نجس دنیا را بینداخت و خلعت فقر در پوشید! پس ابراهیم پیاده همچنان در بیابانها و کوهها بی سرو بن میگشت و برگناهان خود نوحه میکرد و میگریست تا به نیشابور رسید، گوشه ای خالی میجست تا به عبادت و طاعت حق مشغول شود، در آنجا غاری بود مشهور در آن غار افتاد، نه سال ساکن غار شد، روز پنجشنبه ببالای غار رفتی و پشته ای هیزم کندی و در روز جمعه شبانگاه روی به نیشابور نهادی و آن را بفروختی و بدان سیم نان خریدی و از آن قوت نیمه ای بدرویش دادی و نیمه ای بغار باز بردی و بآن روزه گشادی و تا دیگر هفته بدان ساختی.

و نقل است که چون از بلخ رفت او را پسری بود شیرخواره چون بزرگ شد و بمقام عقل رسید پدر خویش را از مادر طلب کرد، مادرش حال ابراهیم با پسر

گفت که پدر تو چندین سالست که گم شده و او را بمگه نشان میدهند، و درین وقت ابراهیم در مگه ساکن شده بود، و جمعی از بزرگان از هرطرف بموافقت و یاری ابراهیم در آنجا ساکن شده بودند، پسر گفت چون پدرم را به مگه نشان میدهند من نیز بروم و خانه خدا را زیارت کنم و پدر خود را بجویم، فرمود که در بلخ منادی کنند که هرکه را آرزوی حج و زیارت خانه خداست بیاید زاد و راحله برمن.

گویند چهار هزار خلق با شاهزاده موافقت کردند جمله را بزاد و شتر خود بحج برد بامید آنکه خدای تعالی دیدار پدرش روزی وی کند، چون بمگه درآمد جمعی را از مرقع پوشان دید به مسجد الحرام، پرسید ایشان را که: ابراهیم ادهم را شناسید؟ گفتند شناسیم و او شیخ ماست ما را میزبانی کرده است و بطلب طعام رفته که هرروز برود و پشته ای هیزم بیارد و آن را بفروشد و قوت خود بنزد ما آورد، پسر را طاقت فراق پدر طاق شده بود، نشان بجست و بر اثر وی برفت، بیطحاء مگه بیرون آمد، پدر را دید پای و سر برهنه با پشته ای هیزم میآمد، گریه بر او افتاد و خود را نگاه داشت بحیله، پس پی او گرفت و در عقب او میآمد، ابراهیم ببازار مگه در آمد و بانگ میکرد: من یشتی الطیب بالطیب؟ حلال که خرد بحلال، نانوائی بخواندش و هیزم بستد و نانش داد، نان را بنزدیک اصحاب آورد و پیش ایشان نهاد و بنماز مشغول شد، ایشان نان میخوردند و او نماز میکرد، پس پسر بترسید که اگر پدر را گوید من کیم بگریزد، برفت و با مادر تدبیر کرد تا طریق چیست او را بدست آوردن، مادرش صبر فرمود گفت صبر کن تا حج بگزاریم.

چون پسر برفت ابراهیم با یاران نشسته بود وصیت کرد یاران را که امروز درین حج زنان باشند و کودکان چشم نگهدارید، همه قبول کردند چون حاجیان بمگه درآمدند و خانه را طواف میکردند ابراهیم با یاران بهم در طواف بودند، پسری صاحب جمال پیش او آمد و ابراهیم تیزتیز درو نگر است! یاران چون آن بدیدند از آن حال عجب داشتند، چون از طواف فارغ شدند گفتند رحمک الله یا شیخ! ما را پیوسته میفرمودی که بهیچ زن و کودک نگاه نکنید، و توبه پسر نیکو رویی نگاه کردی! گفت شما دیدید؟ گفتند دیدیم، گفت چون از بلخ بیامدم پسر شیرخواره رها کردم چنین دانم که این غلام آن پسر است که بطلب من آمده است. و پسر

این سر آشکار نمیکرد و هر روز میآمد و در روی پدر نگاه میکرد و میرفت و میترسید که ابراهیم بگریزد.

روز دیگری از پیش ابراهیم بیرون شده و قافله بلخ را طلب کرد، نشان دادند، آنجا رفت و بمیان قافله درآمد، خیمه ای دید از دیبازده و کرسی در میان خیمه نهاده و آن پسر بر آن کرسی نشسته و قرآن میخواند و میگريست، آن یار ابراهیم بارخواست از نواب و بخیمه درآمد و گفت ای پسر تواز کجایی؟ گفت از بلخ، گفت پسر کیستی؟ پسر دست به روی نهاد و گریه بروی افتاد و مصحف از دست نهاد و گفت من پسر ابراهیم ادهم و پدر خود را ندیده ام اینجا او را یافته ام و میترسم که اگر با وی بگویم که من پسر توام از اینجا نیز بگریزد که او از بلخ گریخته است و ملک بلخ را بگذاشته، هر روز میروم و وی را یک نظاره میکنم و باز میگردم، آن درویش گفت مرا ابراهیم فرستاده است، برخیز تا بنزدیک او رویم که او شیخ ماست. آن مرد او را برگرفت تا سوی ابراهیم برد مادرش با او بهم برخاست و آمدند تا نزدیک ابراهیم، و ابراهیم با یارانش در پیش رکن یمانی نشسته بود از دور نگاه کرد آن یار را با آن کودک و مادرش بدید، چون آن زن او را بدید بخروشید و صبرش نماند، پسر را گفت اینک پدرت! پسر نیز در فریاد آمد خلق یکباره گرد آمدند و رستخیزی پدید آمد که وصف نتوان کرد، جمله یاران و خلق بیکبار در گریه افتادند، چون پسر بخود باز آمد پدر را سلام کرد، ابراهیم جواب داد و در کنارش گرفت، و گفت بر کدام دینی؟ گفت بردین اسلام، گفت الحمدلله، دیگر پرسید که قرآن میدانی؟ گفت دانم، گفت الحمدلله، دیگر پرسید که علم آموخته ای؟ گفت آموخته ام، گفت الحمدلله، این بگفت و قصد آن کرد که برود، پسر دست در دامن پدر زد و دست از دامن او رها نمیکرد ابراهیم گفت الهی أغثنی! پسر اندر کنار او جان بحق تسلیم کرد! یاران گفتند یا ابراهیم چه افتاد؟ گفت چون او را در کنار گرفتم مهر او در دل من بجنبید بسم ندا کردند که ای ابراهیم تَدْعَى حُبَّنَا وَ تُحِبُّ غَيْرَنَا؟ دعوی دوستی ما کنی و با ما بهم دیگری را دوست گیری، و دیگری را با مادر محبت شریک گردانی و گویی لا شریک له، محبت ما شریک پذیر نیست، و یاران را وصیت کنی که در هیچ زن و کودک نگاه نکنید و توبدام کودک و زن در آویزی! چون

این ندا شنیدم دعا کردم و گفتم یا رب العزة مرا فریاد رس که محبت او مرا از محبت تو مشغول خواهد گردانید، یا جان وی بردار یا جان من، دعای من در حق پسرم اجابت افتاد.

و ابتدای توبه بشر حافی آن بود که او مردی بود شوریده روزگاریک روز مست میرفت کاغذی یافت برآنجا نوشته که بسم الله الرحمن الرحيم آن را برداشت و عطر خرید و آن کاغذ را معطر گردانید و از روی تعظیم بجای دیگر بنهاد، آن شب بزرگی بخواب دید که باو گفتند برو و بشر را بگوی که طَیِّبٌ اَسْمِی فَبِعِزَّتِی لَأُطِیِّبَنَّ اَسْمَکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ، یعنی نام مرا خوشبوی کردی بعزت من که نام ترا در دنیا و آخرت خوشبوی گردانم تا کسی نام تو نشنود در دنیا و آخرت آلا که راحتی دردل او درآید. بزرگ گفت آن مرد فاسق است مگر غلط می بینم طهارت گرفت و نماز گزارد و بخواب رفت، باز بخواب دید، همچنان بار سیم، بامداد برخاست و بشر را طلب کرد گفتند بمجلس شراب است، رفت تا بدانجا که وی بود پرسید که بشر اینجا هست؟ گفتند خیر است، گفت بگوئید که بتو پیغامی دارم، بشر بیامد که پیغام که میگزاری؟ گفت پیغام خدای! بشر گریان شد که عتابی داری یا عقابی؟ گفت وقت آن نیامد که آشتی کنی؟ گفت باش تا یاران را بگویم، درآمد نزد یاران و گفت ای یاران مرا خوانده اند رفتم و شمارا بدرود کردم که بعد ازین مرا هرگز نخواهید دید! توبه کرد و طریق زهد پیش گرفت و از شدت غلبه مشاهده هرگز کفش درپای نکرد. وی را حافی از آن گفته اند، گفت آنکه که آشتی کردم پای برهنه بودم الحال نیز شرم دارم که کفش درپای کنم.

و نقل است که سبب توبه عبدالله مبارک آن بود که برکنیزکی فتنه شد چنان که قرار نداشت، شبی در زمستان زیر دیوار خانه معشوقه تا بامداد بنظاره مشاهده ایستاده بود، همه شب برف میآمد و او از آن بیخبر بود، روز شد با خود گفت که ای پسر مبارک نامبارک! شرمت باد که شبی چنین تا روز برای هوای نفس برپای باشی و اگر امام در نماز سوره درازتر خواند دیوانه شوی! در حال دردی بدل او فرود آمد و توبه کرد و عبادت مشغول شد.

ذوالنون مصری — رحمه الله — فرموده توبه بر دو قسم است توبه انابت و

توبه استجابت. توبه انابت آنست که بنده توبه کند از خوف عقوبت خدای تعالی، و توبه استجابت آنست که توبه کند از شرم خدای عزوجل. و گفت بر هر عضو توبه ایست، توبه در نیت نیت کردن بر ترک حرامست و توبه چشم فرو خوابانیدن است چشم را از محارم، و توبه دست ترک گرفتن است در گرفتن مناهمی، و توبه پای نارفتن است بملاهی، و توبه گوش نگاه داشتن گوش است از شنیدن باطل، و توبه شکم خوردن حلال است، و توبه فرج دور بودن است از فواحش.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)

آن چنان پروردگاری که تعلیم داده خط را بقلم از جهت منافع عظیمه که در خط متحقق است، از آن جمله تدوین علوم و تأیید اوست و ضبط احوال اولین و اقوال ایشان و نوشتن کتب منزله، و اگر خط نمی بود امر دین و دنیا مستقیم نمی شد.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)

بیاد داده است انسان را چیزی که نمیدانست، و نقل فرمود انسان را از ظلمت جهل بنور علم.

و مخفی نیست که درین کلام اشارت است بر شرافت علم، و بر بودن او اشرف چیزها، چه خدای تعالی اول بیان فرموده خلق کردن انسان را از علقه که خسیس ترین جمیع اشیاست و آخر حال او را که گردانیدن اوست عالم که بزرگترین مراتب است، یعنی انسان ذلیل بود او را عزیز گردانیدیم بعلم، پس اگر غیر علم اشرف میبود تخصیص او بذکر اولی میبود، خدای تعالی فرموده در سوره آل عمران: و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم^۱ و جای دیگر فرموده هل

۱. از آیه ۷ سوره آل عمران.

یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون^۱ و جای دیگر فرموده شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم قائماً بالقسط^۲ و جای دیگر فرموده یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات^۳.

حضرت رسالت (ص) فرموده اند که آیا دلالت کنم شما را بر شریفترین اهل بهشت؟ گفتند بلی یا رسول الله، فرمود که آن علمای امت منند. و نیز آن حضرت فرموده که یک نظر کردن بر روی عالم بهتر است نزد من از عبادت یک سال که روز صائم باشند و شب قائم. و نیز آن حضرت فرموده که خواب کردن با علم بهتر است از نماز کردن با جهل. و نیز آن حضرت فرموده که من در شب معراج مطلع شدم بر دوزخ پس دیدم بیشتر اهل دوزخ را فقرا، صحابه سؤال کردند که از جهت مال؟ آن حضرت فرمود که نه از جهت علم، تعلیم علم نگرفتند که احکام عبادات را دانسته باشند.

روایت کرده جابر عبد الله انصاری که حضرت رسالت (ص) فرموده اند که ساعتی از عالم که تکیه کرده باشد بر فراش خود و نظر میکرده باشد در علم خود بهتر است از عبادت هفتاد ساله جاهل.

و از امیر المؤمنین علی علیه السلام متقول است که آن حضرت فرموده که من در مسجد نبی (ص) نشسته بودم که اباذر غفاری — رضی الله عنه — درآمد پس گفت یا رسول الله تشییع جنازه عابد بهتر است پیش تو یا مجلس علم؟ پس آن حضرت فرمود که ای اباذر نشستن ساعتی نزد مذاکره علم بهتر است پیش خدای تعالی از عیادت هزار جنازه از جنائز شهدا، و نشستن ساعتی نزد مذاکره علم بهتر است نزد خدای تعالی از بروز آوردن هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز میکرده باشد، و نشستن نزد مذاکره علم بهتر است نزد خدای تعالی از هزار غزا و خواندن تمام قرآن دوازده بار.

ای اباذر برتوباد که مذاکره علم کنی چه بعلم میدانید شما حلال را از حرام، و کسی که از خانه خود بیرون آید تا مسأله ای از علم حاصل نماید کتابت

۱. از آیه ۹ سوره زمر.

۲. از آیه ۱۸ سوره آل عمران.

۳. از آیه ۱۱ سوره مجادله.

می‌کند خدای تعالی از برای او بهر قدم که برداشته ثواب نبی‌یی از انبیا و اعطا می‌کند باو خدای تعالی بهر حرفی که می‌شنود یا کتابت می‌کند شهری در بهشت، و طلب‌کننده علم را خدای تعالی دوست میدارد و ملائکه او را دوست میدارند و پیغمبران او را دوست میدارند، و دوست نمیدارد علم را مگر نیکبخت و خوشا حال طلب‌کننده علم در روز قیامت.

ای اباذر نشستن ساعتی نزد مذاکره علم بهتر است مرترا از عبادت کردن یک سال که روز صائم باشی و شب قائم، و نظر کردن بر روی عالم بهتر است مرترا از آزاد کردن هزار بنده، و کسی که از خانه بیرون آید تا آنکه مسأله‌ای از علم تحصیل کند کتابت می‌کند از جهت او خدای تعالی بهر قدمی ثواب شهیدی از شهدای بدر، و طلب‌کننده علم دوست خدای تعالی است و کسی که خدای تعالی او را دوست دارد بهشت او را واجب میشود، و روز و شب در رضای خدای تعالی است، و بیرون نمی‌رود از دنیا تا آنکه او را از کوثر آب میدهند، و از بهشت میوه می‌خورد، و کرم بدن او را نمی‌خورد، و در بهشت رفیق خضر علیه السلام خواهد بود.

و از امیرالمؤمنین (ع) منقول است که آن حضرت فرمود نشستن ساعتی نزد علما بهتر است نزد خدای تعالی از عبادت هزار ساله، و نظر کردن بعالم بهتر است از معتکف شدن یک سال در خانه خدای تعالی، و زیارت علما بهتر است نزد خدای تعالی از هفتاد طواف در گرد خانه، و فاضلتر است از هفتاد حج و عمره مبروره مقبوله، و خدای تعالی درجه او را هفتاد مرتبه بلند میگرداند و رحمت برو نازل می‌سازد، و گواهی میدهند ملائکه که بهشت واجب میشود او را.

و امام جعفر صادق (ع) فرموده در وقتی که قیامت قائم گردد و جمع کند خدای تعالی مردمان را در روی زمین و ترازوها بنهند پس وزن کنند خون شهدا را با سیاهی^۱ علما پس راجح آید سیاهی علما بر خون شهدا. و بعضی علما گفته‌اند که ستر این آنست که خون شهید را منتفع نمیشوند از و بعد از مرگ، و سیاهی علما را بعد از مرگ ایشان مردم منتفع میشوند، و مثل

۱. در آندراج گفته: «سیاهی ترجمه مداد که بدان می‌نویسند».

آنست که آن حضرت فرموده که در وقتی که بمیرد مؤمن و بگذارد یک ورق که بر آن علم باشد خواهد بود آن ورق حجابی میانه او و میانه آتش و اعطا خواهد کرد خدای تعالی بسبب هر حرفی شهری که بزرگتر باشد از دنیا بهفت مرتبه.

و روایت کرده ابوهریره که حضرت رسالت (ص) خطبه ای خواندند و فرمودند ای خلائق بدرستی که در روز قیامت هولها و خواریه و دشواری و پشیمانی خواهد بود تا آنکه غرق میشود مرد در عرق خود تا بنرمی گوش، پس اگر بخورد از عرق او هفتاد شتر هیچ از آن عرق کم نمیشود، پس گفتند یا رسول الله بچه طریق نجات توان یافت از این؟ آن حضرت فرمود بسائید زانوهای خود را پیش علما تا نجات یابید از این امور و و از هولها و خواریه و دشواری و پشیمانی، پس بدرستی که من افتخار میکنم در روز قیامت بعلمای امت خویش، پس میگویم من که علمای امت من چون انبیاءند که پیش از من بوده اند، آگاه باشید که تکذیب نکنید شما عالمی را و رد نکنید شما برو و دشمن مگیرید او را و دوست دارید او را چه دوستی ایشان اخلاص است و دشمنی ایشان نفاق است، آگاه باشید که کسی که اهانت کرده باشد عالمی را پس بتحقیق که مرا اهانت کرده و کسی که مرا اهانت کرده خدای را اهانت کرده و کسی که گرامی دارد عالمی را پس بتحقیق که مرا گرامی داشته و هر که مرا گرامی داشته خدای تعالی را گرامی داشته و کسی که خدای را گرامی داشته بازگشت او بهشت است. آگاه باشید بدرستی که خدای تعالی غضب میکند بغضب عالم چنان که غضب میکند امیر مسلط بر کسی که گناهی کرده. آگاه باشید پس غنیمت دانید دعای عالم را بدرستی که خدای تعالی اجابت میکند دعای عالم را در حق هر کس که دعا کند و کسی که یک نماز در پس عالم بکند پس گویا که در پس من و در پس ابراهیم خلیل نماز کرده. آگاه باشید پس اقتدا کنید بعلماء و اخذ کنید از ایشان آنچه نیکوست و بگذارید از ایشان آنچه بد است. آگاه باشید بدرستی که خدای تعالی میآمرزد مرعالم را در روز قیامت هفتصد گناه که نیامرزد جاهل را یک گناه و بدانید که فضل عالم بیشتر است از دریاها و ریگها و کوهها و مویهای شتر. آگاه باشید پس غنیمت دارید مجالس علما را چه مجالس ایشان روضه ایست از ریاض

بهشت، نازل میشود بر ایشان رحمت و مغفرت چنان که باران از آسمان، می‌نشینند خلاق نزد ایشان گنهکار و برمی‌خیزند آمرزیده، و ملائکه از برای ایشان طلب مغفرت مینمایند مادام که نشسته‌اند ایشان نزد علما، و خدای تعالی نظر میکند بایشان پس می‌آمزد عالم و متعلم و مستمع و محب ایشان را.

در منهاج العابدین مذکور است که ناچار است مربنده را از عبادت در علم و اگر نه علم اوهباء منشور است چه علم بمنزله درخت است و عبادت و عمل بمنزله میوه، پس شرافت مر درخت راست چه او اصل است ولیکن انتفاع از میوه است، پس ناچار است بنده را از هر دو.

حضرت رسالت (ص) فرموده که بدرستی که اهل آتش متأذی خواهند شد از بوی عالمی که تارک عمل باشد و بدرستی که سخت‌ترین اهل آتش از روی حسرت و ندامت مردی خواهد بود که بخواند بنده‌ای را بخدای تعالی پس آن بنده قبول کند پس فرمانبرداری نماید پس بهشت را داخل شود و داخل شود خواننده او آتش را بواسطه ترک عمل و تابع بودن هوای نفس. و حضرت عیسی علیه السلام فرموده که شقی‌ترین مردم آن کس است که مشهور باشد نزد مردم بعلم و مجهول باشد بعمل و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود دیدم سنگی را که برو مکتوب بود که مرا بگردان پس او را گردانیدم، پس بر باطن او نوشته بود که کسی که عمل نکند بآنچه میداند نامبارک است برو طلب چیزی که نمیداند و مردود است برو آنچه میداند. و خدای تعالی به داود (ع) امر کرد که سست‌ترین چیزی که میکنم من به بنده‌ای که بعلم خود عمل نکرده باشد از هفتاد عقوبت باطنیه آنست که بیرون میبرم از دل او حلاوت ذکر خود را نعوذ بالله من ذلک.

شیخ عطار— علیه الرحمة— در اسرارنامه فرموده:

اگر خواهی که آن چشمت شود باز	برو جان در کمال آتش انداز
کسی کورا چراغ دانشی نیست	یقین دانم که در آسایشی نیست
ترا با علم دین کاری ببايد	بقدر علم کرداری ببايد
ترا در علم دین یک ذره کردار	بسی زان به که علم دین بخروار
کسی کو داند و کارش نبندد	برو بگری که او بر خویش خندد

کَلَامَ

ردع است مر آن کسی را که بسبب طغیان کفران نعمت نموده، و آن کس اگرچه مذکور نشده اما کلام دلالتی برو دارد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَفَى (۶)

بدرستی که آدمی یا اباجهل هرآینه از حد میگذرد و تکبر مینماید.

أَنْ رَّآهُ اسْتَغْنَى (۷)

بسبب آنکه میداند نفس خود را مستغنی و توانگر. بدان که «استغنی» مفعول ثانی است و رؤیة بمعنی علم است که اگر بمعنی ابصار میبود جایز نمیبود جمع میانه ضمیرین، بخلاف علم مثل علمتی.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ (۸)

بدرستی که بسوی پروردگار تست بازگشت همه در آخرت. و این خطاب مرانسان راست بر التفات تا تهدید باشد بر عاقبت طغیان و تکبر. بدان که تکبر نیست بمنزله سایر خصلتها که ضرر در عمل کند بدرستی که او ضرر در دین کند وقتی که غالب و قوی شود، و اقل آفات او بر صاحبش چهار است:

اول حرمان حق است و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی و فهم ناکردن احکام خدای تعالی، و فرموده سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في

الارض بغیر الحق^۱، و جای دیگر فرموده کذلک یطیع الله علی کلّ قلب متکبر جبار^۲.

دویم خشم و دشمنی خدای تعالی، و خدای تعالی فرموده: انه لایحبّ المستکبرین^۳. و مرویست که موسی (ع) گفت ای پروردگار من کیست آن کسی که دشمن ترین خلق تو باشد بتو؟ خدای تعالی فرمود آنکه تکبر داشته باشد دل او و حرکت بسرعت میکرده باشد چشم او بسبب کبر و غضب، و بخل میورزیده باشد دست او و بد باشد خلق او.

سیم عذاب در دنیا. حاتم گفته اجتناب کن از مردم بر سه چیز: بر کبر و بر حرص و بر افتخار بزینت و بر رفتن و نشستن. چه متکبر را بیرون نمیبرد خدای تعالی از دنیا تا آنکه او می بیند اهانت را از ارذل اهل و خدمتکاران خود و حریص را بیرون نمیبرد خدای تعالی از دنیا تا آنکه محتاج میسازد او را بریزه نانی و شربتی، و مفتخر را بیرون نمیبرد خدای تعالی تا آنکه آمیخته میسازد او را بیول و نجاست او.

چهارم آتش و عذاب در آخرت، چنانچه مرویست که خدای تعالی فرموده که کبر یا ردای من است و عظمت ازار من است، پس کسی که منازعت کند با من یکی ازین دو داخل میسازم او را در آتش جهنّم. و معنی آنست که عظمت و کبر یا از جمله صفاتیست که مخصوص است بمن و سزاوار نیست مر احدی را غیر من چنانچه رداء انسان و ازار او مخصوص باوست و احدی با او شریک نیست.

و گفته اند کسی که تکبر کند بغیر حق باو میرساند خدای تعالی خواری بحق و ازین مفهوم میشود که تکبر بر ظلمه و فساق از ممر ظلم و فسق جایز است. مولانای رومی در مثنوی معنوی فرموده:

این تکبر زهر قاتل دان که هست از می پر زهر شد آن گیج مست
چون خلقناکم شنیدی من تراب خاک شووز خاک بودن رومتاب

۱. از آیه ۱۴۶ سوره اعراف.

۲. ذیل آیه ۳۵ سوره مؤمن.

۳. ذیل آیه ۲۳ سوره نحل.

در بهاران کی شود سر سبز سنگ خاک شوتا گل بروید رنگ رنگ
 سالها تو سنگ بودی دل خراش آزمون را چند روزی خاک باش
 آورده اند که ابوجهل گفت که اگر بینم من محمد (ص) را که سجده
 میکرده باشد گردن او را بزنم، پس بنزد آن حضرت آمد وقتی که آن حضرت در
 سجده بود، پس بر عقب گشت، پس باو گفتند یا ابالحکم چه بود ترا که
 برگشتی؟ گفت بدرستی که میانه من و او خندقی بهم رسید از آتش و ازدهایی
 دیدم دهن باز کرده و مرغانی دیدم پر در پر بافته پس این آیه نازل شد:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى
 الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ
 بِإِنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴)

آیا نمیبینی تو آن کس را که با زمیندار بنده کامل را وقتی که نماز
 میگذارد؟ یعنی خبرده مرا از آن کس که باز میدارد بعض بندگان خدای را از نماز
 اگر آن بازدارنده برهدایت باشد یا امر کننده بتقوی در آنچه بآن امر میکند از
 عبادت کردن بتان، چنانچه اعتقاد اوست، یا آنکه آن باز دارنده بر تکذیب حق
 باشد و اعراض از ثواب چنانچه ما میگوئیم، آیا نمیداند آن را که خدای تعالی
 می بیند و مطلع است بر احوال او از هدایت و ضلالت؟ پس جزا خواهد داد باندازه
 اعتقاد او.

و بعضی گفته اند معنی آنست که خبرده مرا از آن کس که باز میدارد
 بنده را از نماز و بنده ای که منهی است بر هدایت است و امر کننده بتقوی، و ناهی
 که ابوجهل است تکذیب کننده است و اعراض کننده از ثواب، پس چه تعجب
 بسیار است درین آیا نمیداند که خدای تعالی می بیند و مطلع است بر احوال او.
 بزرگان گفته اند که در کلمه «إِنَّ اللَّهَ يَرَى» هم وعید مندرج است و هم
 وعده، ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند، ای فاسق توبه کن که ترا می بیند،
 ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند، ای در خلوت قصد گناه کرده هشدار که
 ترا می بیند.

درویشی بعد از گناهی توبه کرد و پیوسته میگریست گفتند چرا میگری که خدای تعالی غفور و عفو است، گفت آری هرچند که عفو کند خجالت آن را که میدیده چگونه از خود رفع کنم.

ابراهیم ادهم شخصی را نصیحت کرد که چون خواهی که خدای را معصیتی کنی باری نگاه کن تا موضعی بدست آید که خدای ترا نبیند آنجا. آن شخص گفت این چگونه تواند بود؟ او عالم بر جمیع اسرار است و بیناست بذره ذره، ابراهیم گفت پس نیکو نبود که او ترا بیند پس تو درو عاصی شوی.

خواجه عبدالله انصاری فرموده که اگر میدانی که میداند از بلپشیمان شو و اگر پنداری که نمیداند مسلمان شو. و نعم ماقال:

در مقامی که کنی قصد گناه گر کند کودکی از دورنگاه شرم داری زگنه درگذری پرده عصمت خودرانداری شرم بادت که خداوند جهان که بود واقف اسرار نهان بر تو باشد نظرش بی گناه و گاه تو کنی در نظرش قصد گناه بدان که «الذی ینهی» با جمله شرطیه در موضع مفعولین «رأیت» واقع شده و «أرأیت» ثانیه که واسطه است میانه مفعولین زاید است و جهت تأکید آورده شده، و همچنین «أرأیت» ثالثه، و جواب شرط اول جواب شرط ثانیه، و جهت ذکر جواب شرط ثانی جواب شرط اول محذوف شده و تقدیرش چنین است: ان کان علی الهدی أو أمر بالتقوی ألم یعلم بأنّ الله یری. و این مثل آنست که إن أکرمک أکرمتنی، و ایراد لفظ عبد با تنکیر مشعر است بر مبالغه بر تقبیح نهی، و دلالت بر کمال عبودیت آن حضرت.

کَلَّا

ردع است ابوجهل را ازین فعل.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵)

اگر باز نایستد ابوجهل از آنچه اراده داشت البته بگیریم بشدت و قهر

پیشانی او را وبکشیم او را بدوزخ.

نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶)

پیشانی دروغگوئی خطاکننده. و چون ناصیه نکره موصوف است جایز است که بدل باشد از «الناصیه» و وصف او بکذب و خطا از قبیل اسناد مجازیست جهت مبالغه، و این صفت بحقیقت مرصاحب اوراست.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷)

پس گو بخوان ابو جهل مجلس خود را، و آن مجلسی است که جمع میشوند قوم در آن، و مراد اهل مجلس است. مرویست که ابو جهل گذشت برسول خدای (ص) و آن حضرت نماز میگزارد پس آن ملعون گفت آیا من ترا نهی نکردم؟ پس درشت گفت اورا، پس رسول خدا گفت تو مرا تهدید میدهی و حال آنکه من بیشتر اهل وادیم از روی مجلس، پس این آیه نازل شد.

سَتَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸)

زود باشد که ما بخوانیم زبانیۀ دوزخ را برای بردن او بجهنم.

كَلَّا

ردع است مراورا از نهی.

لَا تُطْعَمُهُ

فرمان مبر تو آن را و بر طاعت خود ثابت باش.

وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ* (۱۹)

و مداومت کن بسجده کردن خدای را و نزدیکی جوی پیروردگار خود. و در حدیث آمده وقتی بنده پیروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود. و از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره علق را بخواند خدای تعالی بآن مقدار اجر باو عطا میکند که گویا مفصل^۱ را تمام خوانده باشد. و مفصل از سوره محمد است تا آخر قرآن.

۱. در منتهی الارب گفته: «مفصل القرآن: کمعظم، از حجرات تا آخر قرآن بقول اصح، یا از سوره جاثیه یا از قتال یا از سوره ق، عن النووی؛ یا از صافات یا از صف یا از تبارک، عن ابن ابی الصیف؛ یا از انا فتحنا عن الذراری؛ یا از سیح اسم ربک الاعلی، عن الفرکاح؛ یا از ضحی، عن الخطابی؛ سَمِیَ لکثرة الفصول بین سوره أولقلة المنسوخ».

* رجوع شود به صفحه ۲۶۵

سورة القدر

وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱)

بدرستی که ما نازل ساختیم قرآن را در شب قدر. خدای تعالی تعظیم قرآن نموده از سه وجه:

اول آنکه اسناد کرده انزال را بخود و مخصوص بخود ساخته جهت شرافت و اگرچه نازل کننده جبرئیل است.

دوم آنکه بضمیر آمده نه اسم ظاهر تا آنکه تنبیه کند بر قدر او و آنکه شهرت او غنی است از ذکر اسم.

سیم آنکه این انزال در شب قدر بود که اشرف اوقاتست، چنانچه مرویست که قرآن نازل شد بیکبار در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان دنیا، پس نازل میساخت او را جبرئیل بر رسول خدای بتدریج در بیست و سه سال.

و از شعبی منقول است که معنی اینست که ما ابتدای انزال قرآن در شب قدر نمودیم. و بعضی گفته اند معنی آنست که ما نازل ساخته ایم قرآن را در بیان فضیلت شب قدر.

و اختلاف کرده اند در شب قدر. علمای امامیه—رضوان الله علیهم—

برآند که شب قدر مجهول است در ماه رمضان، و بعضی منحصر ساخته‌اند در لیالی افراد ثلاث و تأکید نموده‌اند در شب بیست و سیم که آن معروف است به لیلة الجهنی. و صاحب کشاف گفته^۱ که: «اکثر مفسرین برآند که در عشر آخر از او تار شهر رمضان است و مبالغه در بیست و هفتم آن نموده‌اند و سر در اخفاء آن احیاء لیالی کثیره است تا ادراک آن نمایند و نامیدن آن شب قدر یا بسبب آنست که تقدیر و قضای امور در آن شب میشود یا بسبب قدر و شرف او بر باقی شبها».

وَمَا أَذْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲)

یعنی نرسیده بتو عزت و فضل و علو قدر این شب قدر. پس خدای تعالی بیان فرموده:

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳)

شب قدر یعنی احیا کردن در آن شب و عبادت کردن درو بهتر است از هزار ماه که درو شب قدر نباشد، و منشأ تخصیص این شب آنست که یک روز حضرت رسالت (ص) یاد کرد شخصی را از بنی اسرائیل که سلاح میپوشیده در راه خدای تعالی هزار ماه، پس مؤمنان ازین تعجب نمودند و اعمال ایشان در نظرشان قاصر نمود، خدای تعالی عطا کرد بایشان شبی که بهتر است از مدت آن غازی.

و بعضی گفته‌اند که مرد را در زمان سابق وقتی عابد مینامیدند که هزار ماه عبادت خدای تعالی نماید، پس خدای تعالی عطا کرد باین امت شبی که هرگاه یکی ازین امت احیاء آن شب کند او سزاوارترست بآنکه او را عابد نامند از آن جماعتی که هزار ماه عبادت خدای تعالی میکردند تا آنکه ایشان را عابد مینامیدند.

تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

فرود آیند بآسمان دنیا یا بزمین یا نزدیکی جویند بمؤمنین ملائکه و جبرئیل درین شب بفرمان آفریدگار ایشان. بعضی گفته اند که مراد از روح خلقی از ملائکه است که ندیده اند او را ملائکه مگر درین شب. و بعضی گفته اند که مراد رحمت است. در بصائر^۱ آورده که جبرئیل (ع) با فرشتگانی که ایشان را با اهل زمین علاقه آشنایی هست فرود آیند و بخانه های مؤمنان روند و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اقسعرا ر جلد و رقت قلب و اشک چشم بود. و مخفی نیست که این نزول بیانست مر تفصیل او را بهزار ماه.

مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)

یعنی نزول میکند از برای هر امری که حکم کرده خدای تعالی درین سال.

سَلَامٌ هِيَ

سلامت است درین شب، یعنی تقدیر نکرده خدای تعالی درین شب مگر سلامت را، چه سلام بسیار میکنند درین شب ملائکه و روح مؤمنان را.

۱. چلبی در کشف الظنون گفته: «بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز - مجلدان لمجدالدین أبی طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی المتوفی ۸۱۷».
و نیز در همان کتاب گفته: «البصائر فی التفسیر - بالفارسیة للشیخ ظهیرالدین أبی جعفر محمد بن محمود النیسابوری الذی فرغ منه سنة ۵۷۷ و هو کتاب کبیر فی مجلدات».

حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

تا وقت طلوع صبح، حتی متعلق است به تنزیل بالسلام، اَی اِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَسْلِمُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ اِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ.
از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره قدر بخواند اعطا میکند باو خدای تعالی مثل اجر کسی که روزه رمضان داشته باشد و شب قدر را احیا نموده باشد. و از آن حضرت سؤال کردند که در شب قدر چه بگوئیم، آن حضرت فرمودند که بگوئید اللَّهُمَّ اِنِّكَ عَفُوٌّ تَحِبُّ الْعَفْوَ عَفُ عَنِّي.

سورة البينة

وهی نمان آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى
تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱)

این دو فرقه کافر که یکی اهل کتابند و یهود و نصاری اند، چه اثبات
ولداز برای خدای تعالی مینمودند، و یکی عبادت کنندگان بتان، میگفتند پیش از
آنکه حضرت رسالت (ص) مبعوث شود که ما از دین خود منفک نمیشویم و این
دین را ترک نمی کنیم تا آنکه مبعوث شود آن نبی که موعود است و مکتوب است
در تورات و انجیل که آن محمد (ص) است، پس خدای تعالی حکایت از ایشان
میکند آن چیزی را که ایشان میگفتند. میفرماید نبودند آن جماعتی که کافر شدند
از این دو فرقه جدا شونده از دین خود تا آنکه بیاید بایشان حجت واضحی که رسول
است.

رسولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ (۳)

«رسول» یا بدل است از «بینة» یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی این

بیته رسولی است از خدای تعالی، میخواند صحیفه‌هایی را که پاکیزه گردانیده شده است از باطل، و مس نمیکند او را مگر پاکیزه‌ها، درین صحیفه‌هاست کتابت کرده شده‌هایی که مستقیم است و ناطق بحق است.

وَمَا تَفَرَّقَ الدِّينُ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ نُهُمُ الْبَيِّنَةُ (۴)

یعنی ایشان مهتای اتفاق بحق بودند در وقتی که رسول بایشان بیاید، پس جدا نکرد ایشان را از حق و قرار نداد ایشان را بر کفر مگر آمدن رسول. و این مانند آنست که بگوید فقیر فاسق مرد واعظی را که نصیحت او میکند که: «من ازین فسق جدا نمیشوم تا آنکه خدای تعالی مرا غنی گرداند»، پس نوعی شود که خدای تعالی او را غنی سازد پس او فسق را زیاده کند، پس واعظ بیاد او می‌آورد از روی سرزنش و الزام که: نبودی تو جدا از فسق تا آنکه غنی شوی، و فرو نرفت سر تو در فسق مگر بعد از غنا؟

و مخفی نیست که غرض از قول خدای تعالی «وَمَا تَفَرَّقَ الدِّينُ تَا بَآخِرَ» سرزنش و رد فعل و انکار ایشان است، و اهل کتاب احقند باین، چه ایشان عالم بودند برسالت حضرت (ص)، چه صفت آن حضرت در کتب ایشان بود، پس ازین جهت است که اینجا ایشان را مخصوص بذکر ساخته، چه جحد عالم اقبح است از انکار جاهل.

وَمَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُتَفَاءَ

و امر کرده نشدند در تورات و انجیل مگر آنکه پرستش کنند خدای را، پاک کنندگان برای خدا کیش خود را، یعنی از شگ و الحاد پاکیزه باشند در حالی که میل کنندگان باشند از عقائد باطله بدین اسلام.

وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ

و اقامت کنند نماز مفروضه را در اوقات آن و بدهند زکات واجبه را در محل خود ولكن ايشان تحريف و تبديل اين امور نمودند.

وَذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ (۵)

و آنچه بآن مأمور شده اند دين و ملت مستقيم است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶)

بدرستی که این جماعتی که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکین در آتش جهنم خواهند بود مخلّد، آن گروه بدترین همه آفریدگانند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)

بدرستی که آنانکه گرویده اند و کرده اند عملهای ستوده آن گروه بهترین همه آفریدگانند.

جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

جزای اینان نزد پروردگار ایشان بوستانهای اقامت است که میرود از زیر اشجار آن جویها، مخلّد باشند در آن بهشت همیشه.

مخفی نیست مبالغاتی که دروست از تقدیم مدح، و ذکر جزا که مشعر است بآنکه آنچه عطا کرده شده اند در مقابل آن چیز است که وصف کرده اند و حکم نمودند بر جزا بآنکه از پیش پروردگار ایشان است، و به جمع آوردن جنت، و اضافه کردن او را به عدن، و وصف نمودن آن جنتات بجریان انهار در تحت او،

و تأکید نمودن خلود را بتأیید.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

خشنود باشد خدای تعالی از ایشان، و طاعت‌های ایشان در پذیرد.

وَرَضُوا عَنْهُ

و خشنود باشند ایشان از خدای تعالی بدادن ثواب بی حساب بایشان.

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

آنچه مذکور شد از جَنَّت و رضوان مرآن کسی راست که بترسد از عقوبت پروردگار خود، چه خشیت مدارا مراست و باعث بر همه نیکوئیهاست. از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره لم یکن بخواند خواهد بود در روز قیامت با بهترین آفریدگان شام و چاشت.

سورة الزلزلة

وهی ثمانی آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱)

چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی که مستوجت آن شده باشد در حکم و مشیت خدای تعالی، و آن جنبانیدنی سخت است که بالاتر از آن و قویتر از آن جنبانیدن نمیباشد.

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲)

و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است، یعنی براندازد از درون خود و بیرون افکند.

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳)

و بگوید انسان که چیست مر زمین را که چنین حرکت شدید میکند و آنچه در بطن اوست بیرون می اندازد؟ و این نزد نفخه ثانیه خواهد بود. و بعضی

گفته‌اند که این قول کافر است، چه او ایمان ببعث نداشته، ولیکن مؤمن بگوید:
هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون.^۱

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) يَا أَيُّهَا رَّبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵)

آن روز سخن کند زمین بسبب آنکه پروردگار تو امر کند او را و دستوری دهد که خبرده از عملهای مردمان که بر تو واقع شده، و این مجاز است از احداث کردن خدای تعالی احوال را در زمین بنوعی که قائم مقام تحدیث بزبان است، تا آنکه نظر میکند آن کس باین احوال پس میداند که چرا حرکت میکند زمین و چرا اموات را بیرون می‌اندازد و این آن چیزی است که انبیا ازین میترسیده‌اند و حذر مینمودند.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند که خدای تعالی بر سبیل حقیقت زمین را بسخن درآورد و او خبر دهد بر آنچه بر او کرده‌اند از اعمال خیر و شر. و از حضرت رسالت (ص) منقول است که فرمود: میدانید شما که چیست خبر دادن زمین؟ صحابه گفتند که خدا و رسول داناترند، آن حضرت فرمود که گواهی دادن زمین آنست که گواهی دهد بر هر بنده و امتی بر هر چیزی که عمل کرده‌اند بر پشت او، باین طریق که میگوید عمل کرده فلان بر پشت من این عمل را و این عمل را در روز این چنین و این چنین.

بدان که «یومئذ» بدل است از «اذا» و ناصب هر دو «تحدّث» است، و میتواند بود که اذا منصوب باشد به مضمری و «یومئذ» منصوب باشد به «تحدّث» و تحدّث دو مفعول میگیرد، مفعول اول که خلق است محذوف است و مفعول ثانی او که «اخبارها» است مذکور است و «یا» در «یا ربّک» متعلّق است به تحدّث.

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا

آن روز که صادر شوند مردمان از قبرها بموقف گروه گروه، مؤمنان سفیدروی و کافران سیاهروی؛ یا روزی که بازگردند از موقف گروه گروه، متفرق سازد ایشان را راه بهشت و دوزخ.

لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶)

تا نموده شوند جزای کردارهای خود را.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

پس هر که عمل کند بوزن مورچه‌ای خرد نیکی ببیند پاداش آن را، و هر که بکند بوزن مورچه‌ای خرد بدی بباید مکافات آن را. و بعضی گفته‌اند ذره آن چیزی است که دیده میشود در شعاع آفتاب، و گویا که حسنه کافر و سيئه مجتنب از کبائر هر دو اثر دارند در کمی ثواب و عقاب.

و بعضی گفته‌اند که «من» اولی مخصوص است به سعدا و «من» ثانیه مخصوص است به اشقیا چه «اشتاتاً» مؤید این است. و از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة اذَا زُلْزِلَتْ چهار بار بخواند گویا که تمام قرآن را خوانده.

سورة العاديات

وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱)

سوگند خورده خدای تعالی به اسبان که بوقت دویدن نفس زنند
نفس زدنی باآواز. مراد از ضبح آواز اندرون اسبان است در وقت دویدن، یا آواز
حلقهای ایشان در آن وقت. و ابن عباس حکایت کرده ضبح را پس گفته اح اح، و
انتصاب «ضبحاً» یا بفعل محذوف است، أى يضبحن ضبحاً، یا به «عاديات»
چه او را دلالتی التزامی بر ضابحات هست، چه ضبح با «عدو» میباشد پس گویا
که گفته شده والضابحات ضبحاً.

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲)

پس به بیرون آرندگان آتش از سنگ به سُمهای خویش. یعنی به سُم و
سنگ زیر سم آتش زدنی.

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً (۳)

پس به غارت کنندگان دشمنان را در وقت صبح، و مراد اهل ایشان است که را کباندند.

فَأَثَرُنَّ بِهِنَاقاً (۴)

پس برانگیختند آن اسبان بوقت صبح غباری.

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (۵)

پس بمیان درآمدند بدان وقت یا بسبب دوانیدن یا بسبب آنکه متلبسات به غبار باشند جمعی را از جماعات دشمنان.

روایت کرده اند که حضرت رسالت (ص) امیرالمؤمنین علی (ع) را با جمعی بقبیله کنانه فرستاد، فرمود که فلان روز بوقت صبح باید بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید، آن حضرت چنان کرد و در باز آمدن توقفی افتاد، منافقان زبان دراز کردند و با یکدیگر گفتند که تمام ایشان در بادیه هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نمانده. این سخن بمؤمنان رسید اندوهناک شدند، حق سبحانه و تعالی از برای خوش دلی اهل ایمان از حال آن حضرت و سپاه به فرستادن این سوره خبر داد.*

و ابن عباس از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که آن حضرت تعبیر فرموده «والعاديات صبحاً» را به شتران که از عرفه به مزدلفه میروند و از مزدلفه به منی میروند. و بدان که «فأثرن» معطوف است بر آن چنان فعلی که اسم فاعل در موقع او واقع شده، و حاصل تقدیر و معنی چنین میشود که: والآتی عدون فأورین فأغرین فأثرن.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)

بدرستی که آدمی مر نعمت پروردگار خود را سخت ناسپاس است، چه نعمت خدای تعالی بزرگترین نعمتهاست، پس تفریط درو تفریط شدید است. از کلبی منقول است که «کنود» بزبان کنده عاصی است و بزبان بنی مالک بخیل است و بزبان مضر و ربیعة کفور است.

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷)

بدرستی که انسان برکنود خود گواه است، گواهی میدهد بر نفس خود و قدرت بر نفی آن ندارد، بجهت ظهور اثر ازو با آنکه خدای تعالی برکفران او شاهد است بر سبیل وعید.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸)

بدرستی که انسان از برای حبّ مال و گرانی ثقل نفقه دادن برو بخیل و ممسک است، یا آنکه انسان از برای حبّ مال و اختیار کردن دنیا و طلب اوقوی است و طاقت دارد، و از برای حبّ عبادت خدای تعالی و شکر نعمت او ضعیف است و بی طاقت، یا آنکه او از برای حبّ خیرات منبسط نیست و لکن شدید و منقبض است.

أَفَلَا يَتْلُمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹)

آیا نمیداند انسان که چون برانگیخته شود آنچه در گورهاست یعنی اموات.

وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰)

و جمع کرده شده باشد در صحیفه ها، یعنی ظاهر گردانیده شود در حالی که جمع کرده باشد آنچه در سینه هاست، یا تمیز داده شده باشد آنچه در سینه هاست از اعمال خیر و شر، و تخصیص جهت آنست که او اصل است چه مدار اعمال بر نیات است.

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)

بدرستی که پروردگار ایشان باقوال و افعال ایشان که ظاهر ساخته اند یا پنهان میداشته اند در روز قیامت داناست پس جزا خواهد داد ایشان را باندازه اعمال ایشان.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره العاديات بخواند خدای تعالی اعطا میکند باو اجر ده حسنه بعدد هر کس که احیا نموده باشد به مزدلفه و حاضر شده باشد او را.

سورة القارعة

وهی احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

القَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲)

روز کوبنده، چیست کوبنده؟

وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳)

و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست کوبنده، مراد روز قیامت است که کوبد دلها را بهول و هیبت.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

روزی که باشند مؤمنان از شدت روز قیامت مانند پروانه پراکنده، و تشبیه کرده شده خلایق در آن روز به پروانه از جهت پراکندگی و ضعف و خواری و پریدن از هر جانب، چنانچه پروانه بر حوالی آتش باین وجه طیران مینماید. یا آنکه مراد از فراش ملخ است چه ایشان نزد بعث مخلوط میشوند بعضی ببعضی

بحیثیتی که بعضی بر بعضی سوار میشوند، و منتشر میشوند بعضی از بعضی. و انتساب يوم بفعل است که قارعة دلالتی بر آن دارد، اُی تفرع يوم.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵)

و گردد کوهها از هول این روز مانند پشم رنگین زده شده بکمان نَدافی. یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه پشم رنگین باشد که زده باشند آن را نَدافان.

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

پس اما هر که در آن روز گران باشد ترازوی عمل او، یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح باشد، یا آنکه موازین جمع موزون است و آن عملی است که مر او را وزنی و عظمی باشد نزد خدای تعالی، پس او در زندگانی بی باشد پسندیده.

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸)

و اما آنکه سبک بود ترازوی اعمال او، یا آنکه حسنه ندارد، یا سیئات او راجح باشد.

فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)

قاعده عرب است که هرگاه مرد را بهلاکت میخوانند میگویند هَوَتْ أُمُّه چه مرد هرگاه ساقط شد و هلاک گشت پس هلاک میشود والدۀ او از روی حزن و گریه، پس گویا گفته شده: و اما من خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فقد هلك. و بعضی گفته اند مأوی را «أُم» مینامند بر سبیل تشبیه، چه أُم مأوی ولد است پس معنی چنین خواهد بود که مأوی او هاویه است.

و از قتاده منقول است که «فأَمَّه هاوِیة» یعنی فأم رأسه هاوِیة، یعنی مأوای سر او ساقط است در زیر جهنم، چه او را منکوساً در قعر جهنم طرح میکنند.

و بعضی گفته‌اند هاوِیة اسمی است از اسماء نار و ازین جهت خدای تعالی فرموده:

وَمَا أَذْرِيكَ مَا هِيَهٗ (۱۰) نَارُ حَامِيَهٗ (۱۱)

و چه دانا کرد ترا که چیست هاوِیة؟ آتشی است بغایت رسیده در سوزش. و بر تقدیر اول ضمیر راجع به «داهیه» خواهد بود که «امه هاوِیة» دلالت بر آن میکند، و ها ار برای سکت است و قاری حذف میکند در حین وصل. و بعضی گفته‌اند که حق قاری آنست که درج نکند تا به ادراج «ها» را ساقط نسازد، چه او ثابت است در مصحف، و بعضی با وصل تجویز اثبات نموده‌اند. از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة القارعة بخواند گران میسازد خدای تعالی بسبب این سورة میزان او را در روز قیامت.

سورة التَّكَاثُر

و هي ثمانی آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ (۱)

مشغول ساخته شما را و غافل گردانیده شما را از امر دین تفاخر کردن و
مباهات نمودن بکثرت.

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲)

تا آنکه یاد میکنید مرده ها را و تکاثر باموات میکنید. تعبیر کرده است
خدای تعالی از ذکر موتی بزیرت مقابر و این تهکم و بویح باشد مرایشان را.
روایت کرده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم تفاخر مینمودند بکثرت،
پس بنی عبد مناف بیشتر بودند پس بنی سهم گفتند که در جاهلیت مردم ما کشته
شده اند پس ما احیا و اموات را میشماریم، چنین کردند، بنی سهم بیشتر بودند،
پس خدای تعالی این آیه را فرستاد.

و بعضی گفته اند معنی اینست که مشغول ساخته شما را تکاثر باموال و
اولاد تا آنکه مردید و آمدید بمقابر در حالتی که ضایع کردید عمر خود را در طلب

دنیا از آن چیزی که اهم است مرشما را که سعی آخرت شماست. پس زیارت قبور عبارت از موت خواهد بود.

كَلَّا

ردع و تنبیه است برآنکه عاقل را سزاوار آنست که نباشد جمیع همت او و معظم سعی او از برای دنیا، چه عاقبت این سعی و وبال و حسرت است.

سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳)

زود باشد که بدانید خطای رأی خود را وقتی که معاینه شود شما را آنچه در پیش شماست، و این انداز است تا بترسند پس آگاه شوند از غفلت خود.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

تکریر از برای تأکید است، و ثم دلالت میکند برآنکه انداز ثانی ابلغ است از اول، یا آنکه علم اول نزد موتست یا در قبر، و ثانی نزد نشور، پس مکرر ساخته خدای تعالی تنبیه را و فرموده:

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵)

اگر بدانید شما آنچه در پیش دارید دانستن امر یقینی، چون دانستن شما اموری را که یقین دارید هرآینه مشغول میسازد شما را آن علم یقینی از غیر آنچه در پیش دارید، یا آنکه میکنید کارهایی که وصف نتوان کرد، لکن شما گمراهان و جاهلانید، پس جواب شرط از جهت تفخیم محذوف گشته و جایز نیست که قول خدای تعالی:

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶)

جواب شرط باشد، چه محقق الوقوع است، بلکه جواب قسم محذوف است و تقدیرش چنین است که: واللّٰه لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ، و باین خدای تعالی تأکید وعید نموده و توضیح نموده آن چیزی را که می ترسانید ایشان را از آن چیز بعد از آنکه مبهم بود آن تا دلالت کند بر تفضیم و تعظیم آن چیز. و بدان که آنچه خدای تعالی وعده نموده شک و ریب را در و مدخلی نیست.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا

پس هر آینه بخواهید دید جهنّم را، و این تکریر است از جهت تأکید، یا آنکه اولی رؤیت از مکان بعید است و ثانیه رؤیت در حین ورود ایشان جهنّم را، یا آنکه مراد باوّل معرفت است و بثنایه ابصار.

عَيْنَ الْيَقِينِ (۷)

یعنی رؤیتی را که نفس یقین است. پس عین الیقین منصوب خواهد بود بمصدریت، و عین اینجا بمعنی نفس و ذات است چنانکه گویند: زیّد نفسه و عینه.

ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

پس هر آینه پرسیده شوید آن روز بوقت محاسبه نعمتها که بدان مشغول شدید از عبادتها.

صاحب کشف فرموده^۱ که: «سؤال نعمتها از کسی خواهند کرد که او برگماشته همت خود را بر استیفاء لذات، و زندگانی در دنیا ننموده مگر آنکه طعامهای پاکیزه بخورد و لباسهای نیکو بپوشد و صرف کند اوقات خود را بلهو و

لعب، و پروایی بعلم و عمل نداشته باشد، و نفس خود را متحمل مشقت علم و عمل نسازد، و اما کسی که تمتع یابد بنعمت خدای تعالی و ارزاق او، که خدای تعالی خلق نکرده این نعمت را مگر از برای بندگان خود، و تقوی جوید بر آن نعمت بر درست علم و قیام بعمل، و شکر نماید، پس آن کس از آن سؤال بیرون است. و باین اشاره فرموده حضرت رسالت (ص) در آنچه از آن حضرت مرویست که میخوردند آن حضرت و اصحاب ایشان خرما، و بر بالای آن می آشامیدند، پس آن حضرت میفرمود الحمد لله الذی أطعمنا و سقانا و جعلنا مسلمین». و در کواشی آورده که نعیم مسؤل^۱ عنه صحت و امن است یا صحت و فراغ.

حضرت رسالت (ص) فرموده اند که دو نعمت است که زیان دارند درین دو بسیاری از مردم: صحت و فراغ. یا آنکه نعیم آب سرد است در تابستان و آب گرم در زمستان.

و از حضرت رسالت (ص) منقول است که اول چیزی که سؤال خواهد کرد خدای تعالی از بنده آنست که آیا صحیح نگردانیدیم جسم ترا و سیراب نگردانیدیم ترا از آب سرد؟ یا آنکه نعیم نان گندم است و آب گوارنده، یا آنکه هر لذتی از لذات است.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره ألهیکم التکاثر بخواند حساب نمیکند خدای تعالی او را بنعمتهایی که باو انعام کرده در دار دنیا، و اعطا میکند باو اجر آنکه خوانده باشد هزار آیه قرآن را.

سورة العصر
وهی ثلاث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْعَصْرِ (۱)

سوگند بنماز عصر، چه تکلیف در ادای او أشقّ است، چه مردم درین وقت از کسب و تجارت فارغ میشوند بمعاش خود. یا به عصر هر پیغمبری، یا به عصر تو ای محمد (ص)، یا به عصر هر که فاضلترین همه عصرهاست، یا به دهر که روزگار است چه در مرور اوست اصناف عجایب.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفٍ خُسْرٍ (۲)

بدرستی که آدمی در زیانکاری است در سعیهای خود و صرف کردن عمر خود در بطلالت.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مگر آن جماعتی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند چه ایشان

آخرت را بدنیای خریدۀ اند پس سود کرده اند و نیکبخت شده اند و ماعدای این جماعت تجارت کرده اند بخلاف تجارت ایشان، پس واقع شده اند در خسارت و شقاوت.

و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ

و نصیحت کرده اند یکدیگر را بامرثابت که جایز نیست انکار آن که آن توحید خدای تعالی است و طاعت او و تابع بودن کتب و رسل، و زهد میورزیده اند در دنیا و رغبت در آخرت.

و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

و نصیحت کرده اند یکدیگر را بصبر کردن در طاعات، از گناهان احتراز نموده و بر مشقت طاعات شکیبایی نمودند و بر آنچه خدای تعالی بندگان را می آزماید بدان. و مخفی نیست که ذکر نصیحت کردن یکدیگر بحق و صبر بعد از عمل صالح از قبیل عطف خاص است برعام از جهت مبالغه. خدای تعالی سبب ربح را ذکر کرده نه سبب خسران را از جهت اکتفا به بیان مقصود و اشعار بآنکه ماعدای آنچه شمرده شده مؤدی بخسران و نقص حظ است، یا از جهت تکریم چه ابهام در جانب خسران کرم است و تصریح بمعاصی تفضیح.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره والعصر را بخواند خدای تعالی او را پیامرزد و بوده باشد از آن کسانی که وصیت میکردند باشند یکدیگر را بحق و بصبر.

سورة الهمزة

و هي تسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱)

وای مرغیبت کننده طعنه زننده را که بچشم و دست اشارت میکند. و بناء فُعْلَة دلالت میکند برآنکه این عادت شده باشد او را، پس ضَحْكَة نمیگویند مگر کسی را که بسیار بخندد، و خندیدن او را عادت شده باشد. و بعضی هُمَزَة لُّمَزَة خوانده اند و آن مسخره ایست که سخنانی که باعث ضحک شود میگوید پس مردم از سخنان او میخندند.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲)

آن کسی که جمع گردانید مال را و گردانید آن را ذخیره زمان آینده، یا شمرد آن را مرّة بعد أخرى. بدان که «الَّذِي» احتمال دارد که بدل از «كُلٌّ» باشد.

يَخْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳)

گمان میبرد که مال او مخلد خواهد گردانید او را، یعنی مال امل او را طولانی میگرداند تا آنکه از جهت غفلت و طول امل گمان میبرد که مال او را خواهد گذاشت در دنیا و نخواهد مرد، و بناهای سخت مینهد و درختها می نشاند و عمارت میکند زمین را.

بعض محققین گفته اند: بدان که طول امل موجب چهار چیز است:
 ۱- اول- ترک طاعت و کاهلی، چه خود بخود میگوید که زود باشد که بکنم و روزگار در دست من است، و درین زودی فوت نخواهد شد.
 ۲- یحیی بن معاذ رازی گفته که: امل قاطع جمیع نیکوییهاست، و طمع مانع جمیع حقاها، و صبر موصل است بجمیع ظفر، و نفس خواننده است بکل شر.

دویم- ترک توبه و تأخیر. او میگوید زود باشد که توبه کنم و درایام وسعتی هست و من جوانم و اندک سالی دارم و توبه پیش من است و قدرتی براو دارم هرگاه خواهم او را طلب کنم، و بسیار است که مرگ او را فراگیرد پیش از اصلاح عمل.

سیم- حرص بر جمع کردن مال و مشغول شدن از دنیا بآخرت. میگوید میترسم فقر و احتیاج را در پیری و مبادا که کسب نتوانم کرد چیزی را در آن محل، پس ناچار چیزی را که فاضل باشد باید آن را ذخیره نهم که اگر مرضی یا فقری روی دهد بکار آید. همچنین چیزها بخاطر خود میگرداند و رغبت میکند بدنيا و حرص بدنيا او را بهم میرسد، و اهتمام تمام جهت رزق می نماید و بخود میگوید که چه بخورم و چه بیاشامم و چه بپوشم، این تابستان است و این زمستان است و مرا چیزی نیست، شاید عمر دراز باشد پس محتاج شوم و احتیاج در پیری محنت سختی است، ناچار است مرا از قوتی که احتیاج بمردم نداشته باشم. اقل مافی الباب مشغول میسازد دل ترا و ضایع میگرداند وقت ترا و غم ترا بسیار میگرداند بی آنکه فایده ای در تحت آن باشد.

چهارم—قسوت قلب و فراموش کردن آخرت. چه هرگاه امل می‌کنی عیش طویل را مردن و قبر بخاطر تو خطور نمی‌کند، چنانکه امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده که می‌ترسم از دو چیزی که بر شماست که آن طول امل است و تابع شدن آرزوهای نفس است، بدرستی که طول امل فراموش می‌سازد آخرت را، و تابع شدن آرزوها باز می‌دارد بنده را از حق، چه هرگاه فکر تو و عمده دل تو در حدیث دنیا و اسباب عیش در صحبت خلق گذرد پس قلب تو قساوت بهم می‌رساند، چه رقت قلب و صفای او بذکر موت و قبر و ثواب و عقاب و احوال آخرت می‌شود، پس هرگاه اینها نباشد رقت قلب از کجا بهم می‌رسد، پس معلوم شد که هرگاه طولانی شد امل تو طاعت تو کم می‌شود و توبه تو در تأخیر می‌افتد و معصیت تو بسیار می‌شود، و حرص تو سخت می‌شود، و قساوت بهم می‌رساند دل تو، و غفلت تو از آخرت عظیم می‌شود پس چه حال بدتر از این تواند بود و چه آفت عظیم تر از این تواند بود.

و بعض محققین گفته‌اند که هرگاه بخاطر بگذرانی بطریق قطع که من زندگانی می‌کنم بعد از نفس دیگر یا ساعتی دیگر یا وقت دیگر پس تو امل دارنده‌ای و این از تو معصیت است، چه این حکم بر غیب است، مگر آنکه او را مقید سازی بمشیت خدای تعالی و بعلم او، پس درین وقت بیرون می‌آیی از حکم امل و موصوف می‌شوی بقصر امل.

پس گفته بدان که امل دو قسم است امل عامه و امل خاصه.

امل عامه آنست که اراده کنی حیات و بقا را در دنیا و تمتع یابی از آن، و این محض معصیت است، قال الله تعالی ذرهم یا کلوا و یتمتعوا و یلههم الأمل فسوف یعلمون.^۱

و امل خاصه آنست که اراده بقا کنی از برای تمام کردن عمل خیر یعنی آنکه مقید سازی او را بمشیت خدای تعالی و تفویض او، که اگر تقیید مشیت یا تفویض نمایی آن نیت محموده خواهد بود. و گفته‌اند که ذکر موت خصوصاً فجأة او موجب قصر امل است.

کَلَا

ردع است مرکبی را که این گمان دارد.

لَيُبْنَدَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴)

و این جواب قسم محذوف است، تقدیرش چنین است: واللّه لَيُبْنَدَنَّ، سوگند بخدای که انداخته خواهد شد در آتشی، آن چنان آتشی که از شأن او باشد که شکسته و سوخته شود آنچه درو افتد.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵)

چه چیز دانا کرد ترا که بدانی که چیست حطمه؟

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶)

آتشی که خدای تعالی برافروخته است آن را، و آنچه برافروخته باشد آن را خدای تعالی قدرت ندارد غیر خدای تعالی که آن را بنشاند.

الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷)

آن چنان آتشی که برآید و غالب شود بر وسط دلها و فراگیرد دلها را، یعنی این آتش داخل شود در اندرون ایشان تا آنکه بسینه‌های ایشان برسد و غالب شود.

و تخصیص «افئدة» بذکر جهت آنست که أَلْطَفُ اشیا در بدن انسان دل است و هیچ چیز در بدن انسان ازو لطیف‌تر نیست از روی تأمل، چه به اندک آزاری او متأدی میشود، پس چگونه بود وقتی که آتش جهنم برو مستولی شود. و

میتواند بود که تخصیص «افئدة» جهت آن باشد که قلوب موطن کفر و اعتقادات فاسده و نیات خبیثه است.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸)

بدرستی که آتش یعنی مکان او بر کافران فرو بسته شده است:

فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

به ستونهای دراز، یعنی درهای آن درگاه را بسته اند و ستونهای دراز بر آن زده اند و محکم ساخته، که هر کس نتواند گشاد، و این اشارت بخلود ایشان است در آتش، و میتواند بود که معنی آن باشد که درها برایشان بسته اند در حالی که ایشان را بند کرده اند بر ستونهای دراز مثل محلّ بندهایی که دزدان را در آن بند میکنند.

و از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که بخواند سورة الهمزة را اعطا میکند خدای تعالی با و ده حسنه بعدد آن کسانی که استهزا بمحمد (ص) نموده اند و باصحاب او.

سورة الفيل

وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱)

آیا ندیدی که چه کرد پروردگار تو بخداوندان فیل؟ و این خطاب مر
رسول راست، و آن حضرت اگرچه مشاهده ننموده بود این واقعه را لکن مشاهده
آثار آن نموده بود و شنیده بود بتواتر اخبار او را، پس گویا که دیده بود این واقعه
را.

و قصه او چنین بوده که «ابرهه بن الصباح الأشرم» والی یمن بود از قبل
أصحمة نجاشی، بنا کرد کلیسایی و قلّیس نام کرد آن را با راده آنکه حاجیان بطواف آن
روند، یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده بود، رتبه مجاورت یافت و
شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخته فرار نمود، و این خبر در آفاق منتشر
گشت و طباع مردم از طواف آن متغیر شد. ابرهه از این حال متأثر گشته لشکری
جمع کرد و با فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه
شد، و فیل محمود را — که به عظمت جثّه مثابه کوه پاره بود — همراه آورده و
بحوالی مکه آمده مواشی قریش را غارت کرد، و از آن جمله دو یست شتر
عبدالمطلب را برده بود، پس عبدالمطلب بطلب شتر نزد ابرهه آمد، پس او در چشم

ابرهه عظیم نمود و او مردی توانا بود، به ابرهه گفتند که اوست بزرگ قریش و صاحب مکه، پس ذکر حاجت خود نمود پس ابرهه گفت که تو از نظر من افتادی! من آمده‌ام که خراب کنم خانه‌ای را که آن دین تو و دین آباء تست و شرف شماس از قدیم الایام، از آن هیچ نمیگویی و ذکر شتران معدود خود میکنی؟ پس عبدالمطلب گفت من صاحب شترم و این خانه را صاحبی هست زود باشد که او ترا منع کند! پس ابرهه فیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد، فیل محمود روی از دیوار شهر بگردانید و هرگاه او را متوجه مکه میساختند میخوابید و هرگاه او را متوجه یمن یا جانب دیگر میساختند میدوید، پس عبدالمطلب نزد درخانه آمده حلقه را بگرفت و دعا کرد، پس ناگاه طیری از طرف یمن پیدا شد، پس گفت واللّه که این طیر غریب است. بعضی گفته‌اند که سیاه بود و بعضی گفته‌اند که سفید بود و بعضی گفته‌اند که سبز بود، با هر طیری سه سنگ، یکی در منقار و دو در هر دو پا، و این سنگ بزرگتر از عدس بود و کوچکتر از نخود، بر سر هر لشکری که میخورد از پس او بیرون می‌آمد، و بر هر سنگی نام آن کسی که بر او میخورد نوشته بود، پس جمله لشکریان هلاک شدند و ابرهه بیمار شد، پس انگشتان و اعضای او افتاد، نمر دتا آنکه سینه او شکافته شد و دل او نمودار گشت، و ابویکسوم که وزیر او بود گریخت و طائری — که مرغی باشد — بالای او طیران مینمود، او آمد تا نزد نجاشی پس قصه را بیان نمود، نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارز را هلاک کردند؟ ابویکسوم را درین حال نظر بر آن مرغ افتاد گفت ای ملک این یکی از آن مرغان است! همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و در نظر نجاشی هلاک شد.

و در بعض تفاسیر آنست که ابرهه بود که نزد نجاشی آمد و این حال برو واقع شد، و این واقعه در سال مولد نبی (ص) بود، و بعضی گفته‌اند که بعد از آن بود بمذت بیست سال یا بیست و سه سال یا سی سال.

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲)

آیا نگردانید مکر ایشان را که اراده تخریب کعبه داشتند در

تضییع و ابطال؟ یا آنکه دمار از ایشان برآورد و بزرگ ساخت شأن کعبه را.

وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳)

و فرستاد بر ایشان مرغان در حال بودن ایشان ابابیل و آن جمع «ایاله» است و آن دسته هیزم است، مانند آن باشد که تشبیه کرده است خدای تعالی جماعتی از طیر را در انبوهی به ابابیل. و بعضی گفته اند که او را واحدی نیست مانند عبادید و شمایط که جماعتی از مردمان رونده و اسبان متفرقه را گویند.

تَرْمِيمٍ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴)

می افکنند آن ابابیل آن لشکر را سنگی از سنگ گل شده، پس سجیل معرب سنگ گل خواهد بود، و صاحب کشف فرموده^۱ که: سجیل گویا علم دیوانی است که کتابت کرده میشود درو عذاب کفار چنانچه سِجِّینَ عِلْمِ دیوان اعمال ایشانست، پس گویا گفته شده بحجارة من جملة العذاب المكتوب المدون. و از ابن عباس منقول است که گفته است که معنی آنست که من طین مطبوخ کما یطبخ الآجر. و بعضی گفته اند که معنی آنست که: من شدید عذابه.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ أَلْعُوبِ (۵)

پس ساخت خدای تعالی ایشان را بدان سنگها چون ورق زراعتی که کرم او را خورده باشد، یا چون کاه که چهار پایان آن را خورده باشند و سرگین انداخته.

و از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة فیل بخواند نگاه میدارد خدای تعالی او را در ایام حیات از فرو بردن بزمین و از مسخ شدن.

۱. کشف ج ۲ ص ۵۶۱.

سورة قریش

وهی أربع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قُرَيْشٍ (۱)

برای پیوستن قریش بیکدیگر.

إِلَّا فِيهِمْ رَحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲)

پیوستن ایشان بیکدیگر در سفر زمستان و تابستان است. پس «لایلاف» متعلق است بقول خدای تعالی که «فلیعبدوا» باشد، و فائی که دروست بسبب آن است که در کلام معنی شرط است، چه معنی چنین است که نعمتهای خدای تعالی بر شما بسیار است و شما را قدرت بر احصای آن نیست، پس اگر عبادت نمیکنید خدای تعالی را از برای آن نعمتها پس عبادت کنید او را از جهت این نعمت واحده ظاهره که پیوستن شماست بیکدیگر درین دوسفر.

و بعضی گفته اند که متعلق است بر «اعجبوا» مقدر، یعنی تعجب کنید که من ایشان را این نعمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند. و بعضی گفته اند که متعلق است بقول خدای تعالی که «کعصف

مأکول» است، و بنابراین این دو سوره یک سوره خواهد بود. و مؤید اخیر است آنکه در مصحف اُتبی بن کعب یک سوره بوده، و تلخیص معنی این خواهد بود که این کارها را به اهل حبشه کردیم و ایشان را هلاک گردانیدیم از جهت تألف رحلتین قریش تا آنکه اقدام نکند احدی بر آزار ایشان وقتی که سفر کنند.

و قریش در سالی دو سفر میکردند در زمستان به یمن میرفتند و در تابستان بشام، پس طعام می آوردند و تجارت مینمودند، و درین رحلت ایمن بودند و کسی برایشان تعرض و گزند نمی نمود، و حرمت ایشان جهت آنکه اهل حرم خدای تعالی بودند نگاه میداشتند، و قریش لقب نصر بن کنانه است، و هر کس از عرب که نسب او به نصر منتهی میشود او قریش است، و قریش تصغیر قرش است و او دابّه عظیمه ایست که در دریا می باشد بازی میکند بکشتی و دفع کرده نمیشود مگر باتش، پس تشبیه کرده قریش را بآن دابّه، چه او می خورد هر چیز را و کسی او را نمیتواند خورد، و غالب میباشد بر مردم و کسی بر او غالب نمی باشد، و تصغیر از جهت تعظیم است.

و بعضی گفته اند که قریش از قرش بمعنی کسب است، چه ایشان کسب کننده بودند بسبب تجارت و رفتن در بلاد.

و اوّل خدای تعالی «ایلاف» را مطلق ذکر کرده، پس بدل از آن آورده ایلافی را که مقید است به رحلتین از جهت تعظیم امر ایلاف و تذکیر تعظیم نعمت او، و «رحله» منصوب است بآنکه مفعول به «ایلافهم» باشد.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

پس باید که بپرستند خداوند این خانه را، که تعظیم ایشان کرد بسبب آنکه طعام داد ایشان را بدین دو رحلت، در حالی که ایشان کمال گرسنگی قبل ازین رحلتین داشتند، و ایمن ساخت ایشان را در حالی که ایشان خوفی عظیم داشتند که آن خوف اصحاب فیل بود یا خوف ربودن در بلد ایشان و جایی که سفر میکردند.

و بعضی گفته‌اند که ایشان را قبل از رحلتین آن چنان سختی‌یی بود که مردارها و استخوانهای سوخته را می‌خوردند، و ایمن ساخت خدای تعالی ایشان را از خوف جذام، پس جذام در بلد ایشان بایشان نمیرسید. و گفته‌اند که اینها همه بدعای ابراهیم (ع) بود.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة «لایلاف قريش» بخواند عطا میکند خدای تعالی باوده حسنه بعدد آن کسی که طواف کرده باشد کعبه را و اعتکاف بکعبه نموده باشد.

سورة الماعون

وہی سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱)

آیا دیدی تو و دانستی که آن کسی که تکذیب میکند روز جزا را کیست
آن؟ پس اگر ندانسته ای تو آن را.

فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ (۲)

پس او آن کسی است که تکذیب روز جزا میکند، آنست که دفع میکند
یتیم را دفع کردن بعنف و ستم ورد میکند او را رد کردن قبیحی بازار و خشونت.
و این در حق ابوجهل نازل شد که یتیم برهنه ای نزد او آمد و ازو سؤال
کرد پس او زجر و منع کرد او را. و بعضی گفته اند که در شأن ابوسفیان نازل شد
که شتری میکشت پس یتیمی ازو گوشت می طلبید، پس او را بعصا زد. یا آنکه
در حق کافران نازل شد چه ایشان صغیران را میراث نمیدادند و دفع میکردند
بعنف ایشان را بحق خود.

نقل است که در روز عیدی خواجہ کائنات و فخر موجودات (ص) با

یاران میگذشت، قومی را دید از کودکان که بازی میکردند و هریک از سرناز شادی مینمودند، کودکی بود از دور نشسته سر تحیر بزانوی تفکر نهاده قطرات اشک حسرت از ابر محنت بر رخسار ندامت میبارید، جانش منزل کاروان بلا گشته و وجودش هدف تیر بلا گشته یاد پدر و مادر او را غمگین ساخته، حضرت رسالت (ص) چون آن یتیم را دید گفت ای فرزند! متحیر و اندوهمند از برای چیستی؟ و دردمند و مستمند از برای کیستی؟ چرا با یاران خویش در صحرای آزادی بازی نمی نمایی؟ کودک گفت من بیکسم و یاری ندارم، یتیم پدر و مادر ندارم، ماه رمضان رفت هیچکس درین ماه از سفید و سیاه لقمه ای طعام برای رضای ذوالجلال و الاکرام بحلق گرسنه من نرسانیده است، درین شبهای ماه رمضان نور چراغ به حجره ادبار من راه نیافته، عید آمده همه کار عید ساختند کار من ساخته نمیشود، همه در خانه مادر غمخوار دارند و در بازار پدر مهربان، من فقیر را نه غمخواری و نه خویش و تباری. حضرت رسالت (ص) آب غیرت از روی حیرت از چشم نرگسین ما زاغ البصر و ماطغی بگردانید و دست آن کودک را بگرفت و گفت پدر یتیمان منم، بخانه من آی تا لطف من ترا پدری کند.

بیت:

یکی خار پای یتیمی بکند بخواب اندرش دید صدر خجند
همی گفت و در روضه ها می چمید کز آن خوار بر من چه گلها دمید

وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳)

و تحریر و ترغیب نکند اهل خود را و غیر آن را بر طعام دادن بمسکین. یعنی او اگر ایمان بروز جزا میداشت و یقین میبود او را در وعید خدای تعالی و از عقاب او حذر مینمود مرتکب این نمیشد، چون مرتکب میشود معلوم میشود که او مکذّب روز جزاست.

حضرت رسالت (ص) فرموده که واقع نمیشود صدقه مؤمن در دست سائل آلا آنکه واقع میشود در دست خدای تعالی، پس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ

هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ.^۱ و از امیرالمؤمنین علی (ع) منقول است که هرگاه بسائل چیزی میدهد پس باید که رد کند آن کسی که بسائل چیزی میدهد دست خود را بدهن، پس دست خود را ببوسد، زیرا که خدای تعالی میگیرد آن صدقه را پیش از آنکه واقع شود در دست سائل.

و از ابی عبدالله (ع) منقول است که خدای تعالی فرموده که هیچ شیئی نیست الا آنکه من وکیل کرده‌ام کسی را غیر خود که آن را بگیرد مگر صدقه را، پس بدرستی که آن را من زود فرا میگیرم بدست خود تا آنکه مرد و زن تصدق میکنند بجرعه آبی یا بنصف خرمایی، پس تربیت میکنم من آن را چنانچه مرد تربیت میکند کره اسب خود را که از شیر بازگرفته باشد، پس ملاقات میکند آن کس مرا در روز قیامت و این صدقه او مثل کوه احد باشد.

و آن حضرت فرموده که هرگاه فقیر شوید پس تجارت کنید بخدای تعالی بصدقه دادن.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵)

پس وای بر نماز کنندگانی که فراموش میکنند از نماز از جهت کمی اعتباری که بنماز دارند تا آنکه او را فوت میکنند، یا آنکه نماز نمی کنند چنانچه پیغمبر و ائمه معصومین — صلوات الله عليهم اجمعین — میکردند بلکه نماز میکنند مانند آنکه مرغ دانه از زمین می چیند بی آنکه خشوعی در نماز داشته باشند و بی آنکه اجتناب نمایند از آن چیزی که در نماز مکروه است، مانند بازی کردن بلحیه و ثیاب و کثرت التفات باین سو و آن سو، و هیچ بخاطر نمیگذرانند که از که دور می افتند و هیچ نمیدانند که چه خوانده اند از سوره.

حضرت رسالت (ص) فرموده که دزدترین خلایق آن کسی است که از نماز میدزدد و درهم می پیچد چنانکه جامه کهنه را درهم می پیچند. و نیز از آن حضرت مروی است که فرموده که دو مردند که نماز میگزارند سجد

ایشان و رکوع ایشان و قیام ایشان و قرائت ایشان موافق است و لیکن تفاوت میانه نمازی یکی از این دو تا نماز دیگری میانه آسمان و زمین است. و ایضاً آن حضرت فرموده که عبادت کن خدای را گویا که تو او را می بینی، پس اگر تو نمی بینی او را بدرستی که او می بیند ترا. نمازکنان همه یکی نباشند یکی نماز کند و دلی دارد که به است از جمله کائنات و یکی نماز کند و دلی دارد که بهائم از او به باشد، اولئک کالانعام بل هم اضل^۱. امیرالمؤمنین (ع) در محبت خدای تعالی چنان مست میشد که در نماز که مقام راز است پیکان از پای مبارک او بدرکشیدند او را خبر نبود چه آن حضرت اگر چه بتن در نماز بود اما بدل در راز بود و بروح در تاز. و از سنن ادریس (ع) است که هرگاه داخل شوید در نماز پس بگردانید بنماز خاطرهای خود را و فکرهای خود را و بخوانید خدای را خواندنی که انس جسته باشید باو. و از ائمه معصومین — صلوات الله علیهم اجمعین — مرویست که داخل در نماز نیست الا آن نمازی که دل خود را حاضر ساخته باشی. و شیخ عطار — علیه الرحمة — در اسرارنامه فرموده:

دمی کان را بها آید جهانی	پی آن دم نمی گیری زمانی
گرفتی از سر غفلت کم خویش	نمی دانی بهای یک دم خویش
نیایی در نماز الا بصدکار	حساب ده کنی یا کار بازار

و در منطق الطیر فرموده:

ای ز غفلت غرقه دریای آز می ندانی کز که میمانی تو باز
و از امام محمد باقر — علیه السلام — منقول است که وحی کرد خدای تعالی بموسی (ع) که آیا میدانی که چرا ترا برگزیدم بکلام خود از میانه خلقان؟ گفت نه یا پروردگار من، گفت یا موسی ظاهراً و باطناً بندگان خود را قلب کردم و نظر نمودم، ندیدم کسی را که ذلیل و خوار و شکسته تر باشد از تو، تو هرگاه نماز میگزاری مینهی روی خود را بر خاک.

الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ (۶)

آنانکه مینمایند اعمال خود را بمردم تا مردم ایشان را ثنا گویند و عجب فرمایند بآن عمل. بدان که مرد به اظهار عمل صالح اگر فریضه باشد مرائی نمیشود چه حق فرایض اعلان و تشهیر اوست، چه آن اعلان شعائر دین است، و دیگر آنکه تارک فرایض مستحق ذم است پس واجب است که در موضع تهمت نباشد و اظهار آن نماید. حضرت رسالت (ص) فرموده که ستر نیست در فرایض خدای تعالی. و اگر سنت باشد و قصد کند باظهار آنکه مردم او را ببینند پس بسبب صلاح او را ثنا گویند او مرائی است، و اگر قصد او ازین اظهار آن باشد که مردم اقتدا و پیروی او نمایند این نیز جمیل خواهد بود، اما حق اخفاء اعمال سنتی است، چه ملامتی بترک او نیست و تهمتی درو نیست.

و از بعضی زهاد منقول است که دید شخصی را که در مسجد سجده شکر میکرد و سجده را طولانی ساخت پس گفت چه نیکو میبود اگر این درخانه خود میکردی.

حضرت رسالت (ص) فرموده که ریا خفی تراست از رفتار مورچه سیاه در شب تاریک بر پلاس سیاه. و نیز از آن حضرت مرویست که فرموده در روز قیامت مرائی را میخوانند بچهار اسم: یا کافر، یا فاجر، یا غادر — یعنی شکننده عهد — یا خاسر! گمراه شد سعی تو و باطل شد اجرتو، پس هیچ نصیبی نیست ترا، التماس کن اجر عمل خود را از آن کسی که عمل میکردی از برای او.

و مرویست که در روز قیامت منادی ندا کند که همه خلایق بشنوند که کجایند آن جماعتی که عبادت میکردند؟ برخیزند و اجر خود را از آن جمعی خواهند که عبادت از برای ایشان میکردند، بدرستی که من قبول نمی کنم عملی را که مخلوط شده باشد با او کسی. و نیز از آن حضرت منقول است که فرموده که بهشت تکلم نماید و گوید من حرامم بر هر بخیلی و بر هر مرائی یی. و نیز از آن حضرت منقول است که فرموده که اول کسی که خوانده شود در روز قیامت مردی باشد که قرآن را حفظ نموده باشد، و مردی که مقاتله نموده باشد در راه خدای تعالی، و مردی که مال بسیار داشته باشد؛ پس بگوید خدای تعالی مرقاری را که آیا تعلیم ندادم من ترا آنچه فرستاده بودم؟ پس گوید بلی ای پروردگار من، برخاستم من بتلاوت قرآن اطراف شب و روز، پس خدای تعالی گوید دروغ

گفتی، و ملائکه گویند دروغ گفتی، و خدای تعالی گوید بلکه اراده کردی باین خواندن آنکه بگویند فلان کس قاری است. پس صاحب مال را بیاورند پس خدای تعالی گوید که آیا وسعت ندادم ترا بوجهی که محتاج بکسی نبودی؟ پس گوید بلی ای پروردگار من، پس خدای تعالی گوید پس چه عمل کردی در آنچه بتوآمده بود؟ پس گوید من صله رحم بجای آوردم و تصدق کردم، پس خدای تعالی گوید دروغ میگویی، و ملائکه میگویند دروغ میگویی، خدای تعالی گوید بلکه اراده کردی باین دادن آنکه بگویند فلان کس سخی است. پس آن کس را بیاورند که در راه خدای تعالی مقاتله کرده، پس خدای تعالی گوید چه کردی؟ پس گوید که امر کرده بودی تو بجهاد در راه خود پس مقاتله کردم تا کشته شدم، پس خدای تعالی گوید دروغ میگویی، و ملائکه گویند دروغ میگویی، پس خدای تعالی گوید بلکه اراده کردی باین آنکه بگویند فلان کس مرد شجاع و دلیری است. پس حضرت رسالت (ص) دست مبارک خود را بر زانوی خود زد و فرمود که این جماعتند ادنی خلق خدای تعالی که گرم کرده میشود باین جماعت آتش جهنم.

اهل اشارت گفته اند که هرگاه مراد از عمل خیر نفع دنیوی باشد این نیز ریاست خواه از خدای تعالی خواهی و خواه از مردم، قال الله تعالی: مَنْ كَانَ يَرِيدَ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يَرِيدَ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ^۱ و گفته اند اعتباری نیست اشتقاق لفظ ریا را از رؤیة، بلکه این اراده فاسده را باین اسم مینامند چه اکثر وقوع او از جانب مردم و رؤیت ایشان است.

بدان که عجب نیز مثل ریاست و هر دو در احباط عمل و دشمنی خداوند تعالی شریکند. حضرت رسالت (ص) فرموده که اگر نمیبود گناه مربنده مؤمن را بهتر از عجب، خالی نمیگذاشت خدای تعالی میانه بنده مؤمن و میانه گناه هرگز. یعنی بلکه سدی واسطه می ساخت میانه او و گناه، پس خالی گذاشتن بواسطه آنست که گناه کند تا در عجب نیفتد.

امیرالمؤمنین (ع) فرموده: گناهی که موجب غم شود بهتر از عمل صالحی

است که موجب عجب شود. امام جعفر صادق (ع) از حضرت رسالت (ص) نقل کرده که آن حضرت فرموده اند که وحی کرد خدای تعالی بداود (ع) که یا داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را! آن حضرت فرمودند که بار خداوند! بچه طریق بشارت دهم و بترسانم؟ خدای تعالی خطاب کرد که یا داود بشارت ده گناهکاران را باینکه من قبول توبه میکنم و از گناهان درمیگذرم و بترسان صدیقان را که عجب نکنند باعمال خود بردیگری، چه نیست بنده ای که عجب کند بحسنات آلا آنکه هلاک میشود.

و از امام محمد باقر (ع) منقول است که خدای تعالی فرموده که از جمله بندگان بندگان مؤمن منند تا آنکه از من سؤال میکنند شیئی از طاعت مرا پس من صرف میکنم آن طاعت را ازو، از جهت خوف آنکه آن طاعت او را در عجب نیندازد.

حضرت عیسی علیه السلام فرموده که: یا حواریین چه بسیار چراغ هست که می نشانند او را باد، و چه بسیار عبادت هست که عجب او را فاسد میسازد. بدان که حقیقت عجب بزرگ و بسیار دانستن عمل صالح است و نازیدن بآن و دیدن نفس خود را خالی از تقصیر، پس اگر جهت بفعل آوردن عمل صالح در نفس خود سروری بیابد و خوشحال باشد باین طاعت و لکن این طاعت را عظیم ندارد و خود را مقصر داند این عجب نخواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده که کسی که مسرور سازد او را حسنه او و غمگین سازد او را سیئه او آن کس مؤمن است. و نیز آن حضرت فرموده که از ما نیست آن کسی که حساب نکند نفس خود را در هر روز، پس اگر عمل خیر کرده باشد خدای تعالی را حمد گوید و اگر عمل بد کرده باشد استغفار نماید.

و بعضی گفته اند که تفرقه میانه عجب و تکبر آنست که عجب نیکو دانستن نفس است بصفاتی از صفات کمال که درو موجود باشد، و تکبر ظن تست بآنکه توبهتری از برادر مؤمن خود.

شیخ عطار — علیه الرحمة — در اسرارنامه فرموده:

چو توبه فروختی طاعت بصدبار یقین میدان که حق نبود خریدار
ریا و عجب کوه آتشین است نمیدانی که کوه دوزخ این است

جوی عجب تو گر طاعت جهانیت مثال آتشی در پنبه دانیست
 خواجه عبدالله انصاری (ره) گفته که: غلام معصیتی ام که مرا بعدر آورد
 و بیزارم از طاعتی که مرا بعجب آورد.

وَيَمْتَنُّونَ الْمَاعُونَ (۷)

و منع میکنند زکوة را. حضرت رسالت (ص) فرموده که حصن کنید مال خود را بزکات دادن و دوا کنید مرضهای خود را بصدقه دادن. امیرالمؤمنین (ع) فرموده بدرستی که خدای تعالی فرض ساخته در مالهای اغنیا قوتهای فقیران را، و خدای تعالی فرموده که مال مال من است و فقرا عیال منند و اغنیا وکلای منند، پس هرکه بخیلی کند بمال من از عیال من داخل میسازم او را در آتش، و هیچ باکی ندارم. و امام جعفر صادق (ع) فرموده که هر که منع کند قیراطی از زکات را پس هنگام مرگ باید بمیرد بدین یهودی یا نصرانی. و ایضا از آن حضرت مرویست که ضایع نشده مالی در بیابان یا در دریا آلا آنکه از کسی است که منع کرده زکات را.

و در کتاب فردوس^۱ آورده که حضرت رسالت (ص) فرموده که منع کننده زکات مثل آن کسی است که میخورد گوشت خوک را و میخورد شراب را، و مانع زکات و آکل گوشت خوک و شراب نزد خدای تعالی مساویند.

و حضرت رسالت (ص) خطاب کرد بامیرالمؤمنین علی (ع) که: یا علی بگیر از اغنیای امت زکات را و بفقرا و مساکین اعطا کن، پس اگر اغنیا ابا کنند پس بزن گردن ایشان را چه ایشان اسلام خود را تمام نکرده اند.

و از ابن مسعود منقول است که مراد از «ماعون» آن چیزی است که بعاریت میدهند بحسب عادت مثل دیگ و دلو و غیر اینها، و بعضی گفته اند آب و آتش و نمک است، و گاه هست که منع اینها حرام میشود در وقت اضطراب خلق و ضرورت ایشان، و در غیر این حال قبیح است و خلاف مروت.

۱. شاید مقصود کتاب فردوس الاخبار شیرویه دیلمی است که در کشف الظنون معرفی شده است.

بدان که میتواند بود که «فذلک» عطف باشد بر «الذی یکذب» و جواب «أرأیت» محذوف باشد، چه ما بعد دلالتی برو دارد، پس گویا که گفته شده خبر ده مرا و چه میگوئی درباره کسی که ایذا میکند یتیم را و طعام نمیدهد مسکین را یا نیکوکاری نمیکند، پس فرموده: فویل للمصلین، یعنی هرگاه معلوم شد که این بد است پس وای بر مصلین، و معنی آنست که فویل لهم، لکن وضع صفت کرده در موضع ضمیر تا دلالت کند بر معامله ایشان با خالق و خلق، و چون ضمیر «الذی یکذب» بحسب معنی جمع است چه مراد باو جنس است جایز است که مصلین قائم مقام آن ضمیر باشد. و تفرقه است میانه «عن صلاتهم» و «فی صلاتهم» چه اول افاده سهو ترک میکند جهت قلت التفات بنماز و این فعل منافقین است یا فسقه مسلمین، و ثانی افاده سهو در نماز میکند بسبب وسوسه شیطان، و هیچ مسلمان خالی از این نیست و ازین جهت است که فقها اثبات باب سجود سهو در کتب خود کرده اند. و از انس منقول است که گفته الحمد لله علی أن لم یقل فی صلاتهم.^۱

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سوره «أرأیت» بخواند خدای تعالی می آمرزد او را اگر زکات داده باشد.

۱. بحث فوق نیز تلخیصی از کشاف زمخشری است (ص ۵۶۲-۵۶۳ ج ۲).

سورة الكوثر

وهی ثلاث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱)

ما عطا کردیم ترا چیزی بسیار که آن علم و عمل و شرف دارین است. و از حضرت رسالت (ص) مرویست که کوثر جوئی است در بهشت وعده کرده پروردگار من مرا، درو خیر بسیار است. و از آن حضرت مرویست که در صفت کوثر فرموده که آب او شیرینتر است از غسل و سفیدتر است از شیر و خنکتر است از برف و ملایمتر است از مسکه،^۱ طرفین او از زبرجد است، طرفهای او نقره است بعدد ستاره های آسمان، و تشنه نمیشود هر که ازو آب خورد هرگز، اول کسی که بکوثر وارد میشود فقرا و مهاجرینند، آنانکه جامه های ایشان چرکین بوده و مویهای ایشان گردآلود بوده، آن جماعتی که با نعمتها نزدیکی نکرده اند و گشاده نشده برایشان درهای خانه سلطان، مرده است یکی از ایشان و حاجت او در خاطر او خطور نمی نموده، و اگر سؤال مینموده از خدای تعالی حاجت خود را خداوند آن را اجابت می کرده است.

۱. در منتهی الارب گفته: «مسك بالكسر مشك فارسی است معرب و عرب آن را مشموم خواندندی، مسكة بالتاء: پاره ای از آن».

و بعضی گفته‌اند که کوثر حوضی است در بهشت باین صفت. حضرت رسالت(ص) فرموده که علی باحق است و حق با اوست از هم جدا نمیشوند تا وارد میشود بر حوض.

و در صحیفه الرضا از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا — علیه السلام — منقول است که آن حضرت باسناد خود از حضرت رسالت(ص) نقل کرده که آن حضرت فرموده که: یا علی بدرستی که من سؤال کردم از پروردگار خود برای تو پنج خصلت را پس خدای تعالی بمن اعطا کرد. پس سؤال کردم پروردگار خود را که چون زمین شق شود و خاک از سرمن دور شود تو با من باشی، پس خدای تعالی بمن اعطا کرد. اما خصلت دویم پس سؤال کردم پروردگار خود را آنکه چون نگاه دارد مرا نزد کفه میزان تو با من باشی، پس خدای تعالی بمن اعطا کرد. و اما خصلت سیم پس سؤال کردم پروردگار خود را آنکه بگرداند ترا حامل لوی من در روز قیامت و آن لوی خدای تعالی است که بزرگترین همه اشیاست و در تحت آن لوا رستگاران و فائزان میباشند، پس خدای تعالی بمن اعطا کرد.

و اما خصلت چهارم پس سؤال کردم پروردگار خود را آنکه آب دهد امت مرا از حوض من و تو با من باشی، پس خدای تعالی بمن اعطا کرد. اما خصلت پنجم پس سؤال کردم پروردگار خود را آنکه بگرداند ترا کشنده امت من بهشت، پس خدای تعالی بمن اعطا کرد، پس آن حضرت فرمود که حمد مرخدای را آن چنان خدایی که منت نهاده بر من باین ملتمسات. و بعضی گفته‌اند که مراد از کوثر اولاد و اتباع آن حضرت است، یا علماء امت آن حضرت، یا قرآن. و اهل اشارت گفته‌اند کوثر نهریست در بوستان معرفت که هر که از و سیراب شد تا ابد از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصه حضرت رسالت و اکمل اولیاء امت اوست.

فَصَلِّ لِرَبِّكِ وَانْحَرُ (۲)

پس نمازگزار از برای پروردگار خود خالص از برای رضای او خلاف ساهی در نماز و مراثنی درو، و شتر قربان کن و تصدق کن بر محتاجان خلاف کسی که زجریتم میکند و منع زکات مینماید. و بعضی تفسیر نموده اند صلاة را به صلاة عید.

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

بدرستی که دشمن تو اوست ابتر و عقب ندارد. کفار میگفتند که محمد مرد فردیست نه پسری دارد و نه برادری، هرگاه او بمیرد ذکر او نیز خواهد مرد. خدای تعالی میفرماید که تو ابتر نیستی بلکه دشمن تو ابتر است چه ازو نسل نمیماند و در دنیا و آخرت فراموش است، اگر یاد کنند بلعن یاد او میکنند، اما باقی میماند ذریت تو و آثار فضل تو تا روز قیامت، و ذکر تو مرفوع است بر منبرها و منارها و بر زبان هر عالم و ذاکر، همه وقت ابتدا بنام تو میکنند، و مرترا در آخرت چیزها هست که داخل در تحت وصف نیست.

و بعضی گفته اند که این درحق عاص بن وائل نازل شده و او را ابتر مینامیدند، و ابتر آن کسی است که عقب ندارد و از ینجاست: الحمار الابتر الذی لا ذنب له.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة کوثر بخواند سیراب میسازد او را خدای تعالی از هر نهری که مراو راست در بهشت، و کتابت میکند از برای او ده حسنه بعدد هر قربانی که نزدیک ساخته باشند آن قربان را بندگان در روز نحر.

سورة الكافرون

و هي ست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (١)

بگو ای محمد کافران را و مراد کفره‌اند که خدای تعالی میدانست که ایمان نخواهند آورد.

مروست که جمعی از قریش گفتند یا محمد تو عبادت کن خدایان ما را یک سال و ما عبادت کنیم خدای ترا یک سال! پس آن حضرت فرمود که معاذالله که من شریک کنم بخدای تعالی غیر او را، پس این سوره نازل شد. حضرت رسالت (ص) به مسجدالحرام رفت و قریش همه نشسته بودند، پس آن حضرت بر سر ایشان بایستاد، پس این سوره را برایشان خواند پس ایشان مأیوس شدند.

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (٢)

نخواهم پرستید در زمان آینده آنچه شما میپرستید در زمان آینده. چه لا داخل نمیشود مگر بر مضارع بمعنی استقبال، چنانکه ما داخل نمیشود مگر بر مضارع بمعنی حال.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)

و نیستید شما پرستندگان در زمان آینده آنچه من الحال میپرستم.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)

و نیستم من که پرستنده باشم در زمان حال یا ماضی آنچه شما پرستیده اید در زمان ماضی. چه آن حضرت نپرستیده صنمی را نه در حین اسلام و نه قبل از آن.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵)

و نیستید شما که پرستنده باشید در وقتی از اوقات آنچه میپرستم من آن را الحال. و جایز است که این جملتین تأکید باشند بر طریقه ابلغ، چه تأکید بجملة اسمیه ابلغ است از جملة فعلیه.

صاحب کشف گفته است^۱: اگر بگویی که چرا نگفته «ماعبدت» بجای «ماعبد» چنانکه گفته «ماعبدت»،

میگوئیم که کفار عبادت اصنام میکردند پیش از مبعث، پس مستقیم باشد آنکه گفته شود «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ»، اما نبی (ص) عبادت خدای تعالی نمیکرد در وقت پیش از مبعث، پس مستقیم نباشد آنکه گفته شود «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ».

و مدار این سخن بر آنست که نبی (ص) پیش از بعثت نبوده باشد بر شریعت یکی از انبیا. و فخرالدین رازی نیز این را اختیار نموده و استدلال بسته برین بآنکه شرایع سابقه منسوخ شد بشریعت عیسی، و شریعت عیسی منقطع

شد، چه اکثر مردم نصاری شدند و قائل به تثلیث گشتند، و آنچه باقی مانده بودند بشریعت عیسی یا برائت از تثلیث قلیل بودند و قول ایشان حجت نبود^۱. مخفی نیست که این کلام دلالت نمیکند برآنکه نبی (ص) عبادت نمیکرد خدای تعالی را در آن وقت، پس اگر دلیل صاحب کشف نیز این باشد جواب مرضی نخواهد بود. پس جواب از سؤال صاحب کشف آنست که «ما عابد» گفته و «ما عبادت» نگفته، چه غرض آنست که قرار دهد که کفار عبادت نمیکردند هرگز آنچه را عبادت میکند آن حضرت او را در زمان نبوت و الحال بر عبادت اوست، چه عبادت معتبره عبادتی است که بعد از وحی است، چه این عبادت از روی معرفت و یقین است، پس عبادت را نسبت باین وقت داده، و چون مراد صفت است پس گویا گفته که عبادت نمیکنم من باطل را و عبادت نمیکنید شما حق را، ازین جهت به «ما» آمده نه به «من». و بعضی گفته اند «ما» مصدری است، یعنی عبادت نمیکنم چون عبادت کردن شما، و شما عبادت نمیکنید چون عبادت کردن من؛ و بعضی گفته اند اولیان بمعنی «الذی» است و «آخریان» مصدری؛ و بعضی گفته اند جهت مطابقت به «ما» آمده.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶)

مر شما را است شرک شما و مراست توحید من. و معنی آنست که من نبی بی ام که مبعوث شده ام بر شما تا شما را بخوانم بحق و نجات، پس هرگاه قبول نمی کنید از من و تابع نمیشوید مرا پس بگذارید مرا و مرا بشرک مخوانید. و مخفی نیست که درین اذن نیست بکفر و منع از جهاد تا آنکه منسوخ شود بآیه قتال.

۱. نمیدانم مفسر ما این مطلب را از کدام یک از تصنیفات فخر رازی نقل نموده است، چه او در تفسیر خود مفاتیح الغیب در تفسیر سورة کافرون (ص ۷۱۷-۷۲۹ ج ۸ چاپ ۱۳۰۸ هـ - مطبعة عامره - باهتمام الشركة الصحافية العثمانية) چنین مطلبی ننوشته است. در آنجا در جواب سومین سؤالی که مطرح ساخته می گوید: «الجواب: المبالغة إنما يحتاج إليها في موضع التهمة وقد علم كل أحد من محمد عليه السلام أنه ما كان يعبد الصنم قبل الشرع فكيف يعبد بعد ظهور الشرع....».

و بعضی تفسیر کرده‌اند دین را بحساب و جزا و دعا و عبادت. و نافع و هشام و حفص بفتح یاء خوانده‌اند.

از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که بخواند سورة کافرین را پس گویا که خوانده ربع قرآن را و دور میشوند از شیاطین که از رحمت خدای تعالی دورند و ایمن باشد از فرع اکبر.

سورة النصر
وهی ثلاث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱)

وقتی که بیاید نصرت خدای تعالی و غالب ساختن او ترا بر اعدا، و فتح خدای تعالی مکه را. و بعضی گفته اند مراد جنس نصرت دادن خدای تعالی است مر مؤمنین را از فتح مکه و سایر بلاد بر ایشان. و بود فتح مکه در دهم شهر رمضان در سال هشتم از هجرت، و با رسول خدا ده هزار مرد بودند از مهاجرین و انصار و طوایف عرب، و در وقتی که داخل شد آن حضرت مکه را ایستاد بر در مکه پس گفت: لا اله الا الله وحده لا شریک له صَدَقَ وَعْدُهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْاِحْزَابَ وَحْدَهُ، پس فرمود که ای اهل مکه هیچ می بینید که من چه کرده ام بشما؟ همه گفتند کار خیر کردی، پس فرمود که بروید، پس آزاد کرد ایشان را، پس بیعت کردند ایشان بر اسلام.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲)

و می بینی تو مردمان را که داخل میشوند ملت اسلام را گروه گروه.

چنین شده بود که قبیله تمام بشرف اسلام مشرف میشدند بعد از آنکه یک یک ورود و بدین اسلام داخل میشدند. و از جابر بن عبدالله منقول است که یک روز میگریست، پس از و سبب پرسیدند، گفت من از رسول خدا (ص) شنیدم که آن حضرت فرمود که داخل میشوند مردمان در دین خدای تعالی افواج و زود باشد که بیرون آیند ازین دین افواج.

و بعضی گفته اند مراد به «ناس» اهل یمن اند. از حضرت رسالت (ص) مرویست که درحین نزول این آیه فرموده الله اکبر جاء نصر الله والفتح وجاء اهل الیمن قوم رقیقه قلوبهم الايمان يمان و الفقه يمان والحكمة يمانية، پس فرمود: أجد نفس^۱ ربکم من قبل الیمن. بدان که «یدخلون» محلاً منصوب است که حال باشد اگر «رأیت» بمعنی أبصرت یا عرفت باشد، یا مفعول ثانی است اگر «رأیت» بمعنی علمت باشد، و «افواجاً» حال است از فاعل یدخلون.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

پس بگوی سبحان الله در حالی که حمد گوینده باشی مراورا، یعنی در مقام تعجب سبحان الله بگوی چه آسان گردانید خدای تعالی چیزی را که خطوط نموده بود بخاطر احدی که آن غالب شدن شماسست بر اهل حرم، و حمد گوی او را بر صنع او، یا آنکه منزّه دان تو او را از آنچه ظلمه در حق او میگویند درحالی که حمد گوینده باشی مراورا بر آنکه راست گردانیده وعده خود را، یا آنکه نماز گزار از جهت رضای او. در کشاف آورده^۲ که آن حضرت چون بمکه داخل شد اول بمسجد رفت پس داخل شد کعبه را و هشت رکعت نماز گزارد.

وَاسْتَغْفِرْهُ

و آمرزش طلب او را. و منقول است که حضرت رسالت (ص) قبل از

۱. کشاف: «نفیر».

۲. کشاف ج ۲ ص ۵۶۵.

موت بسیار میفرمود که سبحانک اللهم و بحمدک أستغفرک و أتوب الیک. و امر کردن خدای تعالی باستغفار با آنکه آن حضرت معصوم بود لطفی است مراقت آن حضرت را و استغفار جهت اقامت.

و بعضی گفته اند که استغفار تواضعی است مرخدای تعالی را و هضم نفس و استغفار عمل و استدراک التفات بغیر. و از آن حضرت منقول است که فرموده که من استغفار میکنم در روز و شب صد بار. و حضرت رسالت (ص) فرموده که خوشا حال کسی که بیابد در صحیفه عمل خود در روز قیامت در زیر هر گناهی استغفرالله را. و از ابی عبدالله علیه السلام منقول است که کسی که بگوید استغفرالله صدبار وقتی که بخوابد گناهان از او میپاشد چنانچه برگ از درخت، و از خواب برمیخیزد بوقت صبح و با او گناهی نیست.

و مرویست که حضرت رسالت (ص) چون این سوره را بر اصحاب خواند همه شادمان شدند و عباس بگریست، پس آن حضرت فرمود چه چیز میگریاند ترا ای عم؟ گفت القا کرده خدای تعالی بتو خبر موت را، آن حضرت فرمود که چنانست که گفتم. و آن حضرت بعد از نزول این سوره دو سال بزیست که درین دو سال آن حضرت را خندان و مسرور ندیدند.

و مرویست که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت (ص) خطاب کرد پس فرمود که بدرستی که بنده هست که مخیر میسازد او را خدای تعالی میانه دنیا و میانه لقای خود پس اختیار میکند او لقای خدای تعالی را. و گویا که دلالت این سوره بر القای خبر موت بسبب آنست که این سوره دلالت میکند بر کمال دعوت و کمال امر دین، پس این سوره مثل قول خدای تعالی است که الیوم اکملت لکم دینکم^۱ یا بسبب آنست که امر باستغفار تنبیه است بر نزدیکی اجل، و از این جهت این سوره را صحابه سوره تودیع می نامیدند.

و در کشاف آورده^۲ که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت (ص) فاطمه را علیها السلام طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من دادند، فاطمه

۱. از آیه ۳ سوره مائده.

۲. کشاف ج ۲ ص ۵۶۵.

میگريست، آن حضرت فرمود که گریه مکن که تو اوّل کسی باشی از اهل من که بمن رسی.

إِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا (۳)

بدرستی که خدای تعالی است قبول کننده توبه از مستغفران، و ذکر تَوَّاب بعد از استغفار تنبیه است بر آنکه استغفار وقتی نفع دارد که باتوبه باشد و با ندم و عزم بعدم عود، پس گویا گفته فاستغفره وتب آنه کان تَوَّابا.

و از حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا (ع) منقول است که فرمود که هر که استغفار کند از گناهی که میکند او را پس گویا که استهزا به پروردگار خود کرده. و در سورة آل عمران فرموده: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا الذُّنُوبَ بِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ^۱، و در سورة نوح فرموده: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبِّكُمْ إِنَّهٗ كَانَ غَفَّارًا^۲، خدای تعالی میفرماید که من با این بی نیازی و با این همه کمال قدرت و عظمت هر شب خوان رحمت مینهم و بخودی خود عاصیان درگاه را دعوت میکنم که هل من تائب هل من مستغفر هل من سائل هل من داع.

ابراهیم ادهم — رحمه الله — گفت که روزی در بادیه ای میرفتم که از هرجانب پانصد فرسنگ آبادانی نبود، گفتم که ممکن نباشد که اینجا بوی آدمی آید، چون پاره ای برفتم جوانی دیدم ظریف و لطیف، هفده ساله، رویی چون ماه و بالایی چون سرو ناز کشیده، تاج زربفت بجواهر مکمل بر سر نهاده و کمر مرصع بجواهر بر میان بسته، و زلف سیاه بر بنا گوش نهاده، پنداشتی که این ساعت از حمام بیرون آمده! و سیبی تازه در دست داشت، خرامان و نازان میرفت، ابراهیم گفت: گفتم جوانا نازینا از کجا میائی؟ گفت از کجا مگو که من از کجا خبر ندارم! و آنگاه آب از دیده فرو ریخت، گفتم ای جوان دلم بسوخت، بجوانمردی خود که حالت را بمن بگوی، گفت ای شیخ سوگند چرا میدهی؟ من پسر فلان

۱. از آیه ۱۳۵ سورة آل عمران.

۲. آیه ۱۰ سورة نوح.

ملکم از شهر کرمان در مجلس خمر نشسته بودم قدح شراب بمن دادند خواستم تا بیاشامم در قدح نگاه کردم در ملکوت گشاده دیدم و کزوبیان و روحانیان را بمن نمودند آراسته، فرشتگان هفت آسمان را دیدم پردر پر بافته، مهمانخانه هو الاول و الآخر را دیدم و شراب محبت چشیدم و این ندا شنیدم که اگر با ما سر صلح داری برخیز و شراب خمر را بگذار، چون این خطاب شنیدم آتش محبت حق بر جانم تاختن آورد و لشکر صبرم بهزیمت شد، از راه مراد خویش گم شدم، نگاه کردم خود را از تخت و ایوان در میان خار بیابان دیدم، اکنون از نعمت و ناز خود را در محنت و نیاز می بینم! این گفت و فریادی زد آتش از دم او در خار افتاد و سوختن گرفت، من بیخود شدم چون بخود باز آمدم آن را ندیدم!

روایت کرده اند که در روزگار موسی (ع) دو برادر بودند یکی زاهد و یکی فاسق، یکی شب و روز بعبادت مشغول بود و یکی سال و ماه بگناه، هرگاه که جبرئیل (ع) پیش موسی آمدی گفتی که حق تعالی میفرماید که آن فاسق را بگوی که بیا تا صلح کنیم، و هرگز سخن زاهد را نگفتی، روزی موسی (ع) فاسق را گفت چند خدای را بیازاری! فاسق گفت من او را نمیخواهم، موسی (ع) عصا برداشت که بر سر او زند، جبرئیل در حال برسد و دست موسی بگرفت و گفت که حق تعالی میفرماید که چرا دوست مرا میزنی؟ اگر او مرا نمیخواهد مرا چه زیان، اما در ازل او را خواسته ام، خواسته خود را چون رد کنم؟ این فاسق با همه عصیان مقبول من است و آن زاهد با همه فرمان مردود من! تا عاصیان از رحمت من ناامید نباشند و مطیعان و زاهدان تکیه بر طاعت خود نکنند!

و ذوالنون گفت سی سال خلق را دعوت میکردم یک کس بدرگاه خدا آمد چنانکه میبایست و او آن بود که روزی پادشاه زاده ای با کوبه از در مسجد میگذشت، من این سخن میگفتم که هیچکس احمق تر از آن کس نیست که با قومی درهم میشود، آن جوان را لون متغیر شد برخاست و برفت، روز دیگر باز آمد و گفت: طریق چیست؟ گفتند طریقی است خردتر و طریقی است بزرگتر، خردتر میخواهی ترک دنیا و ترک گناه و شهوات، و اگر طریق بزرگتر میطلبی ترک هر چه دون خداست و دل از همه خالی کردن، پس آن جوان گفت: واللہ لا أختار

إِلَّا الظَّرِيقَ الْاَكْبَرَ! روز دیگر پشمینه ای در پوشید و در کار شد تا از ابدالان گشت.

و از عبدالله مبارک منقول است که گفت یکبار بغزو رفته بودم با کافری جنگ میکردم، چون وقت نماز برآمد گفتم مرا مهلت ده تا نماز کنم، کافر گفت برو، عبدالله برفت و نماز بگزارد، چون وقت عبادت کافر درآمد گفت تونیز مرا مهلت ده، گفت دادم، کافر برفت و روی پیش بت بر زمین نهاد، عبدالله فرصت می جست گفت اکنون ظفر یافتم، برفت تا سرش بتیغ بردارد، ندائی شنید که یا عبدالله أوفوا بالعهد انّ العهد کان مسؤلاً^۱، وفای عهد بجای می آر که فردا از وفای عهد بخواهند پرسید، عبدالله بگریستن افتاد تیغ باز کشیده بر سر او ایستاده میگریست! کافر گفت یا عبدالله ترا چه رسید که میگری؟ حال با وی بگفت که از برای تو مرا چنین عتاب کردند، کافر فریادی زد و گفت ناجوانمردی بود در چنین خداوندی عاصی گشتن که با دوست از برای دشمن عتاب میکند! گفت اسلام عرضه کن، آنگاه کافر شهادت آورد و عزیز گشت در راه دین! و یکی از اکابر فرموده:

بازا بازآ هرآنچه هستی بازای گر کافر و گبر و بت پرستی بازای
این درگه ما درگه نومیدی نیست صدبار اگر توبه شکستی بازای
و از حضرت رسالت (ص) منقول است که هر که سورة «اذا جاء نصر الله»
را بخواند اعطا میکند خدای تعالی با و اجر آن کسی که شهید شده باشد با محمد
روز فتح مکه.

سورة تبت
وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ

هلاک و زیانکار باد دستهای ابی لهب. و گفته اند که تباب خسروانی است که منجر بهلاکت میشود. و مخصوص ساخت دو دست او را بذکر چه در وقتی که نازل شد «أنذر عشیرتک الاقربین» حضرت رسالت (ص) بکوه صفا برآمد و ندا کرد پس جمع شدند نزد آن حضرت از هر جایی، پس آن حضرت فرمود: یا بنی عبدالمطلب! یا بنی فھر! اگر خبری دهم شما را مرا در آن تصدیق می کنید؟ همه گفتند آری، پس آن حضرت فرمود که من ترساننده ام شما را این زمان از عذاب شدید، پس گفت ابولهب: تَبَّالک! از جهت این میخواندی ما را؟ و سنگی گرفت که بجانب آن حضرت اندازد این سوره نازل شد.

و بعضی گفته اند که مراد از «یدا» نفس و ذات اوست، و این مثل قول خدای تعالی است «ولا تلقوا بایدیکم الی التَّهْلُکَةِ» اَی بآنفسکم.

و بعضی گفته اند که مراد به «یدا» دنیا و آخرت اوست. و بکنیه مذکور شده چه او مشهور بود بکنیه نه باسم، یا آنکه اسم او عبدالعزّی بود پس استکراه داشته نام بردن اسم او را، یا آنکه چون او از اصحاب نار بود کنیه باو اوفق بود چنانکه شیر و خیر را ابوالشر و ابوالخیر خوانند.

وَتَبَّ (۱)

هلاک شد و ناچیز گشت نفس و ذات او. پس اول خبرست از آنچه دو دست او کسب کرده و ثانی خبر است از عمل نفس او، و بر تقدیری که مراد از «یدا» نفس و ذات باشد پس این خبر بعد از خبر خواهد بود، و تعبیر کردن بماضی از جهت تحقق وقوع است. آورده اند که ابولهب میگفت که اگر بوده باشد آنچه میگوید پسر برادر من حق، من فدا میکنم مال و فرزند خود را و خلاص می یابم. ردّ قول او را این آیه آمد که:

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲)

دفع نمیکند از و مال او وقتی که با و نازل شود عذاب، و آنچه کسب کرده یعنی فرزند او که عتبه است. بدان که «ما» در «ما اغنی عنه ماله» احتمال دارد که استفهامیه باشد بر وجه انکار و درین وقت منصوب خواهد بود به «اغنی ماله»، یا نافیّه باشد و مفعول «ما اغنی» محذوف باشد، ای ما اغنی عنه ماله و کسبه شیئاً، پس «ما کسب» عطف خواهد بود بر «ما»، و «ما» در «ما کسب» احتمال دارد که منصوب باشد و احتمال دارد که موصله باشد، ای کسبه او مکسوبه، و معنی چنین خواهد بود که لم یتفعه ماله و ما کسب بماله، یعنی اصل مال و سود آن او را نفع نمیدهد، یا چهار پایان او و نسل آن و منافع آن او را نفع نمیدهد، یا مالی که بمیراث از پدر با و رسیده و آنچه خود پیدا کرده نفع نمیدهد او را، یا مال او و عمل خبیث او که مکر کردن در عداوت رسول خداست او را نفع نمیدهد، یا عملی که گمان میبرد که او از آن عمل بر شیئی است و از آن منتفع خواهد شد او را نفع نمیدهد.

آورده اند که ابولهب بعد از واقعه بدر بچند روز در عدسه^۱ که موضعی است

۱. در کتابهای جغرافی چنین محلی را نیافتیم، شاید کلمه تصحیف عرنه یا عرقه باشد. برای اطلاع ازین دو محل رجوع شود به الروض المعطار (ص ۴۰۹).

در نواحی مکه بمرد و سه روز افتاده بود که کسی گرد او نمیگشت تا آنکه بوی گرفت پس بعضی خدمتکاران جمعی را باجرت گرفتند تا آنکه او را دفن کردند.

سَيِّضَلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳)

زود باشد که درآید باآشی شعله زننده. مراد آتش جهنم است.

وَأَمْرَأَتُهُ

عطف است برضمیری که مستتر است در «سیضلی» ای سیضلی هو و امرأته، یعنی زود باشد که داخل شود ابولهب و زن او که ام جمیله است خواهر ابوسفیان آتش زبانه کشنده را، و بنابراین «فی جیدها» در موضع حال خواهد بود، و میتواند بود که «امرأته» مرفوع باشد بآنکه مبتدا باشد و «فی جیدها» خبر او. و:

حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)

بر قرائت عاصم منصوب است برشتم و ذم، پس منصوب به «اعنی» مقدر خواهد بود. و صاحب کشاف فرموده که^۱: «من دوست نمیدارم این قرائت را، و بتحقیق که متوسل میشود بر رسول خدا(ص) بعمل جمیل کسی که دوست دارد شتم ام جمیل را». و نزد باقی قراء مرفوع است و عطف بیان، و مراد حطب جهنم است، چه او متحمل گناه میشد بسبب عداوت رسول خدا(ص) و باعث میشد زوجش را بر آزار آن حضرت، یا آنکه باعث نیمه و غمز میشد، و میگویند کسی را که به نیمه میآید و فساد میکند میانه مردم متحمل حطب میشود میانه ایشان، یعنی آتش را میانه ایشان برمیافروزد و باعث بر شر میشود.

حضرت رسالت (ص) فرموده که موسی بن عمران سؤال کرد از پروردگار خود و دستهای خود را برداشت، پس گفت ای پروردگار من هر جامیروم آزار میکشم! پس وحی کرد خدای تعالی باو که ای موسی بدرستی که در لشکر تو شخصی است که غمز مینماید، پس گفت یا پروردگار من بمن نمای او را، پس وحی کرد خدای تعالی باو که یا موسی بدرستی که من دشمن میدارم غماز را پس چگونه غمازی کنم؟

یا آنکه دسته خاری برمیداشت پس آن را در راه حضرت رسالت میپاشید و پراکنده میساخت تا خاری در دامن آن حضرت درآو یزد یا در پای آن سرور خلد، و آن حضرت چون بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی که این چه نوع همسایگی است که با من میکنید!

فی جیدها حبلٌ من مسدٍ (۵)

در گردن او حبالی است از لیف یا جلد یا غیر این دو از آن چیزی که تاب داده شده، و این تصویر یست مرأًم جمیله را بصورت هیزم کش خادمه که پشتۀ هیزم برمیدارد و در گردن خود میاندازد، و این تصویر از جهت تحقیر شأن اوست و تخسیس حال او، و احتمال دارد که معنی آن باشد که حال او خواهد بود در آتش جهنم بر صورتی که او در دنیا بود که پشتۀ هیزم برمیداشت پس همیشه در آتش جهنم بر پشت او پشتۀ هیزم خواهد بود از درخت زقوم یا ضریع، و در گردن او حبلی خواهد بود از سلاسل آتش. بدان که ظرف حال است یا خبر، و حبل مرفوع است باو.

از حضرت رسالت (ص) مرویست که هر که سورة تبت بخواند امید میدارم که جمع نکند خدای تعالی میانه او و ابولهب در یک خانه.

سورة الاخلاص

و هي أربع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱)

بگویی که شأن اینست که خدای تعالی واحد است، و ثانی نیست مراو را، بدان که احتمال دارد که هوضمیر شأن باشد مثل «هوزید منطلق» و درین هنگام هو مبتدا خواهد بود و جمله خبر او، و چون خبر عین مبتداست احتیاجی با عاید نیست، و احتمال دارد که هوراجع باشد بآن چیزی که از پیغمبر (ص) سؤال میکردند، ای الذی سألتمونی عنه هو الله، چه مرویست که قریش گفتند یا محمد (ص) وصف کن برای ما پروردگار خود را آن چنان پروردگاری که ما را باو میخوانی، پس این سوره نازل گشت و بنابراین «احد» بمعنی واحد بدل خواهد بود از «الله» یا خبر بعد خبر خواهد بود، یا خبر مبتدای محذوف، ای هو أحد، و اصل احد «وحد» بود، و او را بهمزه قلب کردند و او دلالت میکند بر جمیع صفات جلال چنانکه الله دلالت میکند بر جمیع صفات اکرام، چه واحد حقیقی آنست که ذات او منزّه باشد از وجوه ترکیب، یعنی نه ترکیب ذاتی باشد مراو را و نه صفاتی، نه در ذهن و نه در خارج، و از تعدّد و آنچه مستلزم ترکیب و تعدّد است

مثل جسمیت و تحیز، و مبرا از مشارکت در حقیقت و خواص حقیقت که وجوب وجود است و قدرت ذاتیه و حکمت تامه که مقتضی الوهیت است.

اللَّهُ الصَّمَدُ (۲)

خدای تعالی مقصود الیه و محتاج الیه است، یعنی مستغنی نیستند مخلوقات از او و او غنی است از ایشان.
و بعضی گفته‌اند که اصل حروف او که صاد و میم و دال است دلالت بر قصد و دوام میکند یعنی خدای تعالی مقصود است در جمیع حوائج علی الدوام.
و بعضی گفته‌اند که صمد چیزی است که مر او را جفت نباشد و این دلالت میکند بر آنکه جسم نیست و مرکب نیست، چه اگر مرکب باشد او را باطنی خواهد بود.

و بعضی گفته‌اند مرا از صمد، کامل در جمیع صفات است. ماوردی گوید که هر چه خواهد کند، و درعین المعانی از امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او ناامید باشند.

لَمْ يَلِدْ

نژاد کسی را، چه مجال نیست مر او را چیزی تا آنکه مرا او را صاحبه‌ای از جنس خودش باد، پس توالد نماید، و دلالتی برین معنی دارد قول خدای تعالی: اَنّی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة^۱. «لم یلد» را مقدم داشته چه کفار ادعای آن مینمودند که او را ولد است، و اما ادعای مولودی او کسی ننموده، گویا که اقتضای ماضی معنوی جهت ورود این سوره است ردّ مرکسی را که میگفته ملائکه دختران خدایند یا عیسی پسر خداست.

۱. از آیه ۱۰۱ سوره انعام.

وَلَمْ يُولَدْ (۳)

و زاده نشده، چه هر مولودی محدث است و جسم، او قدیم است، وجود او را اول نیست و جسم نیست.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

و نیست احدی مر او را مثل و مانند، و میتواند بود که مراد کفو در نکاح باشد از جهت نفی صاحبیه، چه وقتی که کفار سؤال کردند که وصف کن خدای تعالی را از برای ایشان، پس وحی کرد خدای تعالی بحضرت رسالت (ص) سوره ای که مشتمل بر صفات الهی بود، پس قول او «هو الله» اشارت است مر ایشان را که خالق اشیاست، و در ضمن این وصف بقادریّت و عالمیّت نیز شده چه خلق مستدعی قدرت و علم است، و از اتّصاف او بقدرت و علم اتّصاف او بسمع و بصر نیز لازم میآید، و قول او «احد» وصف بوحدانیّت است و نفی شرکا، و قول او «الّصمد» وصف است بآنکه نیست چیزی مگر که محتاج او یند و این مستلزم غنای اوست، و غنی با علم لازم دارد عدل را و آنکه فاعل قبایح نباشد چه علم بقبیح دارد و علم دارد بغنای او از قبیح، و قول او «لم یولد» وصف است بقدّم و اولیّت و قول او «لم یلد» نفی شبیه و مجانس است، و قول او «لم یکن له کفوًا احد» تقریر است از برای این نفی و از برای حکم باین است.

بدان که «کفوًا» خبر کان است و «احد» اسم او، و لکن مقدم شده ظرف لغوی که غیر مستقر است و مستحق تأخیر است^۱، چه صله است اینجا تا دلالت کند بر آنکه مقصود اینجا نفی مکافات است از ذات خدای تعالی پس آنکه اهم است تقدیم یافته، و جایز است که ظرف حال باشد از «کفوًا» یا خبر «احد»

۱. در نسخه اصل در پاورقی بخط متن چنین نوشته شده: «ظرف مستقر آنست که کلام در تمامی خود محتاج باو باشد و آن باین وجه میشود که خبر باشد، چنانچه در قول تست: ما کان فیها احد خیر منک، و لغو آنست که کلام بدون آن تمام باشد چنانچه در قول تست: ما کان احد خیر امنک فیها، و در وقتی که مستقر باشد مستحسن داشته اند تقدیم را چه او مقصود است. منه».

باشد و کفواً حال از احد باشد. و قرائت کرده حمزه و يعقوب و نافع بتخفيف و حفص بحرکت خوانده و قلب همزه بواو نموده. و چون اين سوره مشتمل است بر معارف الهیه و بر رد کردن قول کسی که الحاد درین معارف مینماید سورة اساس نامیده شده.

در حدیث آمده که او برابری مینماید بثلاث قرآن چه قرآن مشتمل است بر سه چیز: اول توحید خدای تعالی و ذکر صفات او، دویم اوامر و نواهی که تکالیف شرع است، سیم قصه های انبیا و مواعظ، و این سوره متضمن توحید و ذکر صفات اوست پس متضمن ثلاث قرآن باشد بطریق اجمال.

و روایت کرده اند اُبَیّ کعب و انس از حضرت رسالت (ص) که اُسْتُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ و الْأَرْضُونَ السَّبْعِ عَلَى قُلْ هُوَ اللَّهُ احِدٌ، یعنی مخلوق نشده اند سماوات سبع و ارضین سبع آلا آنکه بوده باشند دلایل بر توحید خدای تعالی و معرفت صفات او، آن چنان صفاتی که این سوره ناطق بآن صفات است.

و از حضرت رسالت (ص) مرویست که آن حضرت شنید که مردی قل هو الله احد را میخواند پس آن حضرت فرمود که واجب است، پس شخصی گفت که یا رسول الله چه چیز واجب است؟ آن حضرت فرمود که واجب است مرا و را بهشت.

سورة الفلق
و هی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱)

بگو که پناه میگیرم بیروردگار صبح. و بعضی گفته اند که مراد هرچیز است که خدای تعالی او را میشکافد مثل زمین از نبات و کوهها از چشمه ها و ابرها از باران و ارحام از اولاد و غیر اینها. و بعضی گفته اند وادیی است در جهنم یا زندانی است درو. و بعضی گفته اند خانه ای است در جهنم وقتی که گشوده میشود فریاد میکنند جمیع اهل آتش از شدت حرارت او.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲)

از شر آنچه آفریده است خدای تعالی، و شر ایشان آن چیزهایی است که بعض مکلفین میکنند از معاصی، و مضرت بعض ایشان بعضی را بظلم و قتل و ضرب و شتم و غیر اینها، و بعض حیوانات غیر مکلفین میکنند از خوردن و دریدن و گزیدن بعضی بعضی را، و تخصیص عالم خلق باستعاذه ازو بسبب انحصار شر است درین عالم، چه عالم همه خیر است و شر او یا اختیاری است و این گاهی

هست که لازم اوست بغیر نمیرسد چون کفر، و گاه هست که بغیر میرسد چون ظلم، و یا طبیعی است چون سوختن آتش و هلاک کردن سموم.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳)

و از شرّ شبی که ظلمت او عظیم باشد، و داخل شده باشد ظلمت او در همه اشیاء، و چون مضرت در چنین شرّی بیشتر است و دفع مضرت آن مشکل است او را مخصوص بذکر ساخته، و اسنادش به لیل جهت ملابست اوست به شرّ و حدوث شر در او. و بعضی گفته اند که مراد به غاسق قمر است و مراد از وقوب او پر شدن اوست و نورانی شدن او. و بعضی گفته اند مراد از وقوب او داخل شدن اوست در آن حساب. و بعضی گفته اند مراد به غاسق مار سیاه است و وقوب او عبارت از زدن و سوراخ کردن اوست.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)

و از شرّ ساحران که گره ها در رشته ها میزنند و آن را بآب دهن تر میکنند و بر آن چیزها میدمند.

و وجه تخصیص این بذکر جهت آن چیز است که مرویست که یهودی سحر کرد حضرت رسالت (ص) را در یازده گره بر رشته و آن را در جایی پنهان ساخت، پس حضرت رسالت (ص) بیمار شد پس معوذتین نازل شد و خبر داد جبرئیل علیه السلام حضرت رسالت (ص) را بموضع سحر، پس آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد تا آن حضرت آن رشته را بیاورد پس آن حضرت معوذتین را بر آن خواند، هرگاه که آن حضرت یک آیه را میخواند یک گره گشوده میشد و خفتی آن حضرت در خود می یافت تا آنکه بعدد آیات هر یازده عقده گشاده شد پس آن حضرت صحت کامل یافت.^۱ و صاحب کشاف بر آنست که سحر را

۱. ابوالفتح رازی این اباطیل را از قول قصه گوینان در تفسیر خود نقل نموده سپس با دلیل بر آن می پردازد. برای ملاحظه کلام

او بآنجا و نیز به تفسیر گارر (ج ۱۰ ص ۴۸۸ - ۴۹۰) رجوع فرمائید.

۲. کشاف ج ۲ ص ۵۶۸.

هیچ تأثیری نیست ولیکن خدای تعالی گاه هست که میکند نزد سحر ایشان فعلی تا امتحان کند و متمیز شوند بسبب این آن جمعی که ثابت و راسخ برحقند از غیر ایشان که جهله و عوامند، پس وقت حصول از جهله و عوام این را نسبت بدمیدن ساحران میدهند و ثابتون بحق اصلاً التفات باین نمی نمایند و اعتباری باین نمیکند، و بنابراین استعاده ازین بیکی از سه وجه خواهد بود:

اول آنکه استعاده از عمل ایشان باشد که صنعت سحر است و گناهی که برین مترتب می شود.

دویم آنکه از فتنه ایشان باشد مردمان را باین سحری که میکنند و مردم را گمراه میکنند.

سیم آنکه از شرّی باشد که خدای تعالی نزد دمیدن ایشان میفرستد.

و بعضی گفته اند که مراد از نفّاثات زنان مگاره اند قوله تعالی:

اِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيْمٌ^۱ تشبیه کرده است خدای تعالی کید ایشان را بسحر و دمیدن در عقده ها.

و بعضی گفته اند که زنانی اند که خود را بر مردم عرض میکنند و خوبیهای خود را می شمارند گویا که سحر میکنند مردمان را باین فعل.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

و از شرّ حاسد وقتی که اظهار کند مقصد خود را و عمل کند بمقتضای آن، چه اگر اظهار نکند اثر آن چیزی را که پنهان داشته پس هیچ ضرری نیست که پناه جوید از آن، چه مضرت او بمحسود نرسیده بلکه ضرر او بنفس او راجع میشود، چه غمگین شده بسرور غیر خود.

و گفته اند که هیچ ظالم شبیه تر بمظلوم نیست از حاسد، و میتواند بود که مراد استعاده از گناه حاسد باشد و بدی حال او در وقت حسد. بعض عارفین گفته اند که حسد مفسد طاعات است و باعث بر خطیئات و رنج سختی است که

مبتلا میشوند بآن بسیاری از علما چه جای عامه و جهال، تا آنکه هلاک میسازد این عمل حسد ایشان را و در آتش میاندازد.

حضرت رسالت (ص) فرموده شش طایفه اند که داخل میشوند آتش را بسبب شش خصلت: امرا و سلاطین بجور، و اعراب بمعاونت بغیر حق، و دهاقین و رؤسای قریه ها بکبر، و تجار بخیانیت، و اهل رساتیق بجهل، و علما بحسد.

و گفته اند که مضرت حسد به پنج چیز است:

اول افساد طاعات است، حضرت رسالت (ص) فرموده که حسد میخورد حسنات را چنانچه میخورد آتش هیزم را.

دویم باعث بر معاصی و شرور است چنانچه بعض محققین گفته اند که حاسد را سه علامت است در حین حسد، ملاقات بخلق مینماید و غیبت میکند وقتی که غایب گشتی و فرحناک میشود بمصیبتی که نازل شد بشخص. بعض عارفین گفته اند در مذمت حسد همین کافی است که خدای تعالی امر کرده باستعاده از شر حاسد، چنانچه امر کرده باستعاده از شر شیطان و ساحر، پس نظر کن که چه مقدار شر و فتنه درو هست که او را بمنزله شیطان و ساحر دانسته تا آنکه مستعادی نیست برو، و مستعادی نیست مگر خدای تعالی.

سیم غم و اندوهی است مر حاسد را بی آنکه فایده ای او را باشد بلکه باهر غم و اندوه مراو را گناهی است.

چهارم کوری دل است تا آنکه نمی فهمد حکمی از احکام خدای تعالی را. سفیان ثوری میگفت که حسد میرید تا سریع القهم باشید.

پنجم محروم بودن است، هرگز حاسد ظفر نمییابد بر دشمن. بعض علما گفته اند که حسود چگونه ظفر یابد بمراد خود و مراد او زوال نعمت خدای تعالی است از مسلمانان، و چگونه ظفر بر اعدای خود بیابد و اعدای او بندگان خدای تعالی اند! و ابو یعقوب در مناجات خود میگفت: اللهم صبرنا علی تمام النعم علی عبادک و حسن أحوالهم.

بدان که شر نفاثات و حاسد چون مخفی است و انسان را علمی بآن نیست مخصوص ساخته خدای تعالی استعاده را باینها بعد از آنکه بطریق عموم

استعاده نموده بود از جمیع مخلوقات، و چون در هر غاسق شر نیست بلکه شر در بعضی متحقق است دون بعضی او را نکره آورده، و چنین است حاسد، چه بسیار است که حسد محمود است و آن حسد در خیرات است بخلاف نقائات چه هر نقائی شریر است از این جهت او را معرفه آورده.

و از حضرت رسالت (ص) منقول است که آن حضرت فرموده که بتحقیق که بر من نازل شده دو سوره که نازل نشده مثل این دو سوره، و بدرستی که تو نمیخوانی دو سوره را که دوستر و مرضی تر باشد نزد خدای تعالی از این دو سوره و مراد معوذتین است.

سورة الناس

وهی ست آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱)

بگو که پناه میگیرم بهروردگار آدمیان. مخصوص ساخته رب را بناس چه استعاذه واقع است از شر موسوس در صدور ناس، پس گویا گفته ربّ ناس آنچنان ربّی که مالک امور ناس است و معبود ایشان است همچنانکه استعاذه میکنند بعضی خدمتکاران وقتی که ایشان را امر عظیمی روی داد بسید و مخدوم و ولی امر خود.

مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳)

پادشاه آدمیان، معبود ایشان، این دو عطف بیانند، بیان نموده اول به «ملك الناس» پس بیان را زیاده نموده به «إله الناس» چه گفته میشود مر غیرخدای تعالی را ربّ الناس مثل قول خدای تعالی: اتّخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله،^۱ و همچنین گفته میشود مر غیرخدای تعالی را ملك الناس، و

۱. از آیه ۳۱ سوره توبه.

أما اله الناس خاص است شرکت درو نیست، پس او گردانیده شد غایت بیان، و چون عطف بیان از جهت بیان و توضیح است پس مناسب اظهار است نه اضمار، چه در اظهار است مزید بیان و اشعار بشرف انسان، ازین جهت اکتفا باظهار مضاف الیه که ناس است یکبار ننموده و اضمار نکرده در بواقی.

• مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ

از شر وسواس، و وسواس اسم است از وسوسه، مثل زلزال از زلزله، و مراد بوسواس شیطان موسوس است یا هرکه موسوس باشد از شیطان و غیر او، و او را وسواس گفته چه او گویا وسوسه است فی نفسه، چه وسوسه صنعت و شغل اوست، یا آنکه مراد ذو وسوسه است، و وسوسه ضوت خفی است.

الْخَنَاسِ (۴)

آنکه عادت او خُنوس و تأخر است وقتی که یاد میآورد انسان پروردگار خود را، چه مرویست از سعید بن جبیر که هرگاه یاد آورد انسان پروردگار خود را مؤخر میشود شیطان و پشت میگرداند، و هرگاه غافل شود وسوسه میکند.

الَّذِي يُوسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵)

آنکه وسوسه میکند در سینه‌های آدمیان وقتی که غافل شوند از ذکر پروردگار خود، و محلّ «الَّذِي» یا جرّ است بر صفت، یا رفع است أی هُوَ الَّذِي، یا نصب است بر شتم أی أَعْنَى الَّذِي. صاحب کشاف فرموده^۱ که نیکوست که قاری وقف کند بر خناس و ابتدا کند به «الَّذِي يوسوس».

مِنْ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

از جن یا انس، و این بیان وسواس است یا «الذی یوسوس»، چه شیطان دو قسم است جنّی و انسی^۱، کما قال: شیاطین الانس و الجن^۱، یا متعلق است به یوسوس، اُی یوسوس فی صدورهم من جهة الجنّ ومن جهة الناس، و بنابرین «هن» از برای ابتدای غایت خواهد بود، و وسوسه از جهت جن آن خواهد بود که گمان میبرند که ایشان ضرر و نفع میرسانند، و وسوسه از جهت انس آنکه وسوسه میکنند در دل تواز جهت منجمین که ایشان غیب را میدانند.

و بعضی گفته اند که بیان «ناس» است، چه مراد از ناس چیز است که شامل انس و جن است، بدلیل قول خدای تعالی در سورة جن: یعوذون برجال من الجنّ^۲، ولیکن این دور است چه جن را جن مینامند از جهت خفای ایشان و ناس را ناس مینامند از جهت ظهور ایشان و او مشتق است از ایناس که آن ابصار است، و اگر واقع میبود که ناس را اطلاق میکردند بر جنّ و انس و این صحیح میبود و ثابت میشد اما این مناسب بفصاحت قرآن نمیبود، و بهتر است از این احتمال آنکه مراد بناس ناسی باشد و بعد از آن بیان شده باشد بجنّ و انس چه این دو موصوفند به نسیان حق خدای تعالی.

افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین است و درین سرّیست، چه این هر دو حرف بس باشد، و حکیم سنائی — قدس سره — فرموده: اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس
و حضرت رسالت (ص) فرموده که هر که سورة معوذتین بخواند پس گویا که خوانده کتابهایی را که خدای تعالی نازل ساخته.

فارغ شدم از تصنیف این کتاب بتاریخ یوم الاثنین

هفدهم شهر رجب المرجّب سنه ۱۰۸۹

کتبه الفقیر الحقیر سراپا تقصیر محمّد مهدی عفی عنه

تمت

۱. از آیه ۱۱۲ سوره انعام.

۲. از آیه ۶ سورة جن.

فهرستها

- ۱- فهرست نامهای اشخاص
- ۲- فهرست اسامی کتب
- ۳- فهرست نامهای مکانها
- ۴- فهرست برخی از لغات و اصطلاحات

نامهای اشخاص

ابوهریره ۱۷۱	آدم ۱۶، ۳۹، ۵۲، ۸۵، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۳۵
ابویعقوب ۲۴۷	آقابزرگ تهرانی ۸، ۱۴
ابویکسوم ۲۰۹	ابامیسرة عابد ۵۰
ابی جهینه ۵۴	ابراهیم (ع) ۹۵، ۱۱۸، ۱۵۶، ۱۷۱، ۲۱۳
ابی بن کعب ۵۵، ۲۱۲، ۲۴۳	ابراهیم ادهم ۴، ۲۹، ۳۰، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۴۶
احمد بن حسن سلیمانی زاهدی ۱۰	۱۴۷، ۱۶۳-۱۶۶، ۱۷۶، ۲۳۳
احمد بن یوسف موصلی ۱۲۱	ابرهة بن الصباح الاشرم ۲۰۸، ۲۰۹
ادریس (ع) ۲۱۷	ابلیس ۱۶
ارم ۱۰۴	ابن سماء ۴۸
استوری ۱۰	ابن عباس ۳۶، ۶۸، ۷۲، ۹۵، ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۰
اسرافیل ۲۰	ابن مسعود ۱۴، ۲۲۱
اسماعیل (ع) ۱۱۸، ۱۲۴	ابن یوسف شیرازی ۸، ۱۱
اصحمة نجاشی ۲۰۸، ۲۰۹	ابوالاشدین ۱۱۸
اعتماد السلطنه محمد حسن خان ۸	ابوجهل ۲۷، ۴۴، ۶۸، ۱۷۵-۱۷۷، ۲۱۴
اقبال عباس ۱۱، ۱۴، پ ۱۰	ابوحمره ثمالی ۱۴۹
ام جمیله ۲۳۸، ۲۳۹	ابوذرقفاری ۹۵، ۱۶۹، ۱۷۰
ام سلمه ۴۰	ابورزین عقیلی ۶۱
امیه بن خلف ۲۷، ۳۲	ابوسفیان ۲۱۴، ۲۳۸
انس بن مالک ۱۳، ۲۲۲، ۲۴۳	ابوطالب ۸۴، ۱۴۲، ۱۴۳
اویس قرنی ۱۴۰، ۱۴۴	ابوعبدالله (ع) ۲۸، ۱۰۸، ۱۴۷، ۲۱۶، ۲۳۲
بشر حافی ۱۳۲، ۱۶۷	ابوالفتح رازی ۱۶ و تفسیر ابوالفتح
بلال ۶۸	ابولهب ۲۳۶-۲۳۹
(قاضی) بیضاوی ۱۹ پ	ابومحمد رویم ۸۷، ۸۸
تاج الدین هراس کازرونی ۱۶۱، ۱۶۳	

- جابر بن عبدالله انصاری ۱۶۹، ۲۳۱
 جبرئیل (ع) ۱۲، ۱۴، ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۹۲، ۱۰۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۳۴، ۲۴۵
 جزایری سید محمد ۸، ۱۳، ۱۴
 امام جعفر صادق (ع) ۱۳، ۹۹، ۱۰۸، ۱۷۰، ۲۲۰، ۲۲۱
 جعفر ضبعی ۵۰
 جلال الدین مولوی ۱۵ پ و ← مولانا
 جنید ۵۷، ۸۸
 حائری عبدالحسین ۱۰
 حارث محاسبی ۱۲
 حاجی خلیفه ← کشف الظنون
 حبیب عجمی ۱۳۱
 شیخ حرعاملی ۷، ۸، ۱۳
 حسان بن ابی سنان ۱۱
 حسان بن یحیی ۲۸
 حسن (ع) ۲۹
 حسن بصری ۴۷
 حسن عسکری (ع) ۱۳
 حسین (ع) ۲۹
 حسین بن مسعود فراء ۱۴
 حفص ۲۲۹، ۲۴۳
 حلیمه ۱۴۳
 حمزه (قاری) ۱۰۴، ۲۴۳
 حوا ۱۳۵
 خالد بن حمدان ۶۶
 خیاب ۶۸
 خدیجه (ام المؤمنین) ۱۴۳
 امیر خسرو ۱۰۲
 خضر (ع) ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۷۰
 ملاخلیل قزوینی ۱۴
 داود (ع) ۱۷۲، ۲۲۰
 دبیر سیاقی دکتر محمد ۱۱
 ذونواس یهودی ۷۹
 ذوالنون مصری ۸۶، ۱۶۷، ۲۳۴
 رابعه ۱۱۰
 رجب علیا ۱۸ پ
 روح ۱۴، ۱۵، ۱۸۱
 زمخشری ۱۶ پ و ← کشاف
 امام زین العابدین (ع) ۱۱، ۱۴۹
 سرکیس ۴
 سری سقطی ۱۴۸
 سعید بن جبیر ۲۵۰
 سفیان ثوری ۲۸، ۸۷، ۱۱۳، ۲۴۷
 سفیان بن عبدالله ۱۱
 سلمان فارسی ۲۸
 سنائی ۱۴۸، ۲۵۱
 سدید بن غفله ۲۹
 شاه شجاع کرمانی ۱۴۵
 شداد بن عاد ۱۰۵
 شریف لاهیجی ۱۷ پ
 شعبی ۱۵۳، ۱۷۹
 شبیه ۲۷
 شیرویه دیلمی ۲۲۱
 صالح (ع) ۱۳۳
 شاه صفی ۱۸ پ
 صهیب ۶۸
 ضحاک ۳۶
 طبرسی ۱۶ پ، ۱۴۸
 شیخ طوسی ۴۲، ۴۶
 ظهیرالدین نیشابوری ۱۸۱
 عاد ۱۰۴
 عاص بن وائل ۶۸، ۲۲۵
 عاصم ۱۴، ۲۳۸
 شاه عباس اول ۱۱، ۱۸ پ
 شاه عباس دوم ۱۴ پ، ۱
 عباس (عموی پیغمبر) ۲۳۲
 دکتر عباس احسان ۱۴۶
 شیخ عباس قمی ۱۱ پ
 عبدالله (پدر پیغمبر) ۱۴۲
 عبدالله افندی ۱۲ پ
 عبدالله بن ام مکتوم ۲۷

- خواجه عبدالله انصاری ۱۵ پ، ۴، ۶۰، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۷۶، ۲۲۱
 عبدالله عمر ۵۵، ۵۷، ۱۰۹، ۱۴۴
 عبدالله بن قلابه ۱۰۵، ۱۰۶
 عبدالله مبارک ۱۲، ۴۹، ۸۷، ۱۳۱، ۱۶۷، ۲۳۵
 عبدالعزیز — ابولهب
 عبدالمطلب ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۶
 عبدالملک مروان ۵۷
 عبدالوهاب بن محمد حسینی ۱۴
 عتبه بن ابی لهب ۲۷، ۳۲، ۲۳۷
 عتبه الغلام ۱۳۱، ۱۴۰
 عثمان ۱۶ پ
 عطار ۱۵ پ، ۳۵، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۷۲، ۲۱۷، ۲۲۰
 عکرمه ۵۵
 علی (ع) ۲۹، ۴۸، ۵۵، ۶۹، ۷۹، ۹۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۶-۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۵
 سید علی استرآبادی ۹ پ
 علی جرجانی ۱۳۲
 علی بن موسی الرضا (ع) ۸۵، ۱۴۵، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۴۱
 عمار ۶۸
 عمر بن عبدالجبار ساوی ۴
 عیسی (ع) ۲۸، ۲۹، ۷۹، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۵۶، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸
 غزالی محمد ۱۵ پ، ۴، ۱۱۳
 فاطمه (ع) ۱۰۹، ۲۳۲
 فخر رازی ۱۶ پ، ۲۲۷، ۲۲۸
 فراء ۵۶
 فرج الله حویزی ۱۲
 فرعون ۲۱، ۲۲، ۸۲، ۸۳، ۹۴، ۱۰۶، ۱۳۹
 فضیل عیاض ۵۷، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۶۱-۱۶۳
 بنی فهر ۲۳۶
 شاه قاسم سبزواری ۱۱، ۱۳ پ
- قتاده ۱۵، ۳۸، ۳۹، ۱۹۶
 قداری بن سالف ۱۳۳
 قزوینی محمد ۱۱۰
 قنبر ۲۹
 کسائی ۱۰۴
 کعب الاحبار ۱۰۵
 کلبی ۱۹۲
 دکتر گوهرین صادق ۱۱۰
 لقمان ۵۰
 مالک دینار ۱۱، ۱۱۴، ۱۳۰
 ماوردی ۲۴۱
 مجاهد ۱۵۹
 مجدالدین فیروزآبادی ۱۸۱
 محدث ارموی جلال الدین ۱۷ پ
 محدث هاشم ۲۰ پ
 محسن بن مرتضی ۱۸ پ
 محمد رسول الله (ص) در صفحات بسیار
 امام محمد باقر (ع) ۱۴۱، ۲۱۷، ۲۲۰
 محمد باقر سبزواری ۱۲ پ
 محمد بن حیدر (میرزا رفیعا) ۱۸ پ
 محمد زمان بن جعفر ۱۴ پ
 محمد صالح قزوینی ۱۶ پ
 محمد بن طیفور سجاوندی ۱۴
 محمد بن عبدالمنعم حمیری ۱۴۶
 محمد علی کشمیری ۷ پ
 میرزا محمد قمی مشهدی ۱۳ پ، ۱۴۲
 محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری پیش گفتار
 محمد مؤمن مشهدی، پیش گفتار، وا
 محمد مهدی (کاتب نسخه) ۱۸ پ، ۲۵۱
 محمود (نام فیل) ۲۰۸، ۲۰۹
 مرثد بن وداعه ۴۰
 مرعشی ۱۴ پ
 معاذ ۶، ۴۸
 معاذ بن جبل ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۱۵۶
 معاویه ۱۰۵
 معتمد خلیفه ۸۷

ولید بن مغیره ۲۷، ۶۸	معروف کرخی ۱۴۸
هرم بن حبان ۱۴۴	موسی (ع) ۱۳، ۲۰-۲۲، ۲۸، ۹۵، ۹۹، ۱۳۹،
هشام ۲۲۹	۱۴۷، ۱۵۶، ۱۷۴، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۳۹
همائی جلال ۴	مولانای رومی ۳۹، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۷۴
هناد ۱۱۳	میکائیل ۹۵
یحیی بن معاذ ۴۸، ۲۰۴	نافع ۲۲۹، ۲۴۳
یعقوب (قاری) ۲۴۳	نجم الدین دایه ۱۴۲
یوسف (ع) ۱۲۹	نضربین کنانه ۲۱۲
یوسف بن اسباط ۱۱۳	نیکلسون ۱۱۰، ۱۴۷
	واحدی نیشابوری ۱۴۸

اسامی کتب

- | | |
|--|-----------------------------------|
| تذکرۃ الاولیاء ۱۵ پ، ۱۱۰، ۱۴۷ | آندراج ۱۷۰ |
| ترجمہ رسالہ قشیریہ ۱۴۰ | اجازۃ محمد مؤمن برکافی ۱۴ |
| ترجمۃ الصلوۃ ۱۸ | ادبیات فارسی استوری ۱۰ |
| تعلیقات نقض ۱۱۰ | اسباب نزول ۴۴ |
| تفسیر ابوالفتح رازی ۱۹ پ، ۷۹، ۱۱۰، ۲۴۵ | اسرارنامہ ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۷۲، ۲۱۷، ۲۲۰ |
| تفسیر امام حسن عسکری ۱۲ | اعمال السنہ ۱۴ |
| تفسیر زاہدی ۱۰، ۷۵ | امل الامل ۷، ۸، ۱۳ |
| تفسیر شریف لاهیجی ۱۷، ۱۹ پ، ۱۱۵ | انجیل ۹۵، ۱۰۸، ۱۸۳، ۱۸۴ |
| تفسیر علی بن ابراہیم ۱۲، ۱۶، ۱۷ | انسان عین المعانی ۱۴ |
| تفسیر کواشی ۱۲۱، ۱۵۰، ۲۰۰ | انوار ۱۹ پ، ۶۸ |
| تفسیر گازر ۱۹ پ، ۷۹، ۱۱۸، ۲۴۵ | انوارالتنزیل ۱۹ پ |
| تفسیر محمد مؤمن سبزواری پیش گفتار، ۱۴۲ | ایجازالمقال ۱۲ |
| تفسیر محمد مؤمن مشہدی پیش گفتار | بحرالحقایق ۶۸، ۱۴۲ |
| تفسیر نیشابوری ۱۲ | بحر سعادت ۱۶۱، ۱۶۳ |
| تلخیص ۱۲۱ | برہان قاطع ۱۰۶، ۱۶۳ |
| توحید صدوق ۱۲ | بسیط ۱۴۸ |
| تورات ۹۵، ۱۸۳، ۱۸۴ | بصائر ۱۸۱ |
| تہذیب ۱۳ | بصائر ذوی التعمیز ۱۸۱ |
| جامع سلمی ۱۲ | البصائر فی التفسیر ۱۸۱ |
| جوامع الجامع ۱۴۸ | بہار عجم ۱۳۰ |
| حدیقہ سنائی ۱۴۸ | تاریخ مفصل ایران ۱۱، ۱۴ |
| حکمت اسلام ۱۷ | تاویل الآیات الظاہرۃ ۱۲ |
| حواشی شرح لمعہ ۷، ۸، ۱۱، ۱۳ | تبصرہ ۱۲۱ |
| ذخیرہ ۱۲ | تبیان ۴۲، ۴۶ |

۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۱۰،
 ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۵،
 ۲۵۰
 کشف الظنون ۴، ۱۴، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۸۱، ۲۲۱
 کفایه ۱۲
 کنز الحقایق ۱۴۲
 کنز الدقایق ۱۳ پ، ۱۴۲
 کیفیت نماز میت ۱۸
 لباب ۳۱
 مثنوی ۳۹، ۱۴۷، ۱۷۴
 مجمع البیان ۹، ۱۲
 محاسن برقی ۱۲
 مخزن الادویه ۱۹، ۲۰
 مسند کبیر موصلی ۱۳
 مصحف ابی بن کعب ۲۱۲
 مصیبت نامه ۱۲۴، ۱۳۳
 مطلع الانوار ۱۰۲
 مطلع الشمس ۸
 معالم التنزیل ۱۴، ۴۸
 معجم المطبوعات العربیه ۴
 مغازی ابن عقبه ۱۳
 مفاتیح الغیب ۲۲۸
 مقتبس الانوار ۸، ۱۱، ۱۲
 منتهی الارب ۱۴۶، ۱۷۸، ۲۲۳
 منطق الطیر ۲۱۷
 من لایحضره الفقیه ۱۳
 منهاج العابدین ۴، ۱۶۰، ۱۷۲
 موطأ ابن وهب ۱۲
 نبذ التاریخ ۱۴
 نجوم السماء ۷
 نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۰
 نقض ۱۱۰
 نهج البلاغه ۱۷
 وجیز ۱۴۸
 وسیط ۱۴۸

ذریعه ۸، ۱۲-۱۴، ۱۸ پ، ۴، ۱۴، ۱۴۲، ۱۴۸
 ردبر صوفیه ۱۳
 رساله ای در جواز عمل بظن ۱۴
 رساله درباره وجود و واجب الوجود ۱۸
 الروضة النضرة ۱۴
 الروض المعطار ۱۴۶، ۲۳۷
 ریاض العلماء ۱۲
 زبور ۹۵
 سنن ابی داود ۱۶ پ، ۶۱
 شجرة الهیه ۱۸
 شرح شاطیبه جعبری ۱۳
 صحاح سته ۱۶
 صحف آدم ۹۵
 صحف ابراهیم ۹۵
 صحف ادیس ۹۵
 صحف شیث ۹۵
 صحف موسی ۹۵
 صحیح بخاری ۱۲ پ
 صحیح مسلم ۶۱
 صحیفه الرضا ۱۶ پ، ۸۵، ۱۴۵، ۲۲۴
 عین المعانی ۱۴، ۲۴۱
 عیون اخبار الرضا ۱۲
 غزالی نامه ۴
 فتوحات ۱۵۴
 فردوس ۲۲۱
 فردوس الاخبار ۲۲۱
 فصول سبعین ۵۵
 فوائد الرضویه ۱۱
 فوائد مدنیه استرآبادی ۱۳
 فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار ۸
 فهم السنن ۱۲
 قرآن در صفحات بسیار
 کافی ۱۲
 کشاف زمخشری ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹ پ، ۹، ۴۱،
 ۴۲، ۴۴، ۵۵، ۶۹، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸

مكاتها

عرفات ٨٧	ايورد ١٦٢
عرفه ١٩١	ارض مقدسه ١٥٦
قليس ٢٠٨	ارم ١٠٤-١٠٦
كرمان ٢٣٤	بدر ٢٣٧
كعبه ٢٣١، ٢١٣، ٢٠٩، ١١٧	بصره ١١، ١١٠
كوثر ٢٢٤، ٢٢٣، ١٧٠	بطحا ١١٧، ١٦٥
كوفه ١٤١	بلخ ٢٩، ١٦٣-١٦٦
كوه احد ٢١٦	بيت المقدس ١٥٦
كوه صفا ٢٣٦	جبل لبنان ٤
مدينه ٥٤	چاه زمزم ١٠٨
مرو ١٦١	حبشه ٢١٢
مروه ١١٧	حلوان ١٥٦
مزدلفه ١٩١	خجند ٢١٥
مسجد الحرام ٢٢٦	دمشق ١٥٦
مسجد دمشق ١٥٦	ذات العرق ١٤٦
مكه ٢، ٣١، ٥٤، ١١٧، ١٤٣، ١٤٦، ١٥٦،	سينا ١٥٦
١٦٥، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٨	سينين ١٥٦
منى ١٩١	شام ١٠٥، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٦، ٢١٢
نجران ٧٩	طوى ٢٠
نیشابور ١٤٦، ١٦٤	طورتينا ١٥٦
وادی القرى ١٠٦	طورزيتا ١٥٦
همدان ١٥٦	طورسينين ١٥٦
يثر ١١٧	عدسه ٢٣٧
يمن ٧٩، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٢، ٢٣١	عدن ١٠٥
	عراق ١٤١، ١٤٦

برخی از لغات و اصطلاحات

آرام جای ۸	خارناک ۹۷
آس کردن ۱۳۱	خرگاه ۱۰۵
آمد شد نمودن ۱۷	خرمابنان ۳۴
ابدالان ۲۳۵	خلیدن ۲۳۹
ازدوش باز ۱۴۵	درکه جهنم ۹۴
ازدها ۲۲، ۱۷۵	درودگر ۲۹
استخوان = هسته ۱۵۵	دیو = شیطان ۸۴
اشربه ها ۱۱۱	راز یانه ۹۱
بالشت ۲۹، ۹۹	رباط ۱۶۳
بزرگ بخشایش ۱۴	رواس ۱۳۰
بلغم ۱۵۵	ریم ۶، ۸، ۹۷
بواسیر ۱۵۵	زنگ دندان ۱۵۶
پر در پر بافته ۱۷۵، ۲۳۴	سپرز ۱۵۵
پرواداشتن ۲۰۰	سپند ۴۰، ۵۶
پلاس ۸۷، ۱۶۲	سختترین ۱۰
پوستین ۲۹	سخن پیمودن = یاوه گفتن ۱۳۲
پیمودن ۵۴	سواک ۱۵۶
تاک انگور ۳۴	سیاهی = مرکب ۱۷۰
تل ۱۱۱	شکننده کالا ۱۱۰
تیشه ۲۹	شناه کردن ۱۷
جذام ۲۱۳	طبّاخ (گویا بمعنی نان پز) ۱۳۰
چاشت ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۸۶	قهرمان = کارفرما ۱۰۶
چهارمیخ ۱۰۶	کارو بار ۳۰
خاییدن ۶	کالبو ۱۶۳

نان خورش ۱۵۶، ۲۹

نذاف ۱۹۵

نقرس ۱۵۵

وحی گزارى ۴۲

همزاد ۱۰

کاهاندن ۵۴

گُرده ۱۵۵

مدت برداشتن ۱۱۲

مسکه ۲۲۳

مسواک ۱۵۶

منجنیق ۱۲

توضیحات

دانشمند ارجمند جناب آقای علی اکبر غفاری توضیحات زیر را نسبت به چند مطلب مندرج در این تفسیر لازم دانستند:

ص ۱۵۳: قراءت «فانصب» به کسر صاد در تفاسیر دیده نشده، و معنی آن به فتح صاد صحیح است. و آنچه امامیه معتقدند آنست که این آیه دستور نصب علی — علیه السلام — به خلافت است. و این اشتباه یعنی قراءت «فانصب» به کسر صاد از عدم تأمل رخ داده، و در حقیقت «فَانْصَبْ» به معنی «فَاتَعَبَ نَفْسَكَ فِي امْرِ عَلِيٍّ» می باشد؛ چنانکه در لغت است. و پرواضح است که سوره وقتی نازل شده که رسول خدا نیاز بیشتری به تقویت روحی از جانب خدا داشته، لذا خداوند هم در آیات اول سوره، او را برای انجام امری آماده می سازد و به طور استفهام از وی می پرسد: آیا به توشیح صدر ندادیم؟ آیا گرانی بار نبوت را بر تو آسان نساختیم؟ آیا نام و آوازه تو را به نبوت بلند نمودیم؟ پس بدان که پس از هرفشار و سختی آسانی و راحتی می باشد، همچنانکه بوده و بدانکه بعد از این هم، امر چنین است پس در مأموریتی که داری خود را به تعب انداز و کار را به انجام رسان و بسوی خدای خود راغب گرد. بنابراین، سوره در اواخر عمر پیغمبر نازل شده یعنی مدنی است؛ چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود متذکر شده، و کسانی که سوره را مکی می دانند در اشتباهند.

ص ۱۷۸: این آیه، آیه سجده است.

ص ۱۹۱: صواب آنست که به پیامبر خبر رسید که فلان قبیله در آهنگ شیبخون زدن به مدینه اند. پیغمبر لشکری به فرماندهی یکی از اصحاب برای متفرق نمودن ایشان فرستاد. لشکر چون از جاده اصلی به سراغ دشمن رفت، دیده بانان دشمن، آن را دیدند و در کمین نشستند، به این جهت سپاه بی نتیجه بازگشت. دو لشکر دیگر به فرماندهی دوتن صحابی دیگر پی در پی به همین مأموریت اعزام شدند که به همان دلیل یاد شده کاری از پیش نبردند. در نوبت چهارم رسول الله فرماندهی را به علی — علیه السلام — تفویض نمود و او لشکر را از بی راهه ای سنگلاخ و ناهموار به سمت دشمن کشید، به گونه ای که روزها مخفی می شدند و شبها حرکت می کردند، تا آنکه سحرگاهی بر سر دشمن تاختند و همه را تار و مار کردند و عده زیادی را اسیر نمودند.

سوره والاعادیات همان صبح بر پیامبر نازل شد و آن حضرت سوره را بر اصحاب خواند و آیه «فالموریات قدحاً» اشاره به برخورد سُم اسبان آن لشکر با سنگها است.

A commentary on The
Korān

by

Mohammad Mōmen Mašhādī

Edited by

Ali Mohaddeth



**Center for Scientific
& Cultural Publications**

Tehran 1983